

گزارش نهایی طرح پژوهشی

عنوان:

«بررسی و طبقه‌بندی افعال پیشوندی و مرکب زبان فارسی بر پایه‌ی مؤلفه‌های معنایی موضوع‌های افعال»

مجری:

دکتر محمدهادی فلاحی

عضو هیات علمی گروه زبان‌شناسی رایانه‌ای

آغاز طرح: ۱۳۹۶/۱۰/۲۷ پایان طرح: ۱۳۹۸/۲/۱۴

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	چکیده
۲	فصل اول: کلیات
۳	۱-۱ مقدمه
۳	۱-۲ بیان مساله
۴	۱-۳ ضرورت و اهمیت پژوهش
۵	۱-۴ اهداف پژوهش
۶	۱-۵ پرسش‌ها یا فرضیه‌های پژوهش
۵	۱-۶ ساختار پژوهش
۶	فصل دوم: مبانی نظری و پیشینه‌ی پژوهش
۷	۲-۱ مقدمه
۷	۲-۲ فعل
۷	۲-۳ مؤلفه‌های معنایی و محدودیت‌های گزینشی
۸	۲-۴ پژوهش‌های داخلی و خارجی مرتبط
۸	۲-۴-۱ پژوهش‌های داخلی
۱۰	۲-۴-۲ پژوهش‌های خارجی
۱۲	فصل سوم: روش پژوهش
۱۳	۳-۱ مقدمه
۱۳	۳-۲ جامعه‌ی آماری و نمونه‌های پژوهش
۱۳	۳-۳ روش تحلیل داده‌ها
۱۴	۳-۴ نمونه‌ای از تحلیل‌ها

۱۶	فصل چهارم: تجزیه و تحلیل داده‌ها
۱۷	۴-۱ مقدمه
۱۷	۴-۲ ویژگی‌های توصیفی افعال
۱۸	۴-۳ بررسی افعال بر پایه‌ی مؤلفه‌های معنایی
۱۸	۴-۳-۱ بررسی مؤلفه‌های معنایی موضوعات افعال یک موضوعی
۲۷	۴-۳-۲ بررسی مؤلفه‌های معنایی موضوعات افعال دو موضوعی
۵۵	۴-۳-۳ بررسی مؤلفه‌های معنایی موضوعات افعال سه موضوعی
۶۲	فصل پنجم: جمع بندی و نتیجه‌گیری
۶۳	۵-۱ مقدمه
۶۳	۵-۲ مروری بر روند انجام پژوهش
۶۳	۵-۳ بحث و نتیجه‌گیری
۶۴	۵-۴ محدودیت‌های پژوهش
۶۴	۵-۵ پیشنهادها
۶۵	منابع و مآخذ
۶۸	پیوست

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی و طبقه‌بندی افعال پیشوندی و مرکب متداول زبان فارسی بر مبنای مؤلفه‌های معنایی موضوع‌ها و محدودیت‌های گزینشی افعال است. محدودیت‌های گزینشی از جمله معیارهای معنایی به شمار می‌روند که مانع از شکل‌گیری ساخت‌های نادرست (از لحاظ معنایی) می‌شوند. بدین منظور کلیه افعال پیشوندی و مرکب از سامانه‌ی ظرفیت نحوی افعال زبان فارسی استخراج شد. سه‌گوشور فارسی زبان به کار گرفته شد تا در یافتن ظرفیت افعال (تعداد متمم‌ها) با توجه به شم زبانی خود و مثال‌های موجود و در یافتن محدودیت‌های معنایی و رسیدن به اجماع بر روی این محدودیت‌ها با مجری طرح همکاری نمودند. افعال به سه دسته‌ی تک ظرفیتی با یک متمم، دو ظرفیتی با دو متمم و سه ظرفیتی با سه متمم تقسیم شدند. زمانی که بر روی تعداد متمم‌های اجباری یک فعل یا مؤلفه‌های معنایی موضوع‌ها اتفاق نظر وجود نداشت، نظر اکثریت، ملاک عمل قرار گرفت. در نهایت مؤلفه‌های معنایی موضوع‌های کلیه افعال استخراج گردید و افعال بر این پایه طبقه‌بندی شدند. از جمله نتایج این پژوهش می‌توان به این موارد اشاره کرد: از مجموع ۴۲۸۵ فعل پیشوندی و مرکب متداول استخراج شده ۱۴۶۴ فعل، یک ظرفیتی (یک موضوع)، ۲۶۰۰ فعل، دو ظرفیتی (دو موضوع) و ۲۲۱ فعل سه ظرفیتی (سه موضوع) بودند. با تعیین مؤلفه‌های معنایی موضوعات افعال نیز این نتایج به دست آمد: در افعال یک موضوعی، مؤلفه‌های معنایی [انسان+]، [جاندار-] و [جانور+] برای همان یک موضوع بیشترین بسامد را داشتند. در بررسی موضوع اول افعال دو موضوعی مشخص شد که مؤلفه‌های [انسان+]، [جانور+] و [انسان+ جاندار+/-] بیشترین بسامد را برای موضوع اول داشته‌اند. بررسی موضوع دوم افعال دو موضوعی نشان داد که مؤلفه‌های [جاندار-]، [عینی-] و [انسان+] بیشترین بسامد را برای موضوع دوم داشته‌اند. در بررسی موضوع اول افعال سه موضوعی مشخص شد که مؤلفه‌های [انسان+]، [جانور+] و [انسان+ جاندار+/-] بیشترین بسامد را برای موضوع دوم داشته‌اند. در بررسی موضوع سوم افعال سه موضوعی مشخص شد که مؤلفه‌های [جاندار-]، [انسان+] و [عینی+/-] بیشترین بسامد را برای موضوع سوم داشته‌اند. پژوهش مذکور در حوزه‌ی معنی‌شناسی رایانشی انجام شد و فاز دوم از طرح جامع تهیه‌ی سامانه‌ی محدودیت‌های گزینشی افعال فارسی و همچنین تهیه‌ی پیکره‌ی معنایی افعال زبان فارسی است.

واژه‌های کلیدی: فعل، مؤلفه‌های معنایی، محدودیت‌های گزینشی، موضوع، معنی-

شناسی

فصل اول:

کلیات

۱-۱. مقدمه

فعل مرکب از جمله مقوله‌های بحث برانگیز و پیچیده در مطالعات صرف و نحو زبان فارسی است. به دلیل اهمیت و پیچیدگی این ساختار، همواره مورد توجه زبان‌شناسان بوده و آنان همواره در تلاش برای تعیین ملاک‌هایی برای تعریف دقیق آن و تعیین مرزهایی برای تمایز آن از افعال ساده، پیشوندی و دیگر ترکیبات فعلی بوده‌اند. از سوی دیگر فعل پیشوندی پیچیدگی خاصی ندارد و ترکیبی از یک پیشوند غیرفعلی و یک پایه‌ی فعلی است که بر روی هم یک معنی را می‌رسانند. این پژوهش با استخراج مؤلفه‌های معنایی موضوع‌های افعال مرکب و پیشوندی زبان فارسی به طبقه‌بندی آنها می‌پردازد. افعال مذکور از سامانه‌ی ظرفیت نحوی افعال فارسی (رسولی، مولودی، کوهستانی و مینایی بیدگلی، ۱۳۹۱) استخراج شده است. به منظور استخراج مؤلفه‌های معنایی از سه سخنگوی بومی زبان استفاده شد. دلیل این امر نیز این بود که حتی با وجود مثال‌هایی برای هر فعل، تعیین مؤلفه‌های معنایی موضوع‌های برخی از افعال دشوار بود. در صورت وجود اختلاف نظر در تعیین مؤلفه‌ها، نظر جمع ملاک عمل قرار گرفت. در این پژوهش ۴۲۸۵ فعل پیشوندی و مرکب بررسی و طبقه‌بندی شد.

۱-۲ بیان مسئله

در تعریف فعل مرکب و چگونگی شناخت آن اختلاف نظرهای بسیاری در بین زبان‌شناسان وجود دارد. حتی برخی از آنان از جمله وحیدیان کامیار (۱۳۵۶) اصولاً اعتقادی به وجود این نوع فعل در زبان فارسی ندارند. مشکوه‌الدینی (۱۳۷۹، ص ۱۳۳) افعال فارسی را از نظر عناصر سازنده به سه دسته‌ی ساده، پیشوندی و مرکب تقسیم می‌کند و در تعریف فعل مرکب می‌گوید: «فعل مرکب از دو سازه‌ی نحوی تشکیل می‌شود: پایه و عنصر فعلی» و فعل پیشوندی را نیز ترکیبی از یک پیشوند و پایه‌ی فعلی می‌داند. ناتل خانلری (۱۳۷۰، صص ۱۷۸-۱۷۶) نیز تقسیم‌بندی هم‌چون مشکوه‌الدینی ارائه می‌دهد و فعل مرکب را فعلی می‌داند که از ترکیب یک اسم یا صفت و یا یک فعل پدید می‌آید. احمدی گیوی و انوری (۱۳۷۱، ص ۲۸) و نوبهار (۱۳۷۲، صص ۱۶۱-۱۵۹) نیز چنین تقسیم‌بندی‌ای ارائه داده‌اند. دبیر مقدم (۱۳۷۴) تنها بر اساس ملاک‌های ساخت‌واژی، افعال را به دو دسته‌ی ساده (دارای جزء فعلی تنها) و افعال مرکب (دارای جزء غیر فعلی و جزء فعلی) تقسیم‌بندی می‌کند. تقسیم‌بندی افعال چندان مساله‌ساز نیست بلکه مساله‌ی اصلی شناخت افعال مرکب است. با وجود اختلافات بسیار در تعیین حدود و ثغور افعال مرکب آن چه در میان همه‌ی نظرات مشترک است این که همه‌ی آنها ساختمان فعل مرکب را متشکل از دو بخش می‌دانند. بخش نخست که پایه‌ی واژگانی است و بخش دوم که به عنوان همکرد و یا عنصر فعلی نامیده می‌شود که پایه‌ی فعلی است. روند موجود در زبان فارسی تبدیل تدریجی افعال ساده به افعال مرکب است. ناتل خانلری (۱۳۶۶) معتقد است افعال مرکب به تدریج جای افعال ساده را در زبان فارسی جدید خواهند گرفت و این فرایند حدوداً از قرن سیزده آغاز شده است. به گونه‌ای که امروزه افعال ساده متداول بسیار کمتر از افعال مرکب است. ناتل خانلری (همان) تعداد افعال ساده را ۲۷۹ مورد، صادقی (۱۳۷۲)، ۱۱۵ فعل و فامیلی (۲۰۰۶)، ۱۶۰ فعل می‌داند. در حالی که تعداد افعال مرکب به بیش از ۳۰۰۰ فعل می‌رسد (طباطبایی،

به طور کلی افعال بر اساس ساختمان، معنی، وجه و ... طبقه‌بندی شده‌اند. یکی از دغدغه‌های همیشگی زبان‌شناسان و دستورنویسان این بوده است که افعال را بر حسب ویژگی‌های نحوی طبقه‌بندی کنند. اما این که کدام ویژگی نحوی معیار طبقه‌بندی قرار گیرد، محل اختلاف بوده است. به نظر می‌رسد تقسیم‌بندی افعال به دو دسته‌ی لازم و متعدی قدیمی‌ترین رویکرد در این زمینه باشد. این طبقه‌بندی هرچند سودمند است اما در تبیین بسیاری از پیچیدگی‌های نحوی ناکاراست. از جمله شیوه‌های نوین و کارا در بررسی افعال و ساختمان جمله، توجه به ظرفیت افعال و به عبارتی تعداد متمم‌های اجباری و اختیاری افعال است. نظریه‌ی دستور وابستگی که یکی از نظریه‌های صورت‌گراست به مسأله‌ی ظرفیت فعل، اسم و صفت می‌پردازد. پژوهش‌های متعددی به بحث ظرفیت افعال فارسی پرداخته است که مهم‌ترین آنها طیب زاده (۱۳۸۵) است. همچنین نرم‌افزار فرهنگ ظرفیت نحوی افعال فارسی نیز توسط رسولی، مولودی، کوهستانی و مینایی بیدگلی (۱۳۹۱، ۲۰۱۱) تهیه شده است که منبع استخراج افعال پیشوندی و مرکب این پژوهش بوده است. ارتباط میان مشخصه‌های معنایی یک فعل و زیرمجموعه‌های آن یکی از مسایلی است که از دهه‌ی ۵۰ تا ۹۰ میلادی در زبان‌شناسی مطرح بوده است (هگمن، ۱۹۹۴). اما تا جایی که محقق آگاه است طبقه‌بندی افعال فارسی بر اساس مؤلفه‌های معنایی موضوع‌های افعال و محدودیت‌های گزینشی (selectional restriction) که متکی بر رابطه‌ی فعل و موضوع‌های (argument) آن است، تاکنون انجام نشده است و این پژوهش می‌تواند یکی از نخستین کارها در زمینه‌ی طبقه‌بندی افعال فارسی با توجه به ویژگی‌های معنایی و نه نحوی باشد. افعال برای انتخاب موضوع‌های خود محدودیت‌هایی را اعمال می‌کنند و به عبارتی هر کلمه‌ای با هر ویژگی معنایی را به عنوان فاعل یا مفعول نمی‌پذیرند (کروگر، ۲۰۰۵، ص ۱۷۳). در واقع محدودیت‌های گزینشی محدودیت‌هایی معنایی هستند که بر مبنای آن‌ها هر واژه‌ای نمی‌تواند با واژه‌ای دیگر همراه شود و واحد زبانی بزرگ‌تر را تشکیل دهد هر چند تشکیل این واحد زبانی بزرگ‌تر از نظر نحوی بدون اشکال باشد. این پژوهش در پی بررسی و طبقه‌بندی افعال پیشوندی و مرکب زبان فارسی بر پایه‌ی مؤلفه‌های معنایی موضوع‌های افعال و محدودیت‌های گزینشی است.

۳-۱ ضرورت و اهمیت

بدون شک پرداختن به مسایل و مشکلات زبان فارسی به طور اعم و تسهیل حضور آن در فضای مجازی به طور اخص اهمیتی انکار ناپذیر دارد. زبان فارسی از جمله زبان‌های زنده و مطرح دنیاست که پرداختن به ظرایف و جوانب آن برای هر پژوهشگر زبان فارسی، لازم و ضروری است. محدودیت‌های گزینشی محدودیت‌هایی معنایی هستند و تاکنون افعال فارسی از این منظر طبقه‌بندی نشده‌اند. این طبقه‌بندی می‌تواند در دو حوزه بسیار کاربردی باشد، یکی آموزش زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان و دیگری زبان‌شناسی رایانه‌ای. نرم‌افزارهای مختلفی که برای زبان فارسی تهیه شده‌اند، اصولاً نحو را مبنای تحلیل و تهیه نرم‌افزار قرار داده‌اند. بنابراین به نظر می‌رسد نتایج این پژوهش معنی‌شناختی می‌تواند در این حوزه مفید واقع شود.

۴-۱ اهداف پژوهش

هدف اصلی این طرح طبقه‌بندی افعال پیشوندی و مرکب فارسی بر مبنای مؤلفه‌های معنایی موضوع‌های افعال و محدودیت‌های گزینشی است. اهداف کاربردی این پژوهش عبارت است از: تهیه‌ی سامانه‌ی معنایی افعال فارسی بر پایه‌ی محدودیت‌های گزینشی (فاز سوم طرح)، در حال حاضر سامانه‌ی ظرفیت نحوی افعال فارسی انجام شده است (رسولی، مولودی، کوهستانی و مینایی بیدگلی، ۱۳۹۱)، تهیه‌ی پیکره‌ی معنایی فارسی بر پایه‌ی محدودیت‌های گزینشی (فاز چهارم طرح)، تاکنون چندین پیکره‌ی نحوی زبان فارسی ارائه شده است (از جمله بیجن‌خان، شیخ زاده، بحرانی و قیومی، ۲۰۱۱) از جمله اهداف کاربردی طرح حاضر به علاوه طرح پیشین نگارنده است. همچنین نتایج این طرح می‌تواند در حوزه‌ی آموزش زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان کاربرد داشته باشد.

۵-۱ فرضیه‌ها و پرسش‌های پژوهش

این پژوهش فرضیه و یا پرسشی ندارد. پژوهشی است توصیفی که به طبقه‌بندی افعال پیشوندی و مرکب زبان فارسی بر پایه‌ی مؤلفه‌های معنایی موضوع‌ها و محدودیت‌های گزینشی افعال که محدودیت‌هایی معنا محور است، می‌پردازد.

۱-۶ ساختار پژوهش

پژوهش حاضر در پنج فصل تدوین شده است. در فصل اول مساله‌ی اصلی پژوهش مطرح شده است، ضرورت و اهمیت پژوهش و اهداف آن نیز ذکر گردیده است. در فصل دوم به مبانی نظری و پیشینه‌ی پژوهش در داخل و خارج پرداخته شده است. فصل سوم به معرفی جامعه‌ی آماری و نمونه‌های پژوهش و همچنین روش پژوهش اختصاص دارد. در فصل چهارم تجزیه و تحلیل داده‌ها آمده است و فصل پنجم نیز شامل مروری بر روند انجام پژوهش، بحث و نتیجه‌گیری، محدودیت‌های پژوهش و پیشنهادات است.

فصل دوم:

مبانی نظری و پیشینه‌ی پژوهش

۲-۱ مقدمه

در این فصل به بررسی و معرفی انواع فعل و چگونگی طبقه‌بندی آن‌ها پرداخته می‌شود، مؤلفه‌های معنایی و محدودیت‌های گزینشی معرفی می‌شوند و در نهایت پژوهش‌های داخلی و خارجی مرتبط معرفی می‌شوند.

مقوله‌ی دستوری فعل در دستور زبان به دلیل باز بودن فهرست واژه‌های متعلق به آن، گوناگونی ساختاری اعضای این مقوله دستوری و ویژگی‌های معنایی که هر ساختار با خود به همراه دارد، از بحث انگیزترین مباحث دستوری بوده است (کرد زعفرانلو، عبدالکریمی و گلغام، ۱۳۹۰، ص ۲). افعال از منظرهای مختلف طبقه‌بندی شده‌اند: نحوی، صرفی، معنایی، میزان کاربرد و انواع فعل از لحاظ نحوی عبارتند از: فعل واژگانی، فعل رابط (ربطی)، فعل کمکی (معین)، فعل وجهی و عنصر فعلی (در فعل مرکب). فعل واژگانی فعلی است که به تنهایی می‌تواند در جایگاه گروه فعلی ظاهر شود. افعال ربطی صرفاً بر وجود دلالت دارند و معنای خاصی ندارند و حتی در برخی زبان‌ها به کار نمی‌روند. این افعال عبارتند از: است، بود، شد، گشت، گردید، بود و آمد. افعال کمکی نیز افعالی هستند که در صرف افعال واژگانی در زمان‌های مختلف به کار می‌روند که عبارتند از: بود (در گذشته‌ی بعید)، باش (در گذشته‌ی التزامی)، خواه (در آینده)، داشتن (در استمراری) و شدن (در مجهول). فعل‌های وجهی نیز دسته‌ای از افعال است که هم از لحاظ تجزیه‌ی صورت و هم از لحاظ معنی با فعل‌های معین متفاوتند (باطنی، ۱۳۵۴، صص ۱۹۹-۱۹۴) این افعال شامل باید، می‌شود، بشود، می‌شد، می‌توان، بتوان، و کلیه صورت‌های فعل توانستن می‌شود (مشکوه‌الدینی، ۱۳۷۹: ۲۲). عنصر فعلی در فعل مرکب نیز فعلی است که در کنار یک عنصر غیر فعلی یک فعل مرکب را تشکیل می‌دهد. همچنین وضعیت تغییر در زمانی افعال نیز از مسایل مورد توجه است. افعالی که به کلی منسوخ شده‌اند، افعالی که مفهوم آنها باقی مانده و در قالب فعلی دیگر ظهور یافته است، افعال ساده‌ای که به افعال پیشوندی یا مرکب تبدیل شده‌اند و

۲-۳ مؤلفه‌های معنایی و محدودیت‌های گزینشی

پیش از پرداختن به چپستی محدودیت‌های گزینشی لازم است به چگونگی شکل‌گیری آن اشاره شود. سرچشمه‌ی شکل‌گیری بحث محدودیت‌های گزینشی و مؤلفه‌های معنایی، بحث مختصات واجی در واج‌شناسی بود. در واقع پس از طرح مختصات واجی از سوی واج‌شناسان و به ویژه مؤلفه‌هایی نظیر [+واک] / [-واک]، [+خیشومی] / [-خیشومی] و جز آن که بر حسب آرای واج‌شناسان مکتب پراگ و به طور اخص در دیدگاه تروبتسکوی مؤلفه‌های جهانی به حساب آمدند، معنی‌شناسان نیز به این وسوسه افتادند تا با الگوگیری از واج‌شناسی، در مطالعه‌ی معنی نیز به مؤلفه‌هایی دست یابند که جهانی نماید (صفوی، ۱۳۷۹).

افعال برای انتخاب موضوع‌های خود محدودیت‌هایی را اعمال می‌کنند و به عبارتی هر کلمه‌ای با هر ویژگی معنایی را به عنوان فاعل یا مفعول نمی‌پذیرند (کروگر، ۲۰۰۵، ص ۱۷۳). محدودیت‌های گزینشی محدودیت‌هایی هستند که مانع از شکل‌گیری بسیاری از ترکیبات زبانی می‌شود به گونه‌ای که مثلاً افعال برای انتخاب موضوع‌های خود محدودیت‌هایی اعمال می‌کنند و به عبارتی هر کلمه‌ای با هر ویژگی معنایی را به عنوان فاعل و یا مفعول خود نمی‌پذیرند. به عنوان مثال فعل خوردن الزاماً نیاز به کنشگری جاندار و کنش‌پذیری جاندار

و یا بی‌جان دارد. بر این اساس، مؤلفه‌های معنایی انتزاعی / عینی، جاندار / غیر جاندار، جانور / غیر جانور، انسان / غیر انسان، مذکر / مؤنث، ملاک تعیین محدودیت‌های گزینشی قرار می‌گیرد. در این پژوهش با بررسی موضوع‌های افعال با توجه به نوع موضوعاتی که به دلیل محدودیت‌های گزینشی می‌پذیرند، طبقه‌بندی نهایی صورت می‌گیرد.

۲-۴ پژوهش‌های داخلی و خارجی مرتبط

بررسی افعال هر زبان، هسته‌ی اصلی پژوهش‌های صرفی و نحوی آن زبان به شمار می‌رود. مطالعه‌ی افعال زبان فارسی و به ویژه افعال مرکب نیز جایگاه خاصی در مطالعات مربوط به این زبان دارد. در این جا به معرفی برخی از پژوهش‌های داخلی و خارجی صورت گرفته بر روی افعال زبان فارسی به ویژه افعال مرکب زبان فارسی می‌پردازیم. نخست تاریخچه‌ی مختصری از مطالعات صورت گرفته بر روی افعال مرکب ارایه خواهد شد و سپس پژوهش‌هایی که با بهره‌گیری از رویکردهای نوین زبان‌شناسی و به ویژه با بهره‌گیری از دستور وابستگی (dependency grammar)، دستور حالت (case grammar) و مفاهیم نقش‌های تتایی (theta roles)، مؤلفه‌های معنایی، محدودیت‌های گزینشی و ... انجام شده‌اند، معرفی می‌شوند. لازم به ذکر است که پژوهشگر تحقیق مستقلی را که به بررسی افعال پیشوندی فارسی پرداخته باشد، نیافت. همان‌گونه که ذکر شد برخی از زبان‌شناسان برای این دسته از افعال طبقه‌ی مستقلی قایلند و برخی نیز آن را فعل ساده می‌دانند زیرا دو جزء با معانی مستقل و فعل کمکی ندارد.

۱-۴-۲ پژوهش‌های داخلی

در این بخش نخست پژوهش‌هایی که به فعل مرکب پرداخته‌اند، معرفی می‌شوند و سپس پژوهش‌هایی که به بحث ظرفیت افعال، ویژگی‌های معنایی افعال و محدودیت‌های گزینشی پرداخته‌اند، معرفی می‌شوند. شاید بتوان قدیمی‌ترین منبعی را که به فعل مرکب در فارسی پرداخته باشد، کتاب حلیه الانسان و حلیه اللسان ابن مهنه، دانشمند زمان تیموریان دانست (رحمانی خیاوی، ۱۳۸۰). وی در این کتاب افعال زبان فارسی را به چهار دسته تقسیم می‌کند و درباره‌ی فعل مرکب می‌نویسد: «افعالی که از دو جزء ترکیب یافته‌اند جزء اول آنها ثابت است و جزء دوم قابل تعریف یا با فعل کرد یا با یکی از مشتقات آن». فرشیدورد (۱۳۴۸) فعل مرکب را فعلی می‌داند که مصدرش با صفت یا قید یا اسم یا کلمه‌ای دیگر ترکیب شده باشد. شفایی (۱۳۶۳) نیز معتقد است فعل مرکب فعلی است که از دو جزء تشکیل شده است: جزء اسمی و فعل کمکی.

کرمی (۱۳۷۹)، اکبری شلدراهی (۱۳۸۰) و رحمانی خیاوی (۱۳۸۰) به بررسی مشکلات و ابهامات تدریس فعل مرکب در کتاب‌های زبان فارسی مدارس پرداخته‌اند و راهکارهایی را برای تدریس بهتر این افعال ارایه داده‌اند. سمایی (۱۳۷۹) در مقاله‌ی خود معیارهای تمیز فعل مرکب را در نظام‌های پردازش زبان و به طور ویژه در نرم‌افزاری به نام دستورسنگ ارایه کرده است. این قواعد عبارت بودند از قواعد زیرمقوله‌ای و زایایی روابط مضمونی یا نقش‌های تتایی. رضایتی کیشه خاله (۱۳۸۳) افعال مرکبی را بررسی کرده است که در ساخت آن‌ها ضرورتاً از ضمیر متصل به جای شناسه‌ی معمول استفاده می‌شود. افعالی مانند: یادم رفت و خنده‌اش گرفت. خزایی فر (۱۳۸۴) به بررسی نظرات مختلف درباره‌ی فعل مرکب پرداخته است و به ویژه به نقد نظرات دبیر مقدم در این

زمینه پرداخته و کارایی هر یک از نظریه‌ها را در امر فرهنگ‌نویسی بررسی کرده است. پهلوان‌نژاد (۱۳۸۵) به بررسی و توصیف واژه‌های مرکب به ویژه افعال مرکب از نظر وجود یا عدم وجود هسته‌ی نحوی و معنایی پرداخته است. در این مقاله حوزه‌های معنایی یا مفهوم هر یک از دسته واژه‌ها (هسته‌گرا، هسته‌گریز و دوتایی) با مثال توصیف شده است. شقاقی (۱۳۸۶) فرایند انضمام را که یکی از فرایندهای ساخت فعل مرکب است، مورد بررسی قرار داده است و به نقش ویژه‌ی آن در ساخت فعل مرکب پرداخته است. میرعمادی و واعظی (۱۳۸۶) به نوع خاصی از افعال مرکب (افعال مرکب با دو پایه‌ی واژگانی) بر مبنای برنامه‌ی کمینه‌گرا پرداخته‌اند. افعالی مانند گریه و زاری کردن، گرد و خاک کردن. منصوری (۱۳۸۹) در مقاله‌ی خود به چگونگی درج افعال مرکب در فرهنگ‌های فارسی پرداخته است و به دنبال پاسخ‌گویی به این پرسش است که آیا افعال مرکب حرف اضافه‌ای (مانند از خود گذشتن، از پا افتادن) باید به همین شکل مدخل شوند یا خیر. محمد ابراهیمی و فرقانی‌فرد (۱۳۸۹) تلاش کرده‌اند تا با بهره‌گیری از تحلیل ساختار فعل مرکب فارسی گفتاری معیار در چارچوب نظریه‌ی حاکمیت و مرجع‌گزینی و نیز با استفاده از شیوه‌های نوین و علمی آموزش زبان، راهکار علمی و کارآمدی برای آموزش فعل مرکب فارسی به غیر فارسی‌زبانان ارائه دهند. آنان در این پژوهش از پیکره‌ی زبانی گفتار معیار به مدت ۳۰۰ دقیقه استفاده کردند. گندم‌کار (۱۳۹۰)، ۱۷۶ فعل مرکب اندام بنیاد را در زبان فارسی بررسی کرده است. فعل مرکب اندام بنیاد فعلی است که نام یکی از اعضای بدن در شکل‌گیری آن دخالت دارد. مرادی و کریمی دوستان (۱۳۹۲) افعال مرکب را در چارچوب نظریه‌ی نمود معنایی واژی لیبر بررسی کرده‌اند. از جمله پژوهش‌های قابل توجهی که به مساله‌ی فعل مرکب پرداخته است می‌توان به دبیر مقدم (۱۳۷۴) اشاره کرد. وی افعال مرکب را به دو دسته‌ی ترکیبی و انضمامی تقسیم کرده است. ترکیب از اجتماع فعل کمکی با صفت یا اسم یا گروه حرف اضافه‌ای یا قید و یا از اسم مفعول با فعل کمکی مجهول‌ساز ساخته می‌شود. وی پدیده‌ی انضمام را نیز به دو دسته‌ی انضمام مفعول صریح و انضمام گروه حرف اضافه‌ی تقسیم کرده است و به تفصیل درباره این موارد توضیح داده است.

کریمی دوستان (۱۳۷۹) در پژوهشی به بررسی چگونگی شکل‌گیری برخی ترکیب‌ها و اشتقاق‌ها در زبان فارسی بر مبنای نظریه‌ی ساخت موضوعی پرداخته است. جامع‌ترین پژوهش در زمینه‌ی ظرفیت افعال فارسی را طبیب زاده (۱۳۸۵) انجام داده است. نویسنده در این کتاب فعل‌های زبان فارسی را (بسیط، مرکب، پیشوندی و پی‌بستی) بررسی کرده و متمم‌های آن‌ها را بازشناخته است و بر همین اساس افعال را طبقه‌بندی کرده است. نویسنده با بررسی ۲۰۰۰ فعل آن‌ها را بر حسب ظرفیتشان به چهار طبقه‌ی تک ظرفیتی، دو ظرفیتی، سه ظرفیتی و چهار ظرفیتی تقسیم کرده است. او همچنین هر طبقه از افعال را نیز بر حسب متمم‌هایی که می‌گیرند، بازشناخته است مثلاً فعل‌های سه ظرفیتی را به پنج گروه تقسیم کرده است. نویسنده با تعیین ظرفیت افعال و تعیین متمم‌های آن‌ها، ۲۳ ساخت بنیادین را در زبان فارسی باز می‌شناسد. رفیعی (۱۳۸۶) محدودیت‌های گزینشی را فقط در سطح واژه و ساخت درونی واژه می‌داند و این محدودیت‌ها را به چهار دسته‌ی انتزاعی/عینی، فعل فعال/فعل غیر فعال، صفت فعال/صفت غیر فعال و قید فعال/قید غیر فعال تقسیم کرده است و بر این مبنای چگونگی افزوده شدن وندها را به واحدهای مختلف زبانی بررسی کرده است. مولودی، کوهستانی و رسولی (۱۳۹۰) در

پژوهش خود به اهمیت و چگونگی تدوین فرهنگ ظرفیتی افعال فارسی پرداخته‌اند. همچنین آنان نقش این فرهنگ را در آموزش زبان فارسی به غیرفارسی زبانان تبیین کرده‌اند. راسخ مهند (۱۳۹۱) با بررسی افعال ربطی با توجه به محدودیت‌های گزینشی این افعال، چنین نتیجه گرفته است که این افعال در محدودیت‌های گزینشی هیچ نقشی ندارند و اصولاً فاقد معنایی خاص هستند. در واقع در جملات دارای فعل ربطی، اعمال محدودیت گزینشی بر عهده‌ی عنصر غیر فعلی است. منصور زاده و نصیری (۱۳۹۱) در گزارشی روابط ساختاری میان واژگان را مورد بررسی قرار داده‌اند و بخش اصلی این گزارش به جایگاه فعل و نقش فعل مربوط می‌شود. در این پژوهش ۵۰۰ فعل کاربردی در حوزه‌ی فن آوری اطلاعات و ارتباطات با توجه به معیار ظرفیت افعال (تعداد موضوعات مورد نیاز برای هر فعل) بررسی و طبقه‌بندی شده است. رسولی، مولودی، کوهستانی و مینایی بیدگلی (۱۳۹۱)، (۲۰۱۱) با ارایه‌ی طرحی که منجر به تهیه‌ی یک نرم‌افزار شده است، فرهنگ ظرفیت نحوی افعال فارسی را ارایه داده است. این فرهنگ مجموعه ایست حاوی اطلاعات مربوط به ظرفیت نحوی بیش از ۴۵۰۰ فعل در زبان فارسی. در این فرهنگ متمم‌های اجباری و اختیاری انواع فعل‌های ساده، مرکب، پیشوندی و عبارات فعلی مشخص شده است.

نخستین پیکره‌ی نقش‌های معنایی توسط میرزایی و مولودی (۱۳۹۳) ارایه شده است. این پیکره نزدیک به ۳۰۰۰۰ جمله‌ی فارسی معاصر را شامل می‌شود که به صورت دستی برچسب گذاری شده است. این پیکره بر اساس مفهوم نقش‌های معنایی فیلمور، لایه‌ای از اطلاعات مربوط به رابطه‌ی محمول به موضوع را به ساخت نحوی پیکره می‌افزاید.

۲-۴-۲ پژوهش‌های خارجی

کریمی (۱۹۹۷) افعال مرکب زبان فارسی را از لحاظ معنایی بررسی کرده است و آن‌ها را به دو دسته‌ی اصطلاحی و غیر اصطلاحی تقسیم کرده است.

مهاجر قمی (۱۹۷۸)، به نقل از طبیب زاده، (۱۳۸۵) نخستین اثری است که ساخت‌های ظرفیتی افعال فارسی را از دیدگاه نظریه‌ی ظرفیت واژگانی بررسی کرده است. وی در این پژوهش ۱۰ نوع متمم برای افعال فارسی برشمرده است. کروگر (۲۰۰۵) در بخشی از کتاب خود به بحث محدودیت‌های گزینشی پرداخته است. وی معتقد است محدودیت‌های گزینشی بر پایه‌ی دانش مشترک سخنگویان یک زبان انتخاب می‌شود و می‌تواند از زبانی به زبان دیگر متفاوت باشد. همچنین وی اعلام می‌دارد که محدودیت‌های گزینشی باید بر مبنای نقش‌های معنایی (عامل، پذیرا و...) تعریف شوند و نه بر اساس نقش‌های نحوی (فاعل، مفعول و...). شوارتز و گومز (۲۰۰۸) در پژوهشی تلاش می‌کنند با بهره‌گیری از یک پیکره‌ی زبانی با برچسب‌دهی به نقش‌های معنایی افعال کاربرد آن‌ها را در ماشین‌های vector تسهیل کنند. رفیعی و اظه‌ری (۲۰۱۳) به بررسی نقش محدودیت‌های دستوری، آوایی، ساخت‌واژی، منظورشناختی و معنایی در پیوستن وند (انه) به پایه‌های فارسی پرداخته‌اند. آنان واژه‌های لازم را از دو فرهنگ لغت استخراج کرده‌اند و به بررسی وضعیت این واژه‌ها با توجه به محدودیت‌های گزینشی

البته در سطح واژه پرداخته‌اند.

تا آن جایی که نویسنده آگاه است تاکنون پژوهشی بر روی افعال زبان فارسی بر پایه‌ی مؤلفه‌های معنایی موضوع‌ها و محدودیت‌های گزینشی افعال به منظور طبقه‌بندی آنها انجام نشده است و تحقیقات صورت گرفته و طبقه‌بندی‌های انجام شده اصولاً بر مبنای ظرفیت افعال بوده است.

فصل سوم: روش پژوهش

در فصل پیش رو جامعه‌ی آماری و نمونه‌های پژوهش و همچنین روش پژوهش ارائه می‌شود.

۲-۳ جامعه‌ی آماری و نمونه‌های پژوهش

این پژوهش از نوع پژوهش‌های کتابخانه‌ای است. جامعه‌ی آماری این پژوهش کلیه‌ی افعال پیشوندی و مرکب زبان فارسی معاصر است. نمونه‌های این پژوهش کلیه‌ی افعال پیشوندی و مرکب فهرست شده در سامانه‌ی ظرفیت نحوی افعال زبان فارسی (رسولی، مولودی، کوهستانی و مینایی بیدگلی، ۲۰۱۱) است. این فرهنگ مجموعه ایست حاوی اطلاعات مربوط به ظرفیت نحوی بیش از ۴۵۰۰ فعل در زبان فارسی. در این فرهنگ متمم‌های اجباری و اختیاری انواع فعل‌های ساده، مرکب، پیشوندی و عبارات فعلی مشخص شده است. سامانه‌ی مذکور در پایگاه اینترنتی www.dadegan.ir قابل دسترسی است. بهره‌گیری از این سامانه با ارائه‌ی تعهدنامه کاربر مبنی بر استفاده‌ی علمی و نه تجاری از سامانه و همچنین عدم انتشار این فرهنگ، امکان پذیر می‌شود. نگارنده مراحل ارائه‌ی تعهد و ارسال رایانامه و دریافت رمز ورود به سامانه و بهره‌گیری از آن را انجام داد. تنها استفاده‌ی نگارنده از این سامانه استخراج افعال مورد نظر بود. دلیل بهره‌گیری از این سامانه، جامعیت آن در پوشش دادن افعال زبان فارسی و جلوگیری از دوباره کاری و یافتن مجدد افعال مرکب و پیشوندی بود.

۳-۳ روش تحلیل داده‌ها

در مرحله‌ی نخست، کلیه‌ی افعال پیشوندی و مرکب توسط پژوهشگر از سامانه استخراج شد. با توجه به حجم افعال پیشوندی و مرکب (بیش از ۴۰۰۰ فعل) در برابر افعال ساده (تزدیک به ۳۰۰ فعل)، امکان بهره‌گیری از گویشوران زیادی به صورت داوطلب برای ارائه‌ی مثال‌های درست وجود نداشت. بنابراین سه گویشور فارسی زبان با دانش زبانی متوسط با پرداخت هزینه به کار گرفته شد تا به طور همزمان به ارائه‌ی چهار مثال درست برای هر فعل اقدام کنند (این مثال‌ها می‌توانست از پیکره‌های در دسترس مانند پیکره‌ی همشهری یا پیکره‌ی پرسیکا استخراج شود و یا مثال‌های تولید سخنگویان باشد) و ظرفیت افعال (تعداد متمم‌ها) را با توجه به شم زبانی خود و مثال‌های موجود، تعیین کردند و در یافتن محدودیت‌های معنایی و رسیدن به اجماع بر روی این محدودیت‌ها با مجری طرح همکاری نمودند (در این مرحله، نظارت بر کار همکاران طرح، بحث و تبادل نظر، تشکیل جلسات به منظور نهایی کردن ظرفیت‌ها و از همه مهم‌تر اجماع بر روی مؤلفه‌های معنایی هر فعل صورت گرفت). این همکاران، سه تن از دانشجویان کارشناسی ارشد زبان‌شناسی بودند. دلیل انتخاب این افراد، داشتن دانش زبانی فراتر از سخنگویان عادی زبان بود. در این مرحله افعال به سه دسته‌ی تک ظرفیتی با یک متمم، دو ظرفیتی با دو متمم و سه ظرفیتی با سه متمم تقسیم شدند. زمانی که بر روی تعداد متمم‌های اجباری یک فعل یا مؤلفه‌های معنایی موضوع‌ها اتفاق نظر وجود نداشت، نظر اکثریت، ملاک عمل قرار گرفت. در مرحله‌ی پایانی، افعال بر اساس

مؤلفه‌های معنایی موضوعاتشان و محدودیت‌های گزینشی طبقه‌بندی شدند. شایان ذکر است که در بررسی مولفه‌های معنایی، معانی استعاری، مجازی و یا ادبی مدنظر نبوده است و صرفاً معانی اصلی و هسته‌ای افعال مورد توجه بوده است.

۳-۴ نمونه‌ای از تحلیل‌ها

جا انداختن	122	یزه اساس بهره وری است را می‌خوانید؛ <ایاتو عابدینی> فرهنگ بهره وری را باید از طریق آموزش به کودکان و نوجوانان در جامعه			
جا انداخت	122	فرهنگ بهره وری را		باید از طریق آموزش	
	122		عینی-		عینی-
جا انداختند	166	بالا بردن حوزه تحمل در جامعه و توسعه حوزه نقد در مطبوعات کمک فراوانی کرد و مطبوعات خود را به عنوان یک عامل تغییر در جامعه			
جا انداختند	166	مطبوعات		خود را	
	166		جاندار-		جاندار-
جا انداختید	173	یم رخ انداخته بودند و شرح بیماری این بود؛ اینها از تنهایی خوششان می‌آید و... دیدم اگر بمانم دیوانه می‌شوم.<ازدواجتان را			
جا انداختید	173	ازدواجتان را		شما	
	173		عینی-		انسان+
جا انداخته	41	این عنوان را نداریم!<همین طور که به این خلاقیت‌ها نگاه می‌کنید متوجه یک جرمه دیگر می‌شوید که یک علامت سؤال در ذهنتان			
جا انداخته	41	این جرمه		یک علامت سؤال	
	41		عینی-		عینی-

مؤثر افتاد	4	ه و سخت‌تر از دیگران احساس تأسف و ندامت می‌نماید، کسی است که شخص دیگر و بنده خدایی را به سوی خدا دعوت کند و دعوت او نیز			
مؤثر افتاد	4	دعوت او			
	4		عینی-		
مؤثر افتاد	18	رکت برخوردار است.<از دید آینده همین نکته نشان از این دارد که دیدگاه تاریخی در تحلیل و بررسی اسطوره نمی‌تواند کارساز و			
می‌تواند مؤثر	18	دیدگاه تاریخی			
	18		عینی-		
مؤثر افتاد	22	جلوگیری کند و با ایجاد بازارچه‌های مرزی سعی در کنترل و قانونمند کردن مبادلات تجاری در مرزها کرد.<اما این اقدامات کمتر			
مؤثر افتاد	22	این اقدامات			
	22		عینی-		
مؤثر افتاد	31	قل یک دوره ۶ ماهه که در هر روز ۸ ساعت است در حالت آموزش دیدن هستند، بگذرانید.<این مقدمه یک نوع آموزشی بود که بعداً خیلی			
مؤثر افتاد	31	این مقدمه			
	31		عینی-		

گل انداختن	5	دیم شاید هم از موسیقی می‌گفتیم، <خوانندهای که دو ماه پیش، غربیانه رفته بود زیر خاک، > هر چه بود گیمان بادوسن خوب						گل انداخته
	5	گیمان						گل انداخته است
	5	عینی -						
گل انداختن	6	تاج گل‌ها، نوید نزدیکتر شدن به خانه اهل قیور را می‌دهد، <دسته‌ای ۲ تومان، > دخترک هشت ساله‌ای که از فرط سرما لب‌هایش						گل انداخته،
	6	دخترک			لب‌هایش			گل انداخته
	6	عینی + انسان +						
گل انداختن	18	باگرایش محیط زیست مورد تأیید ماست، <امضاء: جمعی از فعالان زیست محیطی ایران، > آقای زاگری و خانم صفایی از سرمنگلی صورنشان						گل انداخته،
	18	خانم صفایی		از سرمنگلی		صورنشان		گل انداخته
	18	عینی - انسان +						عینی +
گل انداختن	65	بوده و دهان به دهان می‌گفته، <شاید بسیاری از همین مردانی که در اریاب جمشید مانده‌اند، باقی‌بصر عشق به سینما در وجودشان						گل انداخته،
	65	عشق به سینما			در وجودشان			گل انداخته
	65	عینی -						عینی -

فصل چهارم:

تجزیه و تحلیل داده‌ها

انتظار داشتن، بیان داشتن، تأکید داشتن، تشریف داشتن، تکلم داشتن، عرضه داشتن، کار داشتن، مقرر داشتن، خواب دیدن، صلاح دیدن، فرمان راندن، به قتل رسیدن، بارفیکس رفتن، تکل رفتن، رژه رفتن، اتود زدن، انگشت زدن، آمپول زدن، بارفیکس زدن، بالانس زدن، بانگ زدن، بشکن زدن، بلوف زدن، پارو زدن، پوزخند زدن، تست زدن، تکل زدن، جوش زدن، چمباتمه زدن، حدس زدن، داد زدن، داربست زدن، دم زدن، دمبل زدن، دوچرخه زدن، زار زدن، سینه زدن، شعبه زدن، شمشیر زدن، شوت زدن، شور زدن، صفر زدن، ضجه زدن، عربده زدن، غر زدن، فریاد زدن، قلم زدن، قهقهه زدن، کف زدن، کهیر زدن، گام زدن، لاف زدن، لبخند زدن، مارش زدن، مسواک زدن، میل زدن، نق زدن، وق زدن، در جا زدن، اثبات کردن، اجتهاد کردن، احتجاج کردن، اختلاس کردن، اخم کردن، ادبار کردن، ادعا کردن، اذعان کردن، اراده کردن، ارتحال کردن، اسباب‌کشی کردن، اسب‌دوانی کردن، اسب سواری کردن، استانداردسازی کردن، استحمام کردن، استخاره کردن، استدلال کردن، استراق سمع کردن، استشهاد کردن، استقرا کردن، استنساخ کردن، اسراف کردن، اسلام‌زدایی کردن، اشتغال‌زایی کردن، اصرار کردن، اظهار کردن، اعتصاب کردن، اغتشاش کردن، اغراق کردن، افتخارآفرینی کردن، افراطی‌گری کردن، افساد کردن، افشاگری کردن، افطار کردن، اقتصادسنجی کردن، اقدام کردن، اکراه کردن، التجا کردن، اماله کردن، امامت کردن، امانت‌داری کردن، امپراتوری کردن، امتیازبندی کردن، املا کردن، انابه کردن، انبوه‌سازی کردن، انتحار کردن، انقلاب کردن، انگشت‌نگاری کردن، اوقات‌تلخی کردن، ایثار کردن، ایثارگری کردن، ایران‌گردی کردن، آب‌تنی کردن، آبروداری کردن، آبروریزی کردن، آتش کردن، آتش‌افروزی کردن، آتش‌بازی کردن، آدم‌ربایی کردن، آدم‌فروشی کردن، آرایش‌گری کردن، آردپاشی کردن، آرزو کردن، آشپزی کردن، آقایی کردن، آندوسکوپ‌ی کردن، آهنگ‌سازی کردن، بارانداز کردن، بازاریابی کردن، بازی‌گردانی کردن، بازیگری کردن، باغبانی کردن، بافندگی کردن، بانکداری کردن، ببرزواری کردن، بت‌پرستی کردن، بچگی کردن، بخشنده‌گی کردن، بداخلاقی کردن، بدجنسی کردن، بدل‌کاری کردن، بدن‌نمایی کردن، بذله‌گویی کردن، بردباری کردن، برف‌بازی کردن، بزرگواری کردن، بزرگی کردن، بساط کردن، بغض کردن، بلوا کردن، بنایی کردن، بندگی کردن، بهانه‌جویی کردن، بهانه‌گیری کردن، به‌گزین کردن، به‌گزینی کردن، بی‌انصافی کردن، بی‌آبرویی کردن، بی‌بندوباری کردن، بی‌تجربگی کردن، بی‌حجابی کردن، بی‌خردی کردن، بیداد کردن، بی‌دقتی کردن، بی‌رحمی کردن، بی‌شرافتی کردن، بی‌عدالتی کردن، بی‌قراری کردن، بی‌نزاکتی کردن، بی‌نظمی کردن، بی‌وجدانی کردن، بی‌وفایی کردن، پادشاهی کردن، پارتی‌بازی کردن، پاشویه کردن، پایکوبی کردن، پیچ‌پیچ کردن، پخت و پز کردن، پختگی کردن، پدرسوختگی کردن، پرخاشگری کردن، پرده‌داری کردن، پرده‌دوزی کردن، پرگویی کردن، پرهیزگاری کردن، پژوهش کردن، پنهان‌کاری کردن، پول‌شویی کردن، پیاده‌روی کردن، پیش‌داوری کردن، پیش‌دستی کردن، پیشوایی کردن، تاب‌بازی کردن، تابلو کردن، تاج‌گذاری کردن، تبسم کردن، تجربه‌اندوزی کردن، تخلص کردن، تخلف کردن، تخیل کردن، تراش‌کاری کردن، ترش کردن، ترقی کردن، ترنم کردن، تزکیه کردن، تسامح کردن، تساهل کردن، تشریف‌فرمایی کردن، تشنج کردن، تصریح کردن، تصویرپردازی کردن، تضرع کردن، تطاول کردن، تظاهر کردن، تظاهرات کردن، تعبد کردن، تعلل کردن، تعهد کردن، تغافل کردن، تفریح کردن، تغنن کردن، تقصیر کردن، تقیه کردن، تکدی‌گری کردن، تک‌گویی کردن، تکلف کردن، تکلم کردن، تک‌نوازی کردن، تلافی کردن، تله‌پاتی کردن، تمارض

کردن، تمتع کردن، تمدن‌سازی کردن، تنبلی کردن، تندروی کردن، تن‌فروشی کردن، تنقیح کردن، تنگ‌نظری کردن، تهجد کردن، تهذیب کردن، توبه کردن، تیزهوشی کردن، تیمم کردن، ثابت کردن، ثانیه‌شماری کردن، ثانیه‌شماری کردن، ثروت‌اندوزی کردن، ثروت‌طلبی کردن، ثواب کردن، جاده‌سازی کردن، جادوگری کردن، جاگیری کردن، جانمایی کردن، جاه‌طلبی کردن، جبهه‌گیری کردن، جرزنی کردن، جسارت کردن، جمع‌بندی کردن، جمله‌سازی کردن، جنایت کردن، جنجال کردن، جهالت کردن، جوانی کردن، جوش‌کاری کردن، جولان کردن، جهان‌گردی کردن، جیب‌بری کردن، چاپلوسی کردن، چاره‌اندیشی کردن، چاره‌جویی کردن، چاقوکشی کردن، چانه‌زنی کردن، چتربازی کردن، چرب‌زبانی کردن، چشم‌چرانی کردن، چکاپ کردن، چهره‌نمایی کردن، حاضر جوابی کردن، حاکمیت کردن، حجامت کردن، حدوث کردن، حرافی کردن، حرمت‌شکنی کردن، حریم‌شکنی کردن، حق‌شناسی کردن، حق‌کشی کردن، حقه‌بازی کردن، حکمرانی کردن، حکم‌روایی کردن، حکم‌فرمایی کردن، حکومت‌داری کردن، حماسه‌آفرینی کردن، حماقت کردن، حمام کردن، حواس‌پرتی کردن، حوصله کردن، خاطر نشان کردن، خانه‌داری کردن، خباثت کردن، خبرچینی کردن، خبرنگاری کردن، ختنه کردن، خدعه کردن، خر و پف کردن، خرافه‌پرستی کردن، خطا کردن، خطابه کردن، خلاف کردن، خلافت کردن، خنده کردن، خودارضایی کردن، خودبینی کردن، خودخواهی کردن، خودخوری کردن، خودرأیی کردن، خودستایی کردن، خودسوزی کردن، خودفروشی کردن، خودکامگی کردن، خودنمایی کردن، خوشحالی کردن، خوش‌طبعی کردن، خوش‌گذرانی کردن، خوشنویسی کردن، خیاطی کردن، خیال کردن، خیال‌بافی کردن، خیال‌پردازی کردن، داد و بیداد کردن، داستان‌پردازی کردن، داستان‌نویسی کردن، دامپروری کردن، دانش‌اندوزی کردن، درخت‌کاری کردن، دروازه‌بانی کردن، دست‌ودل‌بازی کردن، دشمن‌تراشی کردن، دعا کردن، دق‌الباب کردن، دقیقه‌شماری کردن، دلبری کردن، دلیری کردن، دهان‌شویه کردن، دوچرخه‌سواری کردن، دوران‌دیشی کردن، دوندگی کردن، دیده‌بوسی کردن، دیکتاتوری کردن، دین‌فروشی کردن، دیوانگی کردن، رانت‌خواری کردن، راندگی کردن، راهپیمایی کردن، رباخواری کردن، رحلت کردن، رذالت کردن، رشادت کردن، رشوه‌خواری کردن، رشوه‌گیری کردن، رکوردشکنی کردن، رکوع کردن، رنگریزی کردن، روزشماری کردن، روزنامه‌فروشی کردن، روزنامه‌نگاری کردن، روشنگری کردن، رؤیاپردازی کردن، ریاست کردن، ریخت و پاش کردن، زبان‌بازی کردن، زبان‌درازی کردن، زندگانی کردن، زورگویی کردن، زورگیری کردن، زیان کردن، زیرسازی کردن، زیرگیری کردن، ساختارسازی کردن، ساختمان‌سازی کردن، سادگی کردن، ساده‌اندیشی کردن، ساده‌انگاری کردن، ساده‌زیستی کردن، سازندگی کردن، سالم‌سازی کردن، سخاوت کردن، سخت‌گیری کردن، سخن کردن، سخنرانی کردن، سخنوری کردن، سریال‌سازی کردن، سفاهت کردن، سفسطه کردن، سکتته کردن، سکسکه کردن، سکوت کردن، سلطنت کردن، سلوک کردن، سماجت کردن، سنگ‌پرانی کردن، سنگدلی کردن، سنگ‌نوردی کردن، سهل‌انگاری کردن، سوادآموزی کردن، سوارکاری کردن، سودجویی کردن، سوزن‌دوزی کردن، سوگواری کردن، سیادت کردن، سیاسی‌کاری کردن، سیاه‌نمایی کردن، سینه‌پهلوی کردن، سینه‌زنی کردن، شادی کردن، شاگردی کردن، شاهکار کردن، شایعه کردن، شایعه‌سازی کردن، شب‌زنده‌داری کردن، شبهه‌پراکنی کردن، شبیه‌خوانی کردن، شخصیت‌پردازی کردن، شرارت کردن، شفاف‌سازی کردن، شکرگزاری کردن، شکیبایی کردن، شهامت کردن، شهرک‌سازی کردن، شهوت‌رانی کردن، شهود کردن، شوت‌زنی

کردن، شوخی کردن، شورش کردن، شیطنت کردن، شیون کردن، صبح کردن، صبوری کردن، صحنه‌آرایی کردن، صحنه‌پردازی کردن، صحنه‌سازی کردن، صدابرداری کردن، صدارت کردن، صدرنشینی کردن، صفبندی کردن، صله‌رحم کردن، طبابت کردن، طبع‌آزمایی کردن، طلب‌کاری کردن، طمع کردن، طهارت کردن، طوفان کردن، ظاهرگرایی کردن، ظلم‌ستیزی کردن، عجز و ناله کردن، عرض کردن، عروج کردن، عروسی کردن، عزم کردن، عشق‌ورزی کردن، عشوه کردن، عصیان کردن، عضوگیری کردن، عقل‌گرایی کردن، عکاسی کردن، علم‌اندوزی کردن، علم‌آموزی کردن، عمارت کردن، عملگی کردن، عملیات کردن، عهدشکنی کردن، عیاشی کردن، غارتگری کردن، غرولند کردن، غزل‌سرایی کردن، غش کردن، غلط کردن، غلغله کردن، غمزه کردن، غواصی کردن، غیب‌گویی کردن، فاصله‌گذاری کردن، فتنه کردن، فتنه‌گری کردن، فتوحات کردن، فرافکنی کردن، فرجام‌خواهی کردن، فرصت کردن، فرصت‌سوزی کردن، فرض کردن، فرمان‌روایی کردن، فرمایش کردن، فرهنگ‌سازی کردن، فروتنی کردن، فریاد کردن، فساد کردن، فضا‌سازی کردن، فضولی کردن، فغان کردن، فقاقت کردن، فکر کردن، فوت کردن، فیلم‌سازی کردن، قانون‌شکنی کردن، قانون‌گذاری کردن، قایقرانی کردن، قایق‌سواری کردن، قتل کردن، قدرت‌طلبی کردن، قرعه‌کشی کردن، قشلاق کردن، قصابی کردن، قصد کردن، قلاب‌بافی کردن، قلاب‌دوزی کردن، قلدری کردن، قمار کردن، قولنج کردن، قیام کردن، قیامت کردن، قیل و قال کردن، کارآموزی کردن، کارشکنی کردن، کارگری کردن، کاریابی کردن، کاسبی کردن، کاهلی کردن، کتابت کردن، کتابداری کردن، کثافت‌کاری کردن، کج‌خلقی کردن، کج‌روی کردن، کرامت کردن، کرشمه کردن، کشاورزی کردن، کشورگشایی کردن، کفاشی کردن، کفران کردن، کله‌شقی کردن، کلی‌نگری کردن، کم‌فروشی کردن، کم‌کاری کردن، کوهپیمایی کردن، کوهنوردی کردن، گران‌فروشی کردن، گردش‌گری کردن، گردن‌کلفتی کردن، گردهمایی کردن، گروکشی کردن، گریه کردن، گزافه‌گویی کردن، گستاخی کردن، گشت‌زنی کردن، گل‌افشانی کردن، گل‌زنی کردن، گل‌سازی کردن، گل‌کاری کردن، گله‌گذاری کردن، گمان کردن، گمانه‌زنی کردن، گناه کردن، گویندگی کردن، لابه کردن، لاگین کردن، لجاجت کردن، لحاف‌دوزی کردن، لقمه کردن، لودگی کردن، لوطی‌گری کردن، ماجراجویی کردن، مال‌اندوزی کردن، مانور کردن، مایه‌کوبی کردن، متارکه کردن، متانت کردن، مجری‌گری کردن، مجسمه‌سازی کردن، مچ‌گیری کردن، محکم‌کاری کردن، مخاطب‌سازی کردن، مداحی کردن، مدرسه‌سازی کردن، مدیحه‌سرایی کردن، مرحمت کردن، مردانگی کردن، مردم‌آزاری کردن، مرواریدبافی کردن، مسافرکشی کردن، مسامحه کردن، مست کردن، مستی کردن، مسواک کردن، مشق کردن، مصلحت‌اندیشی کردن، مظلوم‌نمایی کردن، معذرت‌خواهی کردن، معراج کردن، معصیت کردن، مغالزه کردن، مغالطه کردن، مغلطه کردن، مفسده کردن، مفهوم‌سازی کردن، مقاله‌نویسی کردن، مکاشفه کردن، ملیله‌دوزی کردن، مماشات کردن، منشی‌گری کردن، مهمان‌نوازی کردن، موتورسواری کردن، موج‌سواری کردن، مویه کردن، میانجی‌گری کردن، میدان‌داری کردن، میگساری کردن، میهمان‌نوازی کردن، ناپختگی کردن، نادانی کردن، ناز کردن، ناسازگاری کردن، ناسپاسی کردن، ناسزاگویی کردن، ناشی‌گری کردن، نامزد کردن، نت‌برداری کردن، نت‌نویسی کردن، نتیجه‌گیری کردن، نحسی کردن، نخ‌ریسی کردن، نرمش کردن، نسل‌کشی کردن، نسیان کردن، نطق کردن، نظربازی کردن، نظریه‌پردازی کردن، نقادی کردن، نقاشی کردن، نقالی کردن، نقش‌آفرینی کردن، نق‌نق کردن، نک و نال کردن، نهضت کردن، نوازندگی کردن،

نوآوری کردن، نوحه کردن، نوحه‌خوانی کردن، نوحه‌سرایی کردن، نوحه‌گری کردن، نوگرایی کردن، نویسندگی کردن، نیت کردن، نیرنگ کردن، هبوط کردن، هرج و مرج کردن، هزیمت کردن، هق‌هق کردن، هلهله کردن، همت کردن، همهمه کردن، همیاری کردن، هوار کردن، هیاهو کردن، وانمود کردن، وراجی کردن، ورزش کردن، وزارت کردن، وزنه‌برداری کردن، وساطت کردن، وصیت کردن، وفات کردن، وقت کردن، وقت‌کشی کردن، وقت‌گذرانی کردن، ولادت کردن، ولوله کردن، یادآوری کردن، یاهو‌گویی کردن، یقین کردن، یکدندگی کردن، یکه‌تازی کردن، ارتقا پیدا کردن، ترقی پیدا کردن، تسلی پیدا کردن، تشخیص پیدا کردن، تشفی پیدا کردن، حضور پیدا کردن، شفا پیدا کردن، شهرت پیدا کردن، صورت پیدا کردن، کام پیدا کردن، وفات پیدا کردن، ولادت پیدا کردن، سوگند یاد کردن، قسم یاد کردن، آه کشیدن، جار کشیدن، جارو کشیدن، حسرت کشیدن، داد کشیدن، سرک کشیدن، صف کشیدن، عربده کشیدن، فریاد کشیدن، قامت کشیدن، قرعه کشیدن، گردن کشیدن، لایی کشیدن، منت کشیدن، نهیب کشیدن، هو کشیدن، هورا کشیدن، در گذشتن، الو گرفتن، بهانه گرفتن، تصمیم گرفتن، دم گرفتن، دوش گرفتن، رژیم گرفتن، روزه گرفتن، ریتم گرفتن، ژست گرفتن، شل گرفتن، شهرت گرفتن، ضرب گرفتن، طهارت گرفتن، عزا گرفتن، فال گرفتن، قیافه گرفتن، گارد گرفتن، ماتم گرفتن، معرکه گرفتن، موضع گرفتن، وضو گرفتن، بر دل گرفتن، زبان گشودن، همت گماردن، چله نشستن، از پا نشستن، احتیاط ورزیدن، اصرار ورزیدن، تعلل ورزیدن، سیاست ورزیدن، شفقت ورزیدن، کفر ورزیدن، گناه ورزیدن، ترقی یافتن، تشخیص یافتن، تشفی یافتن، حاکمیت یافتن، شفا یافتن، شهرت یافتن، وفات یافتن، ولادت یافتن

تعداد : ۳۱

مؤلفه [انسان + جاندار + /-]

تاب خوردن، دست خوردن، زیان دادن، ویراژ دادن، وا رفتن، استارت زدن، بنزین زدن، بوق زدن، درجا زدن، شماره زدن، فلاش زدن، انتگرال‌گیری کردن، بذریاشی کردن، برچسب‌زنی کردن، پسرفت کردن، پسروی کردن، تأخیر کردن، ترمز کردن، توفان کردن، جوسازی کردن، خبرسازی کردن، دروغ‌پراکنی کردن، دلربایی کردن، رمز‌نویسی کردن، شبیه‌سازی کردن، کار کردن، محشر کردن، استقرار پیدا کردن، ارتفاع گرفتن، ترمز گرفتن، تسلی یافتن

تعداد : ۶

مؤلفه [انسان + جاندار + /- عینی + /-]

گند زدن، غوغا کردن، معجزه کردن، تحول پیدا کردن، مطابقت پیدا کردن، ارتقا یافتن

تعداد : ۲

مؤلفه [انسان + جاندار - عینی + /-]

تکمیل کردن، نزول کردن

تعداد : ۱

مؤلفه [انسان + جانور + جاندار + /-]

افسون‌گری کردن

تعداد : ۱

مؤلفه [انسان + جانور + /-]

عطرافشانی کردن

مؤلفه [انسان + عینی + /-] تعداد : ۷

اعجاز کردن، بنده‌نوازی کردن، حکم کردن، ظهور کردن، مشیت کردن، وعده کردن، حاکمیت پیدا کردن

مؤلفه [انسان + مذکر + /] تعداد : ۱

زن گرفتن

مؤلفه [انسان + مذکر -] تعداد : ۵

تخمک‌گذاری کردن، سزارین کردن، شوهر کردن، کورتاژ کردن، طلاق گرفتن

مؤلفه [انسان -] تعداد : ۲۷

پوست انداختن، تاخت آوردن، بال زدن، پر زدن، پر و بال زدن، چنبره زدن، شیهه زدن، بچه کردن، بعب کردن، پارس کردن، تخم‌ریزی کردن، تخم‌گذاری کردن، جوجه کردن، جیک‌جیک کردن، رم کردن، زوزه کردن، عرعر کردن، غارغار کردن، قارقار کردن، قوقولی‌قوقو کردن، ماما کردن، میومیو کردن، نشخوار کردن، وزوز کردن، زوزه کشیدن، شیهه کشیدن، نعره کشیدن

مؤلفه [انسان - جاندار + /-] تعداد : ۳

فروش رفتن، غرش کردن، فرو نشستن

مؤلفه [انسان - جانور + جاندار + /- عینی + /-] تعداد : ۱

انتشار پیدا کردن

مؤلفه [انسان - جانور + /-] تعداد : ۱

تکثیر پیدا کردن

مؤلفه [جاندار + /] تعداد : ۳

تاب آوردن، رشد و نمو کردن، زادآوری کردن

مؤلفه [جاندار + عینی + /-] تعداد : ۱

رشد کردن

مؤلفه [جاندار -] تعداد : ۱۵۳

آب افتادن، جا افتادن، گل افتادن، گود افتادن، از کار افتادن، گل انداختن، بند آمدن، جوش آمدن، زیاد آمدن، فرود آمدن، قوام آمدن، کم آمدن، گیر آمدن، بر آمدن، ور آمدن، آب آوردن، پیه آوردن، گوشت آوردن، لک آوردن، رنگ باختن، پینه بستن، یخ بستن، باز تابیدن، بخیه خوردن، برگشت خوردن، پیچ خوردن، پیچ و تاب خوردن، تراش خوردن، ترک خوردن، جر خوردن، چرخ خوردن، چین خوردن، شکاف خوردن، فر خوردن، گره خوردن، موج خوردن، ورق خوردن، وصله خوردن، آنتن دادن، رنگ دادن، کفاف دادن، نم دادن، ترک بر داشتن، فرا رسیدن، ریشه رفتن، گیج رفتن، فرو ریختن، برق زدن، پیچ زدن، پینه زدن، تاول زدن، جرقه زدن، دلمه زدن، زبانه زدن، سفیدک زدن، سوسو زدن، شعله زدن، شکرک زدن، شوره زدن، غل زدن، فواره زدن، قلقل زدن، کورسو زدن، موج زدن، فرو شکستن، اتصالی کردن، ارتعاش کردن، آبه کردن، آتشفشان کردن، آماس کردن، باد کردن، بخار کردن، پف کردن، تابش کردن، ترش کردن، تشعشع کردن، تصعید کردن، تلاطم کردن، تلالؤ کردن، تهویه کردن، تیک‌تاک کردن، جلوه کردن، جیرجیر کردن، چکه کردن، حلول کردن، خارش کردن، خس‌خس کردن، خسوف کردن، خون‌ریزی کردن، درد کردن، رانش کردن، ریزش کردن، سوخت‌گیری کردن، سوسو کردن، شرشر کردن، طغیان کردن، طلوع کردن، عرق کردن، عفونت کردن، عیب کردن، غروب کردن، غرغز کردن، فروپاشی کردن، فروش کردن، فزونی کردن، فواره کردن، فوران کردن، قلقل کردن، کسوف کردن، کفاف کردن، کمانه کردن، لک کردن، مایه کردن، میعان کردن، نشست کردن، نورافشانی کردن، وزوز کردن، انبساط پیدا کردن، بار پیدا کردن، تسکین پیدا کردن، تشکیل پیدا کردن، تصرف پیدا کردن، تقلیل پیدا کردن، تنظیم پیدا کردن، جلوه پیدا کردن، چرخش پیدا کردن، نام پیدا کردن، نقصان پیدا کردن، تیر کشیدن، دم کشیدن، زبانه کشیدن، شراره کشیدن، شعله کشیدن، نم کشیدن، آب گرفتن، بارش گرفتن، جریان گرفتن، درد گرفتن، لنگر گرفتن، موج گرفتن، ته نشستن، امتداد یافتن، انبساط یافتن، انعکاس یافتن، تألیف یافتن، ترمیم یافتن، تصرف یافتن، تقلیل یافتن، جلوه یافتن، چرخش یافتن، فزونی یافتن، کاستی یافتن، نقصان یافتن

تعداد : ۶۲

مؤلفه [جاندار- عینی+/-]

پیش آمدن، کش آمدن، به دست آمدن، از هم پاشیدن، فرو پاشیدن، پایان پذیرفتن، جوش خوردن، کلید خوردن، تحلیل رفتن، سر رفتن، لو رفتن، هدر رفتن، بر باد رفتن، به باد رفتن، افاقه کردن، افول کردن، تجلی کردن، رواج کردن، غلیان کردن، فروکش کردن، کفایت کردن، نوسان کردن، ارجاع پیدا کردن، امتداد پیدا کردن، انعکاس پیدا کردن، بازتاب پیدا کردن، تأسیس پیدا کردن، تعدیل پیدا کردن، توسعه پیدا کردن، جریان پیدا کردن، سازماندهی پیدا کردن، سامان پیدا کردن، صدور پیدا کردن، ظهور پیدا کردن، فزونی پیدا کردن، کاهش پیدا کردن، گسترش پیدا کردن، گشایش پیدا کردن، لزوم پیدا کردن، وسعت پیدا کردن، شکل گرفتن، فزونی گرفتن، ادامه یافتن، اشاعه یافتن، اصلاح یافتن، انتشار یافتن، بازتاب یافتن، بهبود یافتن، تأسیس یافتن، تشدید یافتن، تنزل یافتن، تنظیم یافتن، توسعه یافتن، جریان یافتن، سازماندهی یافتن، سامان یافتن، صدور یافتن، ظهور یافتن، عمومیت یافتن، گسترش یافتن، گشایش یافتن، وسعت یافتن

از پا افتادن، به دنبال آمدن، به دنیا آمدن، باز آمدن، از پا در آمدن، به زانو در آمدن، بد آوردن، فراهم آوردن، کم آوردن، تاخت بردن، پناه جستن، جم خوردن، چشم خوردن، زمین خوردن، سرما خوردن، گیج خوردن، لگد خوردن، وول خوردن، آزمایش دادن، آواز دادن، جاخالی دادن، جان دادن، جولان دادن، لم دادن، تقلا داشتن، دوست داشتن، سعی داشتن، سر بر داشتن، آموزش دیدن، تعلیم دیدن، خواب دیدن، دوره دیدن، سر رسیدن، راه رفتن، سکندری رفتن، از کف رفتن، آروغ زدن، بال بال زدن، پا زدن، پرپر زدن، پشتک زدن، پلک زدن، جیغ زدن، چرت زدن، چهچهه زدن، دست و پا زدن، سوت زدن، عطسه زدن، غوطه زدن، لهله زدن، مژه زدن، ناله زدن، نعره زدن، نفس زدن، نفس نفس زدن، جان سپردن، پا شدن، احتیاط کردن، ادرار کردن، استراحت کردن، استفراغ کردن، اسهال کردن، اشتباه کردن، آببازی کردن، بارکشی کردن، بانگ کردن، بچه‌داری کردن، بندبازی کردن، بی‌تابی کردن، پرخوری کردن، تب کردن، تصور کردن، تقلا کردن، تکروی کردن، تلاش کردن، تمرین کردن، تنفس کردن، توپبازی کردن، جرأت کردن، جست و خیز کردن، جنب و جوش کردن، جیش کردن، حيله کردن، حيله‌گری کردن، خراب‌کاری کردن، خرخر کردن، خودکشی کردن، درنگ کردن، دستشویی کردن، دلتنگی کردن، دندان‌قروچه کردن، دهن‌دره کردن، رخ‌نمایی کردن، رقص کردن، ریسک کردن، زاد و ولد کردن، سرفه کردن، سعی کردن، شاش کردن، شجاعت کردن، شیرین‌کاری کردن، صبر کردن، ضعف کردن، طناب‌بازی کردن، عجله کردن، عرق کردن، عطسه کردن، غریبی کردن، فداکاری کردن، فرار کردن، قدرت‌نمایی کردن، قی کردن، کمین کردن، کنجکاو‌ی کردن، کوشش کردن، لرز کردن، ماهیگیری کردن، ناآرامی کردن، ناله کردن، نعره کردن، نغمه سرایی کردن، نقل مکان کردن، هنرنمایی کردن، هوس کردن، تربیت پیدا کردن، تعلیم پیدا کردن، تولد پیدا کردن، شکست پیدا کردن، انتظار کشیدن، بو کشیدن، جیغ کشیدن، خرناس کشیدن، خمیازه کشیدن، دراز کشیدن، صیحه کشیدن، ناله کشیدن، نفس کشیدن، جان‌کندن، آفتاب گرفتن، جا گرفتن، یاد گرفتن، باز گشتن، برگشتن، آسیب یافتن، پناه یافتن، تعلیم یافتن، تولد یافتن، علاج یافتن

راه افتادن، رو آمدن، از آب در آمدن، فرو آمدن، سر خوردن، غلت خوردن، قل خوردن، لیز خوردن، صدا دادن، پس رفتن، خواب رفتن، چرخ زدن، صیحه زدن، ایست کردن، پرواز کردن، پیشروی کردن، تصادف کردن، توقف کردن، جلوه‌گری کردن، جلوه‌نمایی کردن، جهت‌گیری کردن، جهت‌یابی کردن، چرخش کردن، حرکت کردن، سر و صدا کردن، شتاب کردن، صدا کردن، عقب‌گرد کردن، فرود کردن، کولاک کردن، مکث کردن، یخ کردن، قد کشیدن، آرام گرفتن، تضعیف یافتن

- مؤلفه [جانور+ جاندار+/- عینی+/-] تعداد : ۲
باقی ماندن، نجات یافتن
- مؤلفه [جانور+ عینی+] تعداد : ۱
بر جهیدن
- مؤلفه [جانور+ عینی+/-] تعداد : ۳
سنگینی کردن، مکر کردن، نجات پیدا کردن
- مؤلفه [جانور+ مذکر-] تعداد : ۱
زایمان کردن
- مؤلفه [جانور+/-] تعداد : ۲
پا گرفتن، رشد یافتن
- مؤلفه [جانور-] تعداد : ۱۴
بر افروختن، جوانه زدن، ریشه زدن، شکوفه زدن، تخم کردن، جوانه کردن، خوشه کردن، دانه کردن، رویش کردن، ریشه کردن، شکوفه کردن، گل کردن، میوه کردن، رشد پیدا کردن
- مؤلفه [جانور- جاندار+/-] تعداد : ۴
قارچ زدن، کپک زدن، ترمیم پیدا کردن، تکثیر یافتن
- مؤلفه [عینی+] تعداد : ۱۱
در آمدن، دوام آوردن، طاقت آوردن، تکان خوردن، بو دادن، یخ زدن، سقوط کردن، آسیب پیدا کردن، وجود پیدا کردن، بو گرفتن، وجود یافتن
- مؤلفه [عینی+/-] تعداد : ۳۱
از قلم افتادن، پسند آمدن، جمع آمدن، به چشم آمدن، به حساب آمدن، به خاطر آمدن، به کار آمدن، به نظر آمدن، به وجود آمدن، به یاد آمدن، شگون داشتن، لازم داشتن، وجود داشتن، اشارت رفتن، اشاره رفتن، انتظار رفتن، از بین رفتن، از دست رفتن، از میان رفتن، تغییر کردن، دوام کردن، زوال کردن، اصلاح پیدا کردن، افزایش پیدا کردن، تضعیف پیدا کردن، تغییر پیدا کردن، آتش گرفتن، افزایش یافتن، تحول یافتن، تغییر یافتن، کاهش یافتن

اتفاق افتادن، تأخیر افتادن، تعویق افتادن، مؤثر افتادن، بر افتادن، ور افتادن، بد آمدن، پدید آمدن، حاصل آمدن، خوب آمدن، خوش آمدن، سر آمدن، به سر آمدن، به عمل آمدن، به میان آمدن، زمان بردن، انجام پذیرفتن، تحقق پذیرفتن، خاتمه پذیرفتن، سامان پذیرفتن، صورت پذیرفتن، خط خوردن، رقم خوردن، بر هم خوردن، به هم خوردن، رخ دادن، روی دادن، به دست دادن، ادامه داشتن، حقیقت داشتن، موضوعیت داشتن، سخن رفتن، افت کردن، اقتضا کردن، ایجاب کردن، بروز کردن، تکافو کردن، تنزل کردن، ادامه پیدا کردن، اشاعه پیدا کردن، التیام پیدا کردن، انجام پیدا کردن، بهبود پیدا کردن، پایان پیدا کردن، تجلی پیدا کردن، تحقق پیدا کردن، تداوم پیدا کردن، ترویج پیدا کردن، تسری پیدا کردن، تسریع پیدا کردن، تشدید پیدا کردن، تکوین پیدا کردن، تنزل پیدا کردن، خاتمه پیدا کردن، رواج پیدا کردن، رونق پیدا کردن، شیوع پیدا کردن، علاج پیدا کردن، عمومیت پیدا کردن، عنوان پیدا کردن، عینیت پیدا کردن، فیصله پیدا کردن، قطعیت پیدا کردن، وقوع پیدا کردن، طول کشیدن، انجام گرفتن، بالا گرفتن، پایان گرفتن، ثبات گرفتن، رواج گرفتن، رونق گرفتن، صورت گرفتن، در گرفتن، بر جا ماندن، به جای ماندن، التیام یافتن، انجام یافتن، پایان یافتن، تجلی یافتن، تحقق یافتن، تداوم یافتن، ترویج یافتن، تسریع یافتن، تسکین یافتن، تعدیل یافتن، تکوین یافتن، خاتمه یافتن، رواج یافتن، رونق یافتن، شیوع یافتن، عنوان یافتن، فیصله یافتن، قطعیت یافتن، لزوم یافتن، وقوع یافتن

۲-۳-۴ بررسی مؤلفه‌های معنایی موضوعات افعال دو موضوعی

الف) بررسی موضوع اول

یاد افتادن، بر افراختن، بر افراشتن، بر افشاندن، پی افکندن، بر افکندن، فرو افکندن، بند انداختن، پس انداختن، تأخیر انداختن، تعویق انداختن، جا انداختن، دست انداختن، راه انداختن، رو انداختن، غبغب انداختن، بر انداختن، در انداختن، از پا در انداختن، چاره اندیشیدن، باز ایستادن، بر آشفتن، کنار آمدن، به جان آمدن، در صدد بر آمدن، باز آموختن، اقرار آوردن، ایمان آوردن، بار آوردن، پس آوردن، پیش آوردن، حاصل آوردن، رحم آوردن، رو آوردن، عمل آوردن، فرود آوردن، مثال آوردن، نمونه آوردن، بر جا آوردن، به جا آوردن، به عمل آوردن، به نظر آوردن، در شمار آوردن، در نظر آوردن، بر آوردن، سر در آوردن، به زانو در آوردن، بهبود بخشیدن، تحقق بخشیدن، اسم بردن، بو بردن، پی بردن، حسد بردن، حظ بردن، دست بردن، دل بردن، راه بردن، رشک بردن، سجده بردن، سوءظن بردن، شک بردن، طمع بردن، ظن بردن، عذاب بردن، گرو بردن، گروگان بردن، نام بردن، از پیش بردن، به در بردن، به غنیمت بردن، به کار بردن، در بردن، دل بریدن، طمع بریدن، امید بستن، آذین بستن، چشم بستن، دل بستن، کمر بستن، به کار بستن، بر بستن، رخت بر بستن، فرو بستن، قائل بودن، فرو پاشاندن، باز پرسیدن، چشم پوشیدن، نسخه پیچیدن، بر تابیدن، استناد جستن، توسل جستن، شرکت جستن، کناره جستن، باز جستن، بر چیدن، بر جان خریدن، به جان خریدن، به دل خریدن، پیش خواندن، باز خواندن، فرا خواندن، بازی خوردن،

جا خوردن، سرکوفت خوردن، سوگند خوردن، سیلی خوردن، غبطه خوردن، قسم خوردن، گل خوردن، فرو خوردن، اجاره دادن، اخطار دادن، ارائه دادن، ارتعاش دادن، ارتقا دادن، استعفا دادن، استقرار دادن، استناد دادن، اشاعه دادن، اطلاع دادن، اعلام دادن، افزایش دادن، امتداد دادن، انبساط دادن، انتشار دادن، انجام دادن، انصراف دادن، انعکاس دادن، آموزش دادن، بازی دادن، بخار دادن، بروز دادن، بسط دادن، بهبود دادن، بو دادن، پالایش دادن، پایان دادن، پز دادن، پوشش دادن، پیچ دادن، تاب دادن، تحقق دادن، تحول دادن، تداوم دادن، تذکر دادن، ترتیب دادن، ترقی دادن، ترک دادن، ترویج دادن، تسلی دادن، تشریح دادن، تشکیل دادن، تفت دادن، تفصیل دادن، تقلیل دادن، تمرین دادن، تن دادن، تنزل دادن، توسعه دادن، جوش دادن، چاک دادن، خجالت دادن، درس دادن، دست دادن، دشنام دادن، دل دادن، دود دادن، رجحان دادن، رضایت دادن، رهایی دادن، رهنمود دادن، رواج دادن، رونق دادن، زجر دادن، زن دادن، سازمان دادن، سامان دادن، سر و سامان دادن، سر و سامان دادن، سفارش دادن، سلام دادن، سوگند دادن، شرح دادن، شکنجه دادن، شهادت دادن، شوهر دادن، صفا دادن، صورت دادن، عذاب دادن، غسل دادن، غلغلک دادن، غوطه دادن، فاصله دادن، فحش دادن، فیصله دادن، قطعیت دادن، قلقلک دادن، کشت دادن، کوچ دادن، گره دادن، گزارش دادن، گوش‌مالی دادن، گیر دادن، لعاب دادن، لقب دادن، لو دادن، ماساژ دادن، مالش دادن، مأوا دادن، مشت و مال دادن، نسیه دادن، نشان دادن، نظام دادن، نقل مکان دادن، نهیب دادن، نوازش دادن، هدر دادن، هزیمت دادن، از کف دادن، بر باد دادن، به باد دادن، به خرج دادن، به کشتن دادن، تن در دادن، گوش فرا دادن، ابراز داشتن، ابلاغ داشتن، اتخاذ داشتن، اجتناب داشتن، احضار داشتن، احیا داشتن، اذعان داشتن، ارائه داشتن، استدعا داشتن، اشارت داشتن، اشاره داشتن، اشتغال داشتن، اصرار داشتن، اصرار داشتن، اظهار داشتن، اعراض داشتن، اعلام داشتن، اعلان داشتن، اعمال داشتن، اقامت داشتن، اقامه داشتن، اقرار داشتن، امتناع داشتن، امساک داشتن، انتظار داشتن، بیان داشتن، پاس داشتن، پافشاری داشتن، پرهیز داشتن، تأکید داشتن، تبادل داشتن، تبانی داشتن، تخلص داشتن، تسلیم داشتن، تصرف داشتن، تصریح داشتن، تقدیم داشتن، چشم داشتن، خاطر نشان داشتن، خوش داشتن، دریافت داشتن، دست داشتن، دعوت داشتن، سراغ داشتن، شرکت داشتن، طلب داشتن، عنوان داشتن، عهده داشتن، قبول داشتن، قضاوت داشتن، لحاظ داشتن، مباشرت داشتن، مرقوم داشتن، مسألت داشتن، معذور داشتن، معروض داشتن، معمول داشتن، مقرر داشتن، ملحوظ داشتن، منزل داشتن، منظور داشتن، موقوف داشتن، نظاره داشتن، نظر داشتن، بر پا داشتن، به پا داشتن، در نظر داشتن، یادداشت بر داشتن، گوش فرا داشتن، بر دمیدن، سان دیدن، صلاح دیدن، مصلحت دیدن، سخن راندن، حکم راندن، چشم‌غره رفتن، طفره رفتن، قربان رفتن، کلنجار رفتن، نشانه رفتن، به قربان رفتن، ور رفتن، اتو زدن، احلیل زدن، اردو زدن، اسپری زدن، افترا زدن، امضا زدن، انگشت زدن، ایمیل زدن، آتش زدن، آمپول زدن، آهار زدن، باد زدن، بالا زدن، بخیه زدن، بر زدن، برچسب زدن، برش زدن، بساط زدن، بست زدن، بغل زدن، بند زدن، بهتان زدن، بوسه زدن، پشت پا زدن، پک زدن، پهلوی زدن، پیمان زدن، تا زدن، تاریخ زدن، تازیانه زدن، تخمین زدن، تفل زدن، تلفن زدن، تلگراف زدن، تهمت زدن، تیغ زدن، جارو زدن، چادر زدن، چاقو زدن، چانه زدن، چشم زدن، چشم‌زخم زدن، چشمک زدن، حدس زدن، حرف زدن، خط زدن، خیمه زدن، دار زدن، دامن زدن، دربیبل زدن، رقم زدن، رکاب زدن، رنگ زدن، ریشخند زدن، زنگ زدن، زیرآب زدن، سر زدن، سر و کله زدن،

سرکوفت زدن، سیخ زدن، سیلی زدن، شانه زدن، شبیخون زدن، شلاق زدن، صابون زدن، صیقل زدن، ضرب زدن، طعن زدن، طعنه زدن، علامت زدن، فاکس زدن، قاپ زدن، قلمه زدن، کتک زدن، کلک زدن، کلید زدن، کنایه زدن، کوک زدن، گردن زدن، گریز زدن، گل زدن، لاس زدن، لاک زدن، لجام زدن، لیف زدن، مثال زدن، مثل زدن، محک زدن، مشت زدن، مهر زدن، ناخنک زدن، نارو زدن، نامه زدن، نقش زدن، نم زدن، نهیب زدن، نیرنگ زدن، نیشتر زدن، نیشخند زدن، واپس زدن، واکس زدن، ورق زدن، بر هم زدن، به جیب زدن، سر باز زدن، بر زدن، تبیین ساختن، خاطرنشان ساختن، روانه ساختن، بر پا ساختن، به پا ساختن، دل سپردن، سر سپردن، باز ستاندن، دل سوزاندن، باز شماردن، بر شماردن، باز شمردن، بر شمردن، باز شناختن، باز شناساندن، پس فرستادن، باز فرستادن، ابداع کردن، ابراز کردن، ابرام کردن، ابطال کردن، ابلاغ کردن، اتحاد کردن، اتخاذ کردن، اتراق کردن، اتکا کردن، اتلاف کردن، اتمام حجت کردن، اتو کردن، اثبات کردن، اجابت کردن، اجاره کردن، اجتناب کردن، اجحاف کردن، اجرا کردن، اجماع کردن، احتراز کردن، احترام کردن، احتکار کردن، احداث کردن، احراز کردن، احسان کردن، احصا کردن، احضار کردن، احقاق کردن، احوال‌پرسی کردن، احیا کردن، اخاذی کردن، اختراع کردن، اختلاط کردن، اختیار کردن، اخذ کردن، اخراج کردن، اخفا کردن، اخم کردن، ادا کردن، اداره کردن، ادب کردن، ادعا کردن، اذعان کردن، اراده کردن، ارائه کردن، ارزش‌گذاری کردن، ارزشیابی کردن، ارزیابی کردن، ارسال کردن، ارشاد کردن، ارضا کردن، ارباب کردن، ارفاق کردن، ازدحام کردن، ازدواج کردن، اسپری کردن، استتار کردن، استحاله کردن، استحصال کردن، استخدام کردن، استخراج کردن، استخفاف کردن، استدعا کردن، استرداد کردن، استشهاد کردن، استعانت کردن، استعفا کردن، استعلام کردن، استعمال کردن، استغاثه کردن، استغفار کردن، استقبال کردن، استقراض کردن، استماع کردن، استمداد کردن، استمهال کردن، استناد کردن، استنباط کردن، استنتاج کردن، استنشاق کردن، استنطاق کردن، استنکاف کردن، استهزا کردن، استیضاح کردن، استیفا کردن، اسقاط کردن، اسکن کردن، اسکورت کردن، اسکی کردن، اسم‌نویسی کردن، اسیدشور کردن، اشارت کردن، اشاره کردن، اشاعه کردن، اصرار کردن، اصلاح کردن، اطراق کردن، اطعام کردن، اطفا کردن، اطلاع‌رسانی کردن، اظهار نظر کردن، اعانت کردن، اعتراض کردن، اعتراض کردن، اعتراف کردن، اعتزال کردن، اعتماد کردن، اعتنا کردن، اعدام کردن، اعراض کردن، اعزاز کردن، اعلان کردن، اعمال کردن، اغراق کردن، اغفال کردن، اغماض کردن، افتتاح کردن، افتخار کردن، افراز کردن، افراط کردن، افشا کردن، اقامت کردن، اقامه کردن، اقبال کردن، اقتباس کردن، اقتدا کردن، اقرار کردن، اقناع کردن، اکتشاف کردن، اکتفا کردن، اکرام کردن، اکران کردن، اکسیژن‌رسانی کردن، التفات کردن، التماس کردن، الغا کردن، الک کردن، الکترولیز کردن، الگوبرداری کردن، الگوسازی کردن، امتحان کردن، امتناع کردن، امتیاز‌گیری کردن، امداد کردن، امداد‌رسانی کردن، امر کردن، امر و نهی کردن، امساک کردن، امضا کردن، انتزاع کردن، انتقاد کردن، اندازه کردن، اندازه‌گیری کردن، اندیشه کردن، انعام کردن، انعقاد کردن، انفاق کردن، انکار کردن، انگشت کردن، اهانت کردن، اهتمام کردن، اهمال کردن، ایجاد کردن، ایراد کردن، ایستادگی کردن، ایفا کردن، ایمن‌سازی کردن، ایمیل کردن، ائتلاف کردن، آب کردن، آب و جارو کردن، آب‌پاشی کردن، آب‌رسانی کردن، آب‌زدایی کردن، آب‌کشی کردن، آب‌گیری کردن، آبیاری کردن، آذین کردن، آرزو کردن، آزار و اذیت کردن، آزمایش کردن، آستر کردن، آسیاب کردن، آشتی کردن،

آشنایی‌زادایی کردن، آگهی کردن، آمارگیری کردن، آمد و شد کردن، آمد و شد کردن، آندوسکوپی کردن، آندوسکوپی کردن، آوانگاری کردن، آوانویسی کردن، آینه‌کاری کردن، باج‌گیری کردن، باد کردن، بادکش کردن، بار کردن، بارگذاری کردن، بارگیری کردن، بازارگرمی کردن، بازاندیشی کردن، بازآفرینی کردن، بازبینی کردن، بازپرداخت کردن، بازپروری کردن، بازتعریف کردن، بازجویی کردن، بازخواست کردن، بازخوانی کردن، بازدید کردن، بازرسی کردن، بازسازی کردن، بازشماری کردن، بازشناسی کردن، بازگردانی کردن، بازگشایی کردن، بازگو کردن، بازنگری کردن، بازنویسی کردن، بازی کردن، بازیابی کردن، بازیافت کردن، باور کردن، بحث کردن، بخش کردن، بخشش کردن، بخشنامه کردن، بخیه کردن، بد کردن، بد رفتاری کردن، بدرقه کردن، بدعت‌گذاری کردن، بدگویی کردن، بدی کردن، برات کردن، برادری کردن، برانداز کردن، برداشت کردن، بررسی کردن، برطرف کردن، برف‌روبی کردن، برقرار کردن، برق‌رسانی کردن، برکت کردن، برگزار کردن، برنامه‌ریزی کردن، برنامه‌نویسی کردن، بزرگ‌نمایی کردن، بسترسازی کردن، بسته‌بندی کردن، بسیج کردن، بغل کردن، بگومگو کردن، بلغور کردن، بمب‌گذاری کردن، بنا کردن، بنیاد کردن، بنیان کردن، بنیان‌گذاری کردن، بهانه کردن، بهره‌برداری کردن، بهره‌جویی کردن، بهره‌رسانی کردن، بهره‌کشی کردن، بهره‌گیری کردن، بهسازی کردن، بهینه‌سازی کردن، بودجه‌بندی کردن، بوس کردن، بوسه کردن، بومی‌سازی کردن، بی‌احترامی کردن، بی‌ادبی کردن، بی‌اعتنایی کردن، بیان کردن، بیتوته کردن، بی‌توجهی کردن، بی‌حرمتی کردن، بیعت کردن، بی‌مهری کردن، پادرمیانی کردن، پادویی کردن، پارتیشن‌بندی کردن، پارو کردن، پاس کردن، پاسخ‌گویی کردن، پاسداری کردن، پاس‌کاری کردن، پافشاری کردن، پاکدوزی کردن، پاک‌سازی کردن، پانسمن کردن، پایداری کردن، پایمال کردن، پایه‌ریزی کردن، پایه‌گذاری کردن، پخت کردن، پدری کردن، پدیدار کردن، پذیرایی کردن، پذیرش کردن، پرخاش کردن، پرده‌برداری کردن، پرده‌برداری کردن، پرس و جو کردن، پرستش کردن، پرسش کردن، پرهیز کردن، پروا کردن، پس‌انداز کردن، پست کردن، پس‌دوز کردن، پس‌دوزی کردن، پسند کردن، پشت کردن، پلاک کردن، پنچرگیری کردن، پوست کردن، پیاده کردن، پیاده کردن، پیام‌رسانی کردن، پیچ کردن، پیرایش کردن، پیروی کردن، پی‌ریزی کردن، پیش‌بینی کردن، پیش‌تازی کردن، پیش‌خرید کردن، پیشرفت کردن، پیش‌فروش کردن، پیشکش کردن، پیشگویی کردن، پیشگیری کردن، پیشه کردن، پیکار کردن، پیکربندی کردن، پیگیری کردن، پيله کردن، پیمان‌ه کردن، پیمایش کردن، تار و مار کردن، تاراج کردن، تاکسیدرمی کردن، تایپ کردن، تأدیب کردن، تأسی کردن، تأسیس کردن، تأکید کردن، تألیف کردن، تأمل کردن، تأمین کردن، تأویل کردن، تأیید کردن، تباری کردن، تباہ کردن، تبری کردن، تبعیت کردن، تبلیغ کردن، تتبع کردن، تثبیت کردن، تجارت کردن، تجدید کردن، تجدید نظر کردن، تجسس کردن، تجسم کردن، تجلیل کردن، تجمع کردن، تجهیز کردن، تحدی کردن، تحدید کردن، تحریر کردن، تحریض کردن، تحریف کردن، تحریک کردن، تحریم کردن، تحسین کردن، تحصن کردن، تحصیل کردن، تحفه کردن، تحقیر کردن، تحقیق کردن، تحقیق کردن، تحقیقات کردن، تحکم کردن، تحلیل کردن، تخته کردن، تخطی کردن، تخطئه کردن، تخفیف کردن، تخلیه کردن، تدبیر کردن، تدبیر کردن، تدریس کردن، تدفین کردن، تدوین کردن، تذهیب کردن، تر و خشک کردن، ترانزیت کردن، ترجمه کردن، ترحم کردن، ترخیص کردن، تردید کردن، ترسیم کردن، ترغیب کردن، ترور کردن، ترویج کردن، ترویج کردن، تزئین کردن، تسبیح کردن،

تست کردن، تسخیر کردن، تسریع کردن، تسهیل کردن، تسویه کردن، تشجیع کردن، تشدید کردن، تشریف کردن، تشریح کردن، تشکر کردن، تشکیک کردن، تشویق کردن، تشییع کردن، تصاحب کردن، تصحیح کردن، تصحیف کردن، تصدق کردن، تصدیق کردن، تصرف کردن، تصریح کردن، تصغیر کردن، تصفیه کردن، تصمیم‌گیری کردن، تصنیف کردن، تصویب کردن، تصویربرداری کردن، تضعیف کردن، تضمین کردن، تضييع کردن، تطمیع کردن، تطهیر کردن، تظاهر کردن، تعامل کردن، تعاون کردن، تعبیر کردن، تعجب کردن، تعجیل کردن، تعدی کردن، تعدیل کردن، تعرض کردن، تعریض کردن، تعریف کردن، تعظیم کردن، تعقل کردن، تعلم کردن، تعلیق کردن، تعمق کردن، تعمیر کردن، تعویض کردن، تغیر کردن، تفاخر کردن، تفاهم کردن، تفتیش کردن، تفحص کردن، تفرج کردن، تفریط کردن، تفسیر کردن، تفصیل کردن، تفقد کردن، تفکر کردن، تفویض کردن، تقاضا کردن، تقبل کردن، تقبیح کردن، تقدس کردن، تقدس‌زدایی کردن، تقدیر کردن، تقدیس کردن، تقدیم کردن، تقرب کردن، تقریر کردن، تقسیط کردن، تقسیم کردن، تقسیم‌بندی کردن، تقطیر کردن، تقطیع کردن، تقلب کردن، تقویم کردن، تکبر کردن، تکذیب کردن، تکریم کردن، تکفل کردن، تکفیر کردن، تکل کردن، تکه کردن، تلافی کردن، تلاوت کردن، تلخیص کردن، تلفظ کردن، تلفن کردن، تلقین کردن، تلگراف کردن، تلگراف کردن، تلمبه کردن، تله‌گذاری کردن، تماشا کردن، تمجید کردن، تمدید کردن، تمرّد کردن، تمرکز کردن، تمسخر کردن، تمسک کردن، تمشیت کردن، تمکین کردن، تملق کردن، تملک کردن، تمنا کردن، تمهید کردن، تن کردن، تناول کردن، تنبیه کردن، تندنویسی کردن، تندی کردن، تنزیل کردن، تنزیه کردن، تنظیم کردن، تنفیذ کردن، تنقیه کردن، تهدید کردن، تهیه کردن، تواضع کردن، توبیخ کردن، توثیق کردن، توجیه کردن، تودیع کردن، تورق کردن، توزیع کردن، توسل کردن، توصیف کردن، توطئه کردن، توقیف کردن، توکل کردن، توهین کردن، تیراندازی کردن، تیرباران کردن، تیغه کردن، ثابت کردن، ثانیه‌شماری کردن، جابجا کردن، جارو کردن، جاسوسی کردن، جانبازی کردن، جان‌فشانی کردن، جبران کردن، جداسازی کردن، جدل کردن، جدول‌بندی کردن، جدیت کردن، جر و بحث کردن، جراحی کردن، جسارت کردن، جست و جو کردن، جعل کردن، جلب کردن، جلد کردن، جلوس کردن، جماع کردن، جهاد کردن، جواب کردن، چاپ کردن، چاره کردن، چپاول کردن، چرخ‌کاری کردن، چشم کردن، چشم‌پوشی کردن، چک کردن، چماق کردن، چمن‌کاری کردن، چوب‌کاری کردن، حاشا کردن، حاشیه‌دوزی کردن، حاصل کردن، حال کردن، حدیث کردن، حذف کردن، حراج کردن، حراست کردن، حرف‌نویسی کردن، حروف‌چینی کردن، حساب کردن، حسابرسی کردن، حسادت کردن، حسودی کردن، حشر و نشر کردن، حضانت کردن، حفاری کردن، حفاظت کردن، حفر کردن، حفظ کردن، حکایت کردن، حکومت کردن، حل کردن، حل و فصل کردن، حلقه کردن، حمایل کردن، حمد کردن، حیرت کردن، خاطر‌نشان کردن، خاک کردن، خاکسپاری کردن، خالکوبی کردن، خبرچینی کردن، ختم کردن، ختم کردن، ختنه کردن، خداحافظی کردن، خدمت کردن، خدمت‌رسانی کردن، خرج کردن، خرده‌گیری کردن، خروج کردن، خرید کردن، خرید و فروش کردن، خریداری کردن، خشوع کردن، خشونت کردن، خشونت‌زدایی کردن، خصومت کردن، خضاب کردن، خضوع کردن، خط کشی کردن، خطاطی کردن، خلاصه‌نویسی کردن، خلاقیت کردن، خلوت کردن، خنثی کردن، خواستگاری کردن، خواهش کردن، خوبی کردن، خودداری کردن، خوش و بش کردن، خوش‌اخلاقی کردن، خوش‌رفتاری کردن،

خوش رویی کردن، خوش‌زبانی کردن، خون‌خواهی کردن، خیانت کردن، داد و ستد کردن، داغ کردن، داغ کردن، دانه کردن، داوری کردن، داوری کردن، دباغی کردن، دخالت کردن، دخول کردن، درایت کردن، درجه‌بندی کردن، درخواست کردن، درد دل کردن، درزبندی کردن، درشتی کردن، درمان کردن، درون‌کاوی کردن، درپیل کردن، دست به دست کردن، دست‌چین کردن، دست‌درازی کردن، دست‌کاری کردن، دستگیر کردن، دست‌گیری کردن، دست‌مالی کردن، دسته‌بندی کردن، دسیسه کردن، دسیسه‌چینی کردن، دشمنی کردن، دعوت کردن، دعوی کردن، دک کردن، دکلمه کردن، دلبری کردن، دل‌جویی کردن، دلسوزی کردن، دلگرم کردن، دم کردن، دنباله‌روی کردن، دهن‌کجی کردن، دوا کردن، دوباره‌سازی کردن، دوباره‌نویسی کردن، دوبله کردن، دوستی کردن، دیدار کردن، دیدار کردن، دیدن کردن، دیده‌بانی کردن، دیکود کردن، دین‌زدایی کردن، ذبح کردن، ذکر کردن، راز و نیاز کردن، راه‌اندازی کردن، راهنمایی کردن، رایزنی کردن، رأی‌گیری کردن، رتبه‌بندی کردن، رجعت کردن، رجوع کردن، رد کردن، رد و بدل کردن، رده‌بندی کردن، رزرو کردن، رسیدگی کردن، رعایت کردن، رغبت کردن، رفاقت کردن، رفت و آمد کردن، رفو کردن، رنده کردن، رنگ کردن، رنگ‌آمیزی کردن، رهبری کردن، رو کردن، روان‌درمانی کردن، روان‌کاوی کردن، روانه کردن، روایت کردن، روبوسی کردن، روخوانی کردن، روغن‌کاری کردن، روگردانی کردن، رونمایی کردن، رونویسی کردن، روی‌گردانی کردن، رؤیت کردن، ریشه‌یابی کردن، زجرکش کردن، زد و بند کردن، زد و خورد کردن، زراعت کردن، زراعت کردن، زرد کردن، زمان‌بندی کردن، زمزمه کردن، زمینه‌چینی کردن، زمینه‌سازی کردن، زنجیر کردن، زه‌کشی کردن، زیارت کردن، زین کردن، زینت کردن، زیور کردن، ساختار‌بندی کردن، سازش کردن، سازماندهی کردن، سامان‌دهی کردن، سانسور کردن، سبزی‌کاری کردن، سپاس‌گزاری کردن، سپرده‌گذاری کردن، سپری کردن، ستایش کردن، ستم کردن، ستون کردن، سجده کردن، سجد کردن، سحق کردن، سرپرستی کردن، سرخ کردن، سردبیری کردن، سرزنش کردن، سرسختی کردن، سرشماری کردن، سرکشی کردن، سرکوب کردن، سرکیسه کردن، سرمایه‌گذاری کردن، سرنگون کردن، سرهم‌بندی کردن، سرو کردن، سرویس‌دهی کردن، سرویس‌رسانی کردن، سستی کردن، سشوار کردن، سطحی‌نگری کردن، سعایت کردن، سلاخی کردن، سلام کردن، سلب کردن، سمبل کردن، سنتز کردن، سنجش کردن، سنگ‌باران کردن، سنگسار کردن، سهمیه‌بندی کردن، سوء استفاده کردن، سوء برداشت کردن، سوء تعبیر کردن، سوء قصد کردن، سوخت‌رسانی کردن، سونوگرافی کردن، سوهان کردن، سیاحت کردن، سیاست کردن، سیاست‌گذاری کردن، سی‌تی‌اسکن کردن، سیر کردن، سیمان کردن، سیم‌کشی کردن، شانه کردن، شایعه کردن، شبکه کردن، شبهه کردن، شراکت کردن، شرط کردن، شرط‌بندی کردن، شرکت کردن، شفقت کردن، شک کردن، شکایت کردن، شکر کردن، شکنجه کردن، شکوه کردن، شماتت کردن، شماره کردن، شماره‌گذاری کردن، شناسایی کردن، شن‌ریزی کردن، شوت کردن، شوخی کردن، شیو کردن، صادر کردن، صاف‌کاری کردن، صبر کردن، صحافی کردن، صحبت کردن، صدا کردن، صداگذاری کردن، صدقه کردن، صرف نظر کردن، صرفه‌جویی کردن، صفحه‌آرایی کردن، صلح کردن، صورت‌بندی کردن، صیادی کردن، صیانت کردن، ضبط کردن، ضبط کردن، ضد‌فونی کردن، ضمانت کردن، طبقه‌بندی کردن، طرح کردن، طرح‌ریزی کردن، طرفداری کردن، طغیان کردن، طلسم کردن، طواف کردن، ظاهر کردن، ظلم کردن، عادت‌زدایی کردن، عایق‌کاری کردن، عبادت کردن، عتاب کردن، عداوت

کردن، عدول کردن، عذرخواهی کردن، عرضه کردن، عروسی کردن، عزاداری کردن، عزیمت کردن، عشق‌بازی کردن، عصاره‌گیری کردن، عصب‌کشی کردن، عکس‌برداری کردن، علاج کردن، علم کردن، عمل کردن، عمل‌آوری کردن، عناد کردن، عنوان کردن، عنوان‌بندی کردن، عهد کردن، عودت کردن، عوض کردن، عیادت کردن، عیب‌جویی کردن، غارت کردن، غبارروبی کردن، غبارزدایی کردن، غربال کردن، غفلت کردن، غلط‌گیری کردن، غنی‌سازی کردن، غیبت کردن، غیبت کردن، فاکتور کردن، فاکس کردن، فایل کردن، فتح کردن، فحاشی کردن، فخرفروشی کردن، فراخوانی کردن، فرش کردن، فرماندهی کردن، فروگذار کردن، فصل‌بندی کردن، فعالیت کردن، فعالیت کردن، فهرست کردن، فهرست‌برداری کردن، فهرست‌بندی کردن، فهرست‌نویسی کردن، فهم کردن، فوت کردن، فیش‌برداری کردن، فیلترگذاری کردن، فیلم کردن، فیلم‌برداری کردن، قاب کردن، قاب‌بندی کردن، قاچ کردن، قالب‌بندی کردن، قالب‌گیری کردن، قبض کردن، قبول کردن، قتل عام کردن، قدردانی کردن، قدرشناسی کردن، قرائت کردن، قربان کردن، قرقره کردن، قسمت کردن، قشون‌کشی کردن، قصاص کردن، قصد کردن، قصور کردن، قضا کردن، قضاوت کردن، قطع کردن، قفل کردن، قفل‌ک کردن، قلم‌دوش کردن، قلم‌فرسایی کردن، قناعت کردن، قنذاق کردن، قهر کردن، قول‌نامه کردن، قیچی کردن، قید کردن، قیمت کردن، قیمت‌گذاری کردن، کابل‌کشی کردن، کادربندی کردن، کارزار کردن، کارشناسی کردن، کارگردانی کردن، کالبدشکافی کردن، کامجویی کردن، کام‌گیری کردن، کباب کردن، کتک‌کاری کردن، کتیبه‌کاری کردن، کرایه کردن، کرنش کردن، کری‌خوانی کردن، کسب کردن، کشت کردن، کشمکش کردن، کفالت کردن، کف‌سازی کردن، کفن کردن، کلاهبرداری کردن، کلیک کردن، کمک‌رسانی کردن، کم‌لطفی کردن، کناره‌گیری کردن، کنترل کردن، کنده‌کاری کردن، کندی کردن، کوتاهی کردن، کودپاشی کردن، کودتا کردن، گازرسانی کردن، گدایی کردن، گذشت کردن، گرت‌برداری کردن، گردآوری کردن، گره‌گشایی کردن، گروه‌بندی کردن، گریم کردن، گزارش کردن، گزین کردن، گزینش کردن، گشایش کردن، گشت و گذار کردن، گشت و گذار کردن، گفتمان کردن، گلایه کردن، گل‌دوزی کردن، گل‌ریزان کردن، گلگی کردن، گله کردن، گواهی کردن، لابی کردن، لاپوشانی کردن، لجام کردن، لجبازی کردن، لحاظ کردن، لحظه‌شماری کردن، لحیم کردن، لشکرکشی کردن، لغزش کردن، لکه کردن، لمس کردن، لوله‌کشی کردن، لیزر کردن، لیست کردن، لینک کردن، مادری کردن، مباحثه کردن، مبادرت کردن، مباشرت کردن، مبالغه کردن، مباحثات کردن، مباحثه کردن، متابعت کردن، مثله کردن، مجادله کردن، مجالست کردن، مجامعت کردن، مجاهدت کردن، مجاهده کردن، مجاورت کردن، محاربه کردن، محسوب کردن، مخاصمه کردن، مداخله کردن، مداوا کردن، مداومت کردن، مدح کردن، مدیریت کردن، مذاکره کردن، مذمت کردن، مراجعت کردن، مراجعه کردن، مراعات کردن، مرافعه کردن، مراوده کردن، مرثیه‌سرایی کردن، مرقوم کردن، مرمت کردن، مرور کردن، مزاح کردن، مساعدت کردن، مسافرت کردن، مسالمت کردن، مسترد کردن، مسخره کردن، مشاجره کردن، مشاعره کردن، مشاورت کردن، مشاوره کردن، مشایعت کردن، مشروعیت‌زدایی کردن، مشورت کردن، مصاحبت کردن، مصاحبه کردن، مصادره کردن، مصادف کردن، مصالحه کردن، مضاربه کردن، مطالبه کردن، مطالعه کردن، مطایبه کردن، معارضه کردن، معارفه کردن، معاشرت کردن، معاشقه کردن، معاضدت کردن، معالجه کردن، معامله کردن، معاهده کردن، معاونت کردن، معاینه کردن، معرفی کردن، معنا کردن، معنی کردن، مفارقت کردن، مقابله کردن، مقابله

به مثل کردن، مقاوم‌سازی کردن، مکاتبه کردن، مکالمه کردن، ملاحظه کردن، ملاطفت کردن، ملاحظه کردن، ملاقات کردن، ملامت کردن، ملامسه کردن، ملایمت کردن، ممارست کردن، ممانعت کردن، مناجات کردن، منازعت کردن، منازعه کردن، مناظره کردن، مناقشه کردن، منفجر کردن، مهار کردن، مهر و موم کردن، مهربانی کردن، مهریه کردن، مهمانی کردن، مهندسی کردن، موافقت کردن، موضع‌گیری کردن، موضوع‌بندی کردن، موعظه کردن، مؤاخذه کردن، میخ کردن، میل کردن، مین‌گذاری کردن، نافرمانی کردن، نام‌گذاری کردن، نام‌نویسی کردن، نامهربانی کردن، نامه‌نگاری کردن، نتیجه‌گیری کردن، نجوا کردن، نخ کردن، نرخ‌گذاری کردن، نرمی کردن، نزاع کردن، نزدیکی کردن، نسخه کردن، نسخه‌برداری کردن، نسبه کردن، نشان کردن، نشانه کردن، نشانه‌گذاری کردن، نشانه‌گیری کردن، نصب کردن، نصرت کردن، نصیحت کردن، نظارت کردن، نظاره کردن، نظافت کردن، نظرخواهی کردن، نظرسنجی کردن، نفرین کردن، نفی کردن، نقد کردن، نقش کردن، نقض کردن، نقل کردن، نکاح کردن، نکوهش کردن، نکویی کردن، نگارش کردن، نمایندگی کردن، نمایه کردن، نمره کردن، نمونه‌برداری کردن، نمونه‌گیری کردن، نواربندی کردن، نوازش کردن، نوبت‌بندی کردن، نورپردازی کردن، نوسازی کردن، نوش کردن، نوش جان کردن، نیابت کردن، نیایش کردن، نیت کردن، نیکویی کردن، های‌لایت کردن، هتک حرمت کردن، هجرت کردن، هدف‌گذاری کردن، هدف‌گیری کردن، هدف‌ستانی کردن، هرس کردن، هم‌اندیشی کردن، هماهنگی کردن، هم‌آوایی کردن، هم‌خوابگی کردن، هم‌خوانی کردن، هم‌داستانی کردن، همدردی کردن، همدستی کردن، همدلی کردن، همذات‌پنداری کردن، همراهی کردن، همسایگی کردن، همسطح‌سازی کردن، هم‌سویی کردن، همفکری کردن، همکاری کردن، همگامی کردن، هم‌نشینی کردن، هم‌نوازی کردن، هم‌نوایی کردن، همه‌پرسی کردن، هوا کردن، هواداری کردن، هواگیری کردن، هیپنوتیزم کردن، وارد کردن، واریزی کردن، وانمود کردن، واهمه کردن، وجین کردن، وداع کردن، ورنانداز کردن، وزن کردن، وصف کردن، وصلت کردن، وصله کردن، وصول کردن، وضع کردن، وفاق کردن، وقت کردن، وکالت کردن، ویراستاری کردن، ویرایش کردن، ویزیت کردن، یاد کردن، یادآور کردن، یادآوری کردن، یادداشت کردن، یادداشت‌برداری کردن، یارگیری کردن، یافت کردن، یراق کردن، یقین کردن، یکپارچه‌سازی کردن، یکسان‌سازی کردن، بر پا کردن، بر تن کردن، به پا کردن، به تن کردن، به خط کردن، به در کردن، به سر کردن، از بر کردن، اتحاد پیدا کردن، اسکان پیدا کردن، اطلاع پیدا کردن، اقامت پیدا کردن، آشنایی پیدا کردن، تخلص پیدا کردن، تشریف پیدا کردن، تقابل پیدا کردن، شرکت پیدا کردن، صعود پیدا کردن، دل خوش کردن، اتو کشیدن، آب کشیدن، آتش کشیدن، بهره کشیدن، تی کشیدن، چک کشیدن، خجالت کشیدن، دست کشیدن، سر کشیدن، گرو کشیدن، لشکر کشیدن، ناز کشیدن، نقشه کشیدن، به تصویر کشیدن، به رخ کشیدن، بر کشیدن، دل‌کندن، بر‌کندن، احترام گذاردن، ارج گذاردن، ارزش گذاردن، امانت گذاردن، اهمیت گذاردن، بدعت گذاردن، بنا گذاردن، بنیاد گذاردن، بنیان گذاردن، پی گذاردن، جا گذاردن، سرپوش گذاردن، صحنه گذاردن، قدم گذاردن، قرار گذاردن، قیمت گذاردن، گرو گذاردن، وقع گذاردن، یادگار گذاردن، در میان گذاردن، باز گذاردن، فرو گذاردن، وا گذاردن، احترام گذاشتن، ارج گذاشتن، ارزش گذاشتن، امانت گذاشتن، اهمیت گذاشتن، بار گذاشتن، بدعت گذاشتن، بنا گذاشتن، بنیاد گذاشتن، بنیان گذاشتن، پی گذاشتن، جلسه گذاشتن، زمان گذاشتن، سرپوش گذاشتن، صحنه گذاشتن، علامت گذاشتن، قدم گذاشتن،

قرار گذاشتن، قیمت گذاشتن، کلاس گذاشتن، کم گذاشتن، کنار گذاشتن، گردن گذاشتن، گرو گذاشتن، مایه گذاشتن، محل گذاشتن، منت گذاشتن، نام گذاشتن، نشانه گذاشتن، وعده گذاشتن، وقت گذاشتن، وقع گذاشتن، یادگار گذاشتن، به اجرا گذاشتن، باز گذاشتن، فرو گذاشتن، در گذاشتن، باز گرداندن، بر گرداندن، باز گردانیدن، باز گردیدن، اشتباه گرفتن، اشکال گرفتن، الگو گرفتن، ایراد گرفتن، آب گرفتن، آمار گرفتن، بازپس گرفتن، بغل گرفتن، بهره گرفتن، پند گرفتن، پی گرفتن، پیش گرفتن، تحویل گرفتن، تحویل گرفتن، تماس گرفتن، جبهه گرفتن، خرده گرفتن، درز گرفتن، دنگ گرفتن، سراغ گرفتن، سفارش گرفتن، سواری گرفتن، سی‌تی‌اسکن گرفتن، شاهد گرفتن، عبرت گرفتن، عکس گرفتن، غلط گرفتن، کشتی گرفتن، کناره گرفتن، گچ گرفتن، گردن گرفتن، گرم گرفتن، گرو گرفتن، گل گرفتن، گواه گرفتن، لقب گرفتن، مد نظر گرفتن، نشان گرفتن، به باد گرفتن، به دل گرفتن، در پیش گرفتن، در نظر گرفتن، باز گرفتن، بر گزیدن، باز گشودن، ترک گفتن، سلام گفتن، وداع گفتن، باز گفتن، بر گماردن، همت گماشتن، در ماندن، فرو ماندن، بر نشانیدن، فرو نشانیدن، بر نشانیدن، بست نشستن، باز نشستن، بر نشستن، باز نگریستن، باز نمایاندن، ارج نهادن، ارزش نهادن، بنا نهادن، بنیاد نهادن، بنیان نهادن، پی نهادن، تأسیس نهادن، تأکید نهادن، تعبیه نهادن، جا نهادن، حرمت نهادن، قدم نهادن، گردن نهادن، گرو نهادن، گوش نهادن، منت نهادن، وقع نهادن، فرو نهادن، در نوردیدن، اجتناب ورزیدن، استنکاف ورزیدن، اصرار ورزیدن، اطاعت ورزیدن، اقدام ورزیدن، التزام ورزیدن، امتناع ورزیدن، اهتمام ورزیدن، تأکید ورزیدن، تخطی ورزیدن، تخلف ورزیدن، تردید ورزیدن، تسامح ورزیدن، تساهل ورزیدن، تعصب ورزیدن، تقرب ورزیدن، تکبر ورزیدن، حسادت ورزیدن، حسد ورزیدن، خشونت ورزیدن، خیانت ورزیدن، دشمنی ورزیدن، رشک ورزیدن، سستی ورزیدن، عداوت ورزیدن، عشق ورزیدن، علاقه ورزیدن، عناد ورزیدن، غرض ورزیدن، غفلت ورزیدن، قصور ورزیدن، مبادرت ورزیدن، مسامحه ورزیدن، ممانعت ورزیدن، مهر ورزیدن، اطلاع یافتن، اقامت یافتن، آشنایی یافتن، بار یافتن، تخلص یافتن، تشرف یافتن، حضور یافتن، شرکت یافتن، صعود یافتن، کام یافتن، لذت یافتن، باز یافتن، در یافتن

مؤلفه [انسان + جاندار +/-] تعداد : ۱۰۱

عکس انداختن، جوش آوردن، بر تاباندن، برش دادن، تراش دادن، تشدید دادن، صیقل دادن، کاهش دادن، هشدار دادن، استخراج داشتن، استناد داشتن، چاک زدن، قالب زدن، هاشور زدن، احتساب کردن، استثمار کردن، استعمار کردن، اعلام کردن، آپلود کردن، آشکارسازی کردن، بازنمایی کردن، برآورد کردن، بمباران کردن، پالایش کردن، پردازش کردن، پرس کردن، پمپ کردن، پمپاژ کردن، تا کردن، تجاوز کردن، تجزیه کردن، تخمین کردن، ترمیم کردن، تلطیف کردن، ثبت کردن، جانب‌داری کردن، جلوگیری کردن، چربی‌زدایی کردن، چرخ کردن، خبر کردن، خبررسانی کردن، دانلود کردن، درو کردن، رایت کردن، ردگیری کردن، ردیف کردن، رسته‌بندی کردن، رمزخوانی کردن، رمزشکنی کردن، رمزگذاری کردن، رهگیری کردن، رهنمایی کردن، سمپاشی کردن، شلیک کردن، شمارش کردن، شنود کردن، صف‌آرایی کردن، صیقل کردن، طراحی کردن، علامت‌گذاری کردن، فرآوری کردن، فرمت کردن، فلش کردن، قطعه کردن، کاوش کردن، کپی کردن، کپی‌برداری کردن، کدگذاری کردن، کدگشایی کردن،

کمپرس کردن، کوچک‌نمایی کردن، گلوله‌باران کردن، لکه‌زدایی کردن، لوله کردن، محاسبه کردن، مخابره کردن، مدل‌برداری کردن، مدل‌سازی کردن، مشابه‌سازی کردن، منگنه کردن، مونتاژ کردن، میکس کردن، نبرد کردن، نمونه‌سازی کردن، نیمه کردن، همانندسازی کردن، هوادهی کردن، فرو کشیدن، در هم کوبیدن، فرو کوفتن، هم کوفتن، فرو کوفتن، استقرار گرفتن، اندازه گرفتن، پوست گرفتن، زاویه گرفتن، زیر گرفتن، سبقت گرفتن، سر گرفتن، کپی گرفتن، استقرار یافتن

مؤلفه [انسان + جاندار +/ - عینی +/ -] تعداد : ۸

رهنمون داشتن، زمین زدن، گند زدن، رهنمون ساختن، رهنمود کردن، برتری پیدا کردن، تفوق پیدا کردن، نفوذ پیدا کردن

مؤلفه [انسان + جاندار -] تعداد : ۱

باز تابیدن

مؤلفه [انسان + جاندار - عینی +/ -] تعداد : ۱

اغوا کردن

مؤلفه [انسان + جانور + جاندار +/ -] تعداد : ۱

اخلال کردن

مؤلفه [انسان + جانور + جاندار +/ - عینی +/ -] تعداد : ۱

وسوسه کردن

مؤلفه [انسان + جانور +/ - جاندار +/ -] تعداد : ۱

پیوند یافتن

مؤلفه [انسان + عینی +/ -] تعداد : ۴۵

در افتادن، بر افروختن، باز آفریدن، تفوق دادن، دستور دادن، شفا دادن، فرمان دادن، فزونی دادن، قسم دادن، کیفر دادن، در امان داشتن، اطاعت کردن، امتنان کردن، تفضل کردن، حکم کردن، خلق کردن، سلطه کردن، سؤال کردن، سیطره کردن، شفاعت کردن، عذاب کردن، عطا کردن، عفو کردن، عقوبت کردن، عنایت کردن، گفت و گو کردن، لطف کردن، لعن کردن، لعنت کردن، مجازات کردن، محاکمه کردن، مخالفت کردن، نیکی کردن، هدایت کردن، هدیه کردن، همگرایی کردن، وعده کردن، یاری کردن، حساب کشیدن، منت گذاردن، وا گذاشتن، سخن گفتن، وا نهادن، محبت ورزیدن، تفوق یافتن

تعداد : ۲	مؤلفه [انسان+ مذکر+] طلاق دادن، صیغه کردن
تعداد : ۱	مؤلفه [انسان+ مذکر-] خواهری کردن
تعداد : ۳	مؤلفه [انسان+/-] گرد آوردن، صدا زدن، پخش کردن
تعداد : ۱	مؤلفه [انسان+/- جانور+] تقویت کردن
تعداد : ۷	مؤلفه [انسان-] نیش زدن، آشیان کردن، آشیانه کردن، خانه کردن، لانه کردن، لانه‌گذاری کردن، پر کشیدن
تعداد : ۱	مؤلفه [جاندار+ عینی+/-] پدید آوردن
تعداد : ۱	مؤلفه [جاندار+/-] منتشر کردن
تعداد : ۵۵	مؤلفه [جاندار-] چنگ انداختن، نقش بستن، فرو چکیدن، التیام دادن، انعکاس دادن، نتیجه دادن، واکنش دادن، اختصاص داشتن، استفاده داشتن، امتداد داشتن، انعکاس داشتن، جا داشتن، جریان داشتن، به کار رفتن، لک زدن، اتصالی کردن، اصابت کردن، انعکاس کردن، بازتاب کردن، برهمکنش کردن، بزرگ‌نمایی کردن، پهلوگیری کردن، تبخیر کردن، تراوش کردن، ترشح کردن، تفاوت کردن، توفیر کردن، حلول کردن، خون‌رسانی کردن، دسته‌بندی کردن، دفع کردن، دوران کردن، رسوب کردن، رسوب‌گذاری کردن، سرایت کردن، سرایت کردن، سوار کردن، اتصال پیدا کردن، ادغام پیدا کردن، الحاق پیدا کردن، انتقال پیدا کردن، تبدیل پیدا کردن، تعلق پیدا کردن، پهلو گرفتن، تعلق گرفتن، رو نهادن، اتصال یافتن، ارجاع یافتن، اشتقاق یافتن، الحاق یافتن، تبدیل یافتن، تخصیص یافتن، ترکیب یافتن، تشکیل یافتن، تعلق یافتن
تعداد : ۲۶	مؤلفه [جاندار- عینی+/-] تعلق یافتن

به شمار آمدن، بستگی داشتن، در بر داشتن، اثر کردن، اشتقاق کردن، تسری کردن، تلاقی کردن، دلالت کردن، دلگرم کردن، مطابقت کردن، مطابقه کردن، همپوشانی کردن، اشتقاق پیدا کردن، انطباق پیدا کردن، تخصیص پیدا کردن، تداخل پیدا کردن، تطبیق پیدا کردن، تلاقی پیدا کردن، رجحان پیدا کردن، مایه گرفتن، منشأ گرفتن، در بر گرفتن، اختصاص یافتن، ادغام یافتن، تداخل یافتن، تلاقی یافتن

مؤلفه [جانور+]

تعداد : ۲۹۰

جدا افتادن، گیر افتادن، پنجه افکندن، پنجه انداختن، چنگ انداختن، گرد آمدن، گرفتار آمدن، بالا آوردن، پناه آوردن، جمع آوردن، حمله آوردن، زیاد آوردن، گیر آوردن، هجوم آوردن، یاد آوردن، یورش آوردن، به خاطر آوردن، به دست آوردن، به دنیا آوردن، به یاد آوردن، در آوردن، از پا در آوردن، فرو آوردن، در آویختن، جان باختن، نجات بخشیدن، پناه بردن، فرمان بردن، هجوم بردن، یورش بردن، از میان بردن، به پایان بردن، به سر بردن، طمع بستن، دوری جستن، شکست خوردن، فریب خوردن، کتک خوردن، گول خوردن، ادامه دادن، بیرون دادن، پرواز دادن، پرورش دادن، پناه دادن، تعلیم دادن، تکان دادن، تکیه دادن، چرخ دادن، خاتمه دادن، زینت دادن، سر دادن، شکست دادن، شیر دادن، شیوع دادن، طول دادن، فراری دادن، فشار دادن، قورت دادن، گسترش دادن، گوش دادن، نجات دادن، نمایش دادن، وسعت دادن، یاد دادن، یاری دادن، از دست دادن، در دادن، فرو دادن، اسکان داشتن، تلاش داشتن، دوست داشتن، سر و کار داشتن، سکنی داشتن، سکونت داشتن، کوشش داشتن، مراقبت داشتن، نگاه داشتن، نگه داشتن، همراه داشتن، یاد داشتن، بر عهده داشتن، به خاطر داشتن، به عهده داشتن، به همراه داشتن، به یاد داشتن، در دست داشتن، بر داشتن، گزند دیدن، به قتل رساندن، شیرجه رفتن، کش رفتن، در رفتن، دور ریختن، به هم ریختن، بر هم ریختن، پرسه زدن، پس زدن، پنجه زدن، تکیه زدن، چنگ زدن، حلقه زدن، دست زدن، دستبرد زدن، دندان زدن، دور زدن، زانو زدن، زل زدن، شیرجه زدن، غلت زدن، کنار زدن، گاز زدن، گشت زدن، لگد زدن، نقب زدن، اجتماع کردن، احتیاط کردن، احساس کردن، ادراک کردن، اذیت کردن، ارتزاق کردن، استشمام کردن، استقامت کردن، اسکان کردن، اطمینان کردن، انتخاب کردن، انتقام جویی کردن، اندوخته کردن، آرایش کردن، آغاز کردن، آمیزش کردن، آنالیز کردن، بازی کردن، بو کردن، پرت کردن، پرتاب کردن، پرستاری کردن، پیدا کردن، تجربه کردن، تحرک کردن، تربیت کردن، ترک کردن، تصور کردن، تغذیه کردن، تقلید کردن، تکرار کردن، تکیه کردن، تلاش کردن، تلقیح کردن، تمام کردن، تهاجم کردن، توجه کردن، تیمار کردن، جدال کردن، جست و جو کردن، جستجو کردن، جفت گیری کردن، جمع کردن، جمع آوری کردن، جنگ کردن، حس کردن، حمایت کردن، درست کردن، درک کردن، دریافت کردن، دزدی کردن، دعوا کردن، دفع کردن، دقت کردن، دورخیز کردن، دوره کردن، دوری کردن، ذخیره سازی کردن، رحم کردن، رخنه کردن، رفت و آمد کردن، رفتار کردن، زندگی کردن، زور آزمایی کردن، زیاده روی کردن، زیست کردن، سازگاری کردن، ستیز کردن، ستیزه کردن، سر کردن، سرپیچی کردن، سرقت کردن، سفر کردن، سکونت کردن، سیر کردن، شست و شو کردن، شکار کردن، شنا کردن، صید کردن، طرد کردن، عادت کردن، عمر کردن، عمل کردن، غلبه کردن، فراموش کردن، فرمان برداری کردن، فرمانبری کردن، فرمانبری کردن، قایم کردن، کشف کردن، کمک کردن،

کنکاش کردن، کوشش کردن، گذر کردن، گردش کردن، گم کردن، گوش کردن، لگد کردن، لگدمال کردن، مبارزه کردن، مدارا کردن، مراقبت کردن، مرزبندی کردن، مزمه کردن، مزه مزه کردن، مشاهده کردن، مقاومت کردن، منزل کردن، مهاجرت کردن، مواظبت کردن، نگاه کردن، نگرهبانی کردن، نگهداری کردن، هجمه کردن، هجوم کردن، هوس کردن، وحشت کردن، وفا کردن، یورش کردن، بهره پیدا کردن، پناه پیدا کردن، دست پیدا کردن، رهایی پیدا کردن، مأوا پیدا کردن، جا خوش کردن، بالا کشیدن، پس کشیدن، پیش کشیدن، چنگ کشیدن، باقی گذاردن، باقی گذاشتن، جا گذاشتن، مسابقه گذاشتن، بر جا گذاشتن، اسکان گرفتن، انس گرفتن، پس گرفتن، پناه گرفتن، پیشی گرفتن، جا گرفتن، خو گرفتن، دوری گرفتن، سنگر گرفتن، کمین گرفتن، گاز گرفتن، مأوا گرفتن، نادیده گرفتن، نتیجه گرفتن، نشانه گرفتن، هدف گرفتن، یاد گرفتن، از سر گرفتن، فرا گرفتن، بر گشودن، جا ماندن، باز ماندن، وا ماندن، آغاز نهادن، ذخیره نهادن، استقامت ورزیدن، کینه ورزیدن، مقاومت ورزیدن، اتحاد یافتن، اسکان یافتن، بهره یافتن، تربیت یافتن، تقابل یافتن، دست یافتن، راه یافتن، رهایی یافتن، شکست یافتن، غلبه یافتن، گذر یافتن، گزند یافتن، مأوا یافتن

مؤلفه [جانور+ جاندار+/-] تعداد : ۵۳

وارد آوردن، باز آوردن، از بین بردن، سبقت جستن، تشخیص دادن، تغییر دادن، حرکت دادن، راه دادن، رم دادن، شستشو دادن، شکاف دادن، شکل دادن، فرم دادن، مسابقه دادن، هل دادن، استقرار داشتن، توقف داشتن، ذخیره داشتن، فرو رفتن، بیرون زدن، شخم زدن، به هم زدن، وارد ساختن، بلند کردن، پشتیبانی کردن، تحمل کردن، تخریب کردن، تردد کردن، تردد کردن، تصادف کردن، تصادم کردن، تعقیب کردن، تقابل کردن، حمل کردن، حمله کردن، دفاع کردن، دنبال کردن، ردیابی کردن، رفع کردن، رقابت کردن، رمزگشایی کردن، رویارویی کردن، شروع کردن، صعود کردن، طی کردن، عبور کردن، عقب‌نشینی کردن، گیر کردن، محافظت کردن، مصرف کردن، نفوذ کردن، به جا گذاشتن، فاصله گرفتن

مؤلفه [جانور+ جاندار+/- عینی+] تعداد : ۲

حمله بردن، برخورد کردن

مؤلفه [جانور+ جاندار+/- عینی+/-] تعداد : ۵

رنج دادن، راه پیدا کردن، برتری گرفتن، انتقال یافتن، نفوذ یافتن

مؤلفه [جانور+ جاندار- عینی+/-] تعداد : ۱

هلاک کردن

مؤلفه [جانور+ عینی+/-] تعداد : ۵

فشار آوردن، فریب دادن، محبت کردن، غلبه پیدا کردن، خشم گرفتن

مؤلفه [جانور+/-]

تعداد : ۶

تکثیر کردن، پرورش پیدا کردن، بر جا گذاردن، به جا گذاردن، در امان ماندن، پرورش یافتن

مؤلفه [جانور+/- جاندار+/-]

تعداد : ۱

منتشر ساختن

مؤلفه [جانور-]

تعداد : ۱

ریشه دواندن

مؤلفه [جانور- جاندار+/-]

تعداد : ۱

پیوند خوردن

مؤلفه [جانور- عینی+/-]

تعداد : ۱

ریشه گرفتن

مؤلفه [عینی+]

تعداد : ۱۰

وارد آمدن، بند آوردن، غوطه خوردن، قرار داشتن، احاطه کردن، استفاده کردن، اشغال کردن، جلب کردن، سودرسانی کردن، اختصاص پیدا کردن

مؤلفه [عینی+/-]

تعداد : ۳۶

گریه انداختن، از کار انداختن، بر انگیختن، به حساب آمدن، به وجود آوردن، آزار دادن، تسکین دادن، سن داشتن، لازم داشتن، نام داشتن، به شمار رفتن، افسون کردن، برابری کردن، تأثیر کردن، تأثیرگذاری کردن، تداعی کردن، تولید کردن، جذب کردن، دگرگون کردن، فرق کردن، پیوند پیدا کردن، تمایز پیدا کردن، اثر گذاردن، تأثیر گذاردن، اثر گذاشتن، تأثیر گذاشتن، اثر گرفتن، قرار گرفتن، نام گرفتن، تأثیر نهادن، انطباق یافتن، برتری یافتن، تطبیق یافتن، تمایز یافتن، مطابقت یافتن، نام یافتن

مؤلفه [عینی-]

تعداد : ۳۱

جا افتادن، گران آمدن، به دنبال آوردن، بر خوردن، معنا دادن، معنی دادن، حاصل داشتن، حکایت داشتن، دلالت داشتن، به دنبال داشتن، در پی داشتن، تلنگر زدن، استجابت کردن، اطلاق کردن، الهام کردن، آفرینش کردن، تداخل کردن، خطوط کردن، خلقت کردن، رحمت کردن، رسوخ کردن، نازل کردن، همزمانی کردن، وحی کردن، تعمیم پیدا کردن، رسوخ پیدا کردن، نشأت گرفتن، تسری یافتن، تعمیم یافتن، رجحان یافتن، رسوخ یافتن

جا افتادن، پس انداختن، دست انداختن، رو انداختن، گریه انداختن، گران آمدن، دل بردن، راه بردن، رشک بردن، سوءظن بردن، طمع بردن، ظن بردن، گروگان بردن، پیش خواندن، باز خواندن، بر خوردن، سرکوفت خوردن، غبطه خوردن، کتک خوردن، گل خوردن، اخطار دادن، اطلاع دادن، بازی دادن، پز دادن، تذکر دادن، ترک دادن، تسلی دادن، تشکیل دادن، خجالت دادن، درس دادن، دست دادن، رهنمود دادن، سوگند دادن، کیفر دادن، ماساژ دادن، هزیمت دادن، هشدار دادن، به کشتن دادن، احضار داشتن، استدعا داشتن، تبادل داشتن، تباری داشتن، تسلیم داشتن، دعوت داشتن، رهنمون داشتن، مباشرت داشتن، معذور داشتن، نظر داشتن، سان دیدن، حکم راندن، به قتل رساندن، قربان رفتن، به قربان رفتن، احلیل زدن، افترا زدن، ایمیل زدن، بهتان زدن، پهلو زدن، تلگراف زدن، تلنگر زدن، تهمت زدن، چانه زدن، چشم‌زخم زدن، چشمک زدن، دریبیل زدن، ریشخند زدن، زنگ زدن، زیرآب زدن، سر زدن، سر و کله زدن، سرکوفت زدن، سیلی زدن، شبیخون زدن، طعن زدن، طعنه زدن، کلک زدن، کنایه زدن، گل زدن، لاس زدن، محک زدن، نارو زدن، نهیب زدن، نیرنگ زدن، نیشخند زدن، رهنمون ساختن، اتحاد کردن، اتمام حجت کردن، اجماع کردن، احسان کردن، احضار کردن، احوال‌پرسی کردن، اخاذی کردن، اختلاط کردن، اخراج کردن، ارشاد کردن، ارضا کردن، ارباب کردن، ارفاق کردن، ازدواج کردن، استخدام کردن، استخفاف کردن، استدعا کردن، استرداد کردن، استعلام کردن، استمهال کردن، استنطاق کردن، استیضاح کردن، اسکورت کردن، اطلاع‌رسانی کردن، اعتراض کردن، اعدام کردن، اعراض کردن، اغفال کردن، اغوا کردن، افسون کردن، اقتدا کردن، اقناع کردن، اکرام کردن، التماس کردن، الهام کردن، امتنان کردن، امر کردن، امر و نهی کردن، انتزاع کردن، انفاق کردن، انگشت کردن، ائتلاف کردن، آرایش کردن، آمد و شد کردن، باج‌گیری کردن، بازارگرمی کردن، بازپروری کردن، بازجویی کردن، بازخواست کردن، بحث کردن، بخشش کردن، بدرقه کردن، بدگویی کردن، برادری کردن، بگومگو کردن، بهره‌رسانی کردن، بی‌ادبی کردن، بیعت کردن، پاسخ‌گویی کردن، پدری کردن، پذیرایی کردن، پذیرش کردن، پرخاش کردن، پرس و جو کردن، پرسش کردن، پیچ کردن، پیله کردن، تأدیب کردن، تباری کردن، تجارت کردن، تجلیل کردن، تحدی کردن، تحریض کردن، تحریم کردن، تحقیر کردن، تحقیق کردن، تحکم کردن، تخطئه کردن، تخفیف کردن، تدفین کردن، تر و خشک کردن، ترور کردن، تزویج کردن، تشجیع کردن، تشییع کردن، تصدق کردن، تصغیر کردن، تضعیف کردن، تعامل کردن، تعاون کردن، تعلم کردن، تغیر کردن، تفاهم کردن، تفضل کردن، تفقد کردن، تقدیر کردن، تکریم کردن، تکفل کردن، تکفیر کردن، تکل کردن، تلفن کردن، تلقین کردن، تلگراف کردن، تملق کردن، تندی کردن، تنزیل کردن، تنقیه کردن، تهدید کردن، توبیخ کردن، توثیق کردن، توجیه کردن، تودیع کردن، تیرباران کردن، جدل کردن، جر و بحث کردن، جسارت کردن، جلب کردن، جواب کردن، حسادت کردن، حسودی کردن، حشر و نشر کردن، حضانت کردن، خاکسپاری کردن، خبر کردن، خبرچینی کردن، خبررسانی کردن، ختنه کردن، خرده‌گیری کردن، خصومت کردن، خلوت کردن، خواستگاری کردن، خواهری کردن، خواهش کردن، خوش و بش کردن، خوش‌رویی کردن، خوش‌زبانی کردن، خون‌خواهی کردن، داد و ستد کردن، داوری کردن، درشتی کردن، درون‌کاوی کردن، دریبیل

کردن، دستگیر کردن، دست‌گیری کردن، دسیسه کردن، دسیسه‌چینی کردن، دعوت کردن، دلبری کردن، دل جویی کردن، دلگرم کردن، دلگرم کردن، دیدار کردن، راهنمایی کردن، رایزنی کردن، رأی‌گیری کردن، رحمت کردن، رفت و آمد کردن، رهبری کردن، رهنمایی کردن، رهنمود کردن، روان‌درمانی کردن، روان‌کاوی کردن، روبوسی کردن، روگردانی کردن، روی‌گردانی کردن، زد و بند کردن، زد و خورد کردن، سازش کردن، سحق کردن، سرکیسه کردن، سرویس‌دهی کردن، سرویس‌رسانی کردن، سعایت کردن، سلطه کردن، سنگسار کردن، سوء قصد کردن، سوار کردن، سیاست کردن، سیطره کردن، شراکت کردن، شرط کردن، شرط‌بندی کردن، شفاعت کردن، شکایت کردن، شماتت کردن، شنود کردن، شوخی کردن، صحبت کردن، صلح کردن، طغیان کردن، طلسم کردن، عتاب کردن، عذاب کردن، عروسی کردن، عزاداری کردن، عشق‌بازی کردن، عفو کردن، عناد کردن، عهد کردن، عیادت کردن، عیب‌جویی کردن، غیبت کردن، فحاشی کردن، فخرفروشی کردن، فراخوانی کردن، فرمانبری کردن، قدردانی کردن، قدرشناسی کردن، قصاص کردن، قلمدوش کردن، قنطاق کردن، قهر کردن، کارزار کردن، کتک کاری کردن، کری‌خوانی کردن، کشمکش کردن، کفالت کردن، کفن کردن، کلاهبرداری کردن، کودتا کردن، گدایی کردن، گریم کردن، گفتمان کردن، گلایه کردن، گلگی کردن، گله کردن، لابی کردن، لجبازی کردن، مباحثه کردن، مباشرت کردن، مباحله کردن، مجادله کردن، مجازات کردن، مجالست کردن، مجامعت کردن، محاکمه کردن، مخاصمه کردن، مذاکره کردن، مرافعه کردن، مراوده کردن، مزاح کردن، مساعدت کردن، مسالمت کردن، مشاجره کردن، مشاعره کردن، مشاورت کردن، مشاوره کردن، مشایعت کردن، مشورت کردن، مصاحبه کردن، مصالحه کردن، مضاربه کردن، مطالبه کردن، مطایبه کردن، معارضه کردن، معارفه کردن، معاشرت کردن، معاشقه کردن، معاضدت کردن، معامله کردن، معاهده کردن، مفارقت کردن، مقابله به مثل کردن، مکالمه کردن، ملاعبه کردن، ملاقات کردن، ملامت کردن، ملامسه کردن، ملایمت کردن، منازعت کردن، منازعه کردن، مناظره کردن، مناقشه کردن، مهمانی کردن، موعظه کردن، مؤاخذه کردن، نامه‌نگاری کردن، نجوا کردن، نرمی کردن، نزاع کردن، نصیحت کردن، نظرخواهی کردن، نظرسنجی کردن، نفرین کردن، نکاح کردن، نمایندگی کردن، نیابت کردن، هدایت کردن، هم‌اندیشی کردن، هماهنگی کردن، هم‌خواهی کردن، هم‌خوانی کردن، هم‌داستانی کردن، همدردی کردن، همدستی کردن، همدلی کردن، همذات‌پنداری کردن، همسایگی کردن، همفکری کردن، همکاری کردن، هم‌نوازی کردن، همه‌پرسی کردن، هواداری کردن، هیپنوتیزم کردن، وحی کردن، وسوسه کردن، وصلت کردن، وفاق کردن، وکالت کردن، یادآور کردن، یادآوری کردن، یارگیری کردن، اتحاد پیدا کردن، تعلق پیدا کردن، تقابل پیدا کردن، بهره کشیدن، حساب کشیدن، ناز کشیدن، قرار گذاردن، منت گذاردن، وقع گذاردن، وا گذاردن، احترام گذاشتن، جلسه گذاشتن، قرار گذاشتن، کلاس گذاشتن، کم گذاشتن، محل گذاشتن، منت گذاشتن، وعده گذاشتن، وقع گذاشتن، وا گذاشتن، اشکال گرفتن، تحویل گرفتن، تماس گرفتن، جبهه گرفتن، خرده گرفتن، دنگ گرفتن، سفارش گرفتن، شاهد گرفتن، گرم گرفتن، بر گماردن، منت نهادن، وا نهادن، تکبر ورزیدن، حسادت ورزیدن، حسد ورزیدن، خشونت ورزیدن، خیانت ورزیدن، دشمنی ورزیدن، رشک ورزیدن، عداوت ورزیدن، غرض ورزیدن، کینه ورزیدن، بار یافتن، تسری یافتن، تعلق یافتن، کام یافتن

مؤلفه [انسان + جاندار + /-]

تعداد : ۵۳

سیلی خوردن، التیام دادن، غسل دادن، طلب داشتن، کلنجر رفتن، تلفن زدن، فاکس زدن، استعمار کردن، استقرض کردن، استمداد کردن، اعزام کردن، امتیازگیری کردن، آشتی کردن، بازرسی کردن، بخشنامه کردن، بسیج کردن، بمباران کردن، پادویی کردن، پیام‌رسانی کردن، تعدی کردن، تفتیش کردن، توطئه کردن، توقیف کردن، جاسوسی کردن، جانبداری کردن، حلول کردن، دست‌مالی کردن، رجوع کردن، زیارت کردن، سوخت‌رسانی کردن، سی‌تی‌اسکن کردن، صف‌آرایی کردن، ضمانت کردن، غارت کردن، فرماندهی کردن، کامجویی کردن، کام‌گیری کردن، کم‌لطفی کردن، لیزر کردن، لینک کردن، مسترد کردن، مقابله کردن، مکاتبه کردن، اختصاص پیدا کردن، نفوذ پیدا کردن، زاویه گرفتن، سبقت گرفتن، غلط گرفتن، گواه گرفتن، ارجاع یافتن، انتقال یافتن، تربیت یافتن

مؤلفه [انسان + جاندار + /- عینی + /-]

تعداد : ۴۱

طمع بستن، لو دادن، زمین زدن، احترام کردن، ارزشیابی کردن، ارزیابی کردن، استهزا کردن، اعتراض کردن، اعتزال کردن، اعتماد کردن، افتخار کردن، انتقاد کردن، اهانت کردن، بی‌احترامی کردن، بی‌اعتنایی کردن، بی‌حرمتی کردن، پیروی کردن، تبعیت کردن، تحسین کردن، تحقیقات کردن، تسخیر کردن، تضمین کردن، تفاخر کردن، تمجید کردن، خدمت کردن، سوء استفاده کردن، شناسایی کردن، طرفداری کردن، عطا کردن، موضع‌گیری کردن، هتک حرمت کردن، برتری پیدا کردن، تفوق پیدا کردن، خجالت کشیدن، نقشه کشیدن، احترام گذاردن، کنار گذاشتن، مایه گذاشتن، ایراد گرفتن، حرمت نهادن، عشق ورزیدن

مؤلفه [انسان + جاندار -]

تعداد : ۲

نامه زدن، خدمت‌رسانی کردن

مؤلفه [انسان + جانور + جاندار + /-]

تعداد : ۱

اختیار کردن

مؤلفه [انسان + جانور + جاندار + /- عینی + /-]

تعداد : ۶

ارتقا دادن، اعراض داشتن، استقبال کردن، توهین کردن، ارج نهادن، ارزش نهادن

مؤلفه [انسان + جانور + /- جاندار + /-]

تعداد : ۱

پیوند یافتن

مؤلفه [انسان + عینی + /-]

تعداد : ۸۲

کنار آمدن، عذاب بردن، فرمان بردن، کناره جستن، بازی خوردن، جا خوردن، تفوق دادن، سلام دادن، قسم دادن، قضاوت داشتن، مسألت داشتن، سر سپردن، استحالہ کردن، اطاعت کردن، اعتنا کردن، پیکار کردن، تأسی کردن، تأیید کردن، تبری کردن، تشکر کردن، تقرب کردن، تکبر کردن، تمرد کردن، تمسخر کردن، تمکین کردن، تواضع کردن، جهاد کردن، حکومت کردن، خداحافظی کردن، خشوع کردن، خضوع کردن، خیانت کردن، دنباله‌روی کردن، دهن کجی کردن، رد کردن، رسوخ کردن، سپاس‌گزاری کردن، ستایش کردن، سجده کردن، سجود کردن، سرزنش کردن، سرنگون کردن، سؤال کردن، عذرخواهی کردن، فرمان‌برداری کردن، فرمانبری کردن، قبول کردن، قضاوت کردن، کرنش کردن، گزینش کردن، گفت و گو کردن، لعن کردن، لعنت کردن، متابعت کردن، محاربه کردن، مخالفت کردن، مدح کردن، مذمت کردن، مسخره کردن، مشروعیت‌زدایی کردن، مصاحبت کردن، مصاف کردن، نافرمانی کردن، نکوهش کردن، همراهی کردن، همگامی کردن، همگرایی کردن، چک کشیدن، ارج گذاردن، ارج گذاشتن، ارزش گذاشتن، زمان گذاشتن، عبرت گرفتن، کناره گرفتن، سخن گفتن، سلام گفتن، اطاعت ورزیدن، تعصب ورزیدن، تقرب ورزیدن، عناد ورزیدن، تفوق یافتن، رسوخ یافتن

مؤلفه [انسان+ عینی-]
تعداد : ۱
سرکوب کردن

مؤلفه [انسان+ مذکر+]
تعداد : ۱
زن دادن

مؤلفه [انسان+ مذکر-]
تعداد : ۳
شوهر دادن، طلاق دادن، صیغه کردن

مؤلفه [انسان+/-]
تعداد : ۴
از پا در انداختن، صدا زدن، تعلق گرفتن، در یافتن

مؤلفه [انسان+/- جاندار+/-]
تعداد : ۱
سرکشی کردن

مؤلفه [انسان+/- عینی+]
تعداد : ۱
تحریک کردن

مؤلفه [انسان-]
تعداد : ۹

رم دادن، لجام زدن، تاکسیدرمی کردن، زین کردن، شکار کردن، صید کردن، عقوبت کردن، لجام کردن، یراق کردن

مؤلفه [انسان- جاندار +/-] تعداد : ۳

خرید و فروش کردن، کرایه کردن، وارد کردن

مؤلفه [انسان- جاندار +/- عینی +] تعداد : ۱

گرو گذاردن

مؤلفه [انسان- جانور +/- جاندار +/-] تعداد : ۵

سفارش دادن، تغذیه کردن، خریداری کردن، کشف کردن، قیمت گذاردن

مؤلفه [انسان- جانور +/- جاندار +/- عینی +] تعداد : ۲

تصاحب کردن، قیمت گذاری کردن

مؤلفه [انسان- جانور +/- جاندار +/- عینی +/-] تعداد : ۱

آشنایی یافتن

مؤلفه [انسان- عینی +] تعداد : ۳

مهر زدن، پیشکش کردن، قیمت گذاشتن

مؤلفه [جاندار +] تعداد : ۲

نجات بخشیدن، تیغ زدن

مؤلفه [جاندار +/-] تعداد : ۷

پست کردن، تسری کردن، دوستی کردن، مواظبت کردن، نمونه برداری کردن، تخصیص پیدا کردن، بازپس گرفتن

مؤلفه [جاندار +/- عینی +/-] تعداد : ۱

فرو نشاندن

مؤلفه [جاندار -] تعداد : ۶۵۳

بر افراشتن، بر افشاندن، فرو افکندن، بند انداختن، چنگ انداختن، غیب انداختن، بالا آوردن، بند آوردن، پس آوردن، جوش آوردن، حاصل آوردن، زیاد آوردن، عمل آوردن، فرو آوردن، دست بردن، گرو بردن، به پایان بردن،

به سر بردن، به غنیمت بردن، آذین بستن، نقش بستن، بر بستن، رخت بر بستن، فرو بستن، فرو پاشاندن، بر تاباندن، باز تابیدن، فرو چکیدن، بر چیدن، غوطه خوردن، اجاره دادن، ارتعاش دادن، استقرار دادن، استناد دادن، امتداد دادن، انبساط دادن، انعکاس دادن، بخار دادن، برش دادن، بو دادن، بیرون دادن، پیچ دادن، تاب دادن، تراش دادن، تفت دادن، تقلیل دادن، جوش دادن، چاک دادن، چرخ دادن، سر دادن، شکاف دادن، شکل دادن، صفا دادن، صیقل دادن، فرم دادن، فشار دادن، گره دادن، لعاب دادن، مالش دادن، نسیمه دادن، نقل مکان دادن، واکنش دادن، در دادن، گوش فرا دادن، فرو دادن، استخراج داشتن، استقرار داشتن، اسکان داشتن، اشتغال داشتن، اقامت داشتن، امتداد داشتن، انعکاس داشتن، تصرف داشتن، توقف داشتن، جریان داشتن، دریافت داشتن، ذخیره داشتن، سکنی داشتن، سکونت داشتن، منزل داشتن، موقوف داشتن، بر پا داشتن، گوش فرا داشتن، بر دمیدن، ریشه دواندن، شیرجه رفتن، کش رفتن، به کار رفتن، در رفتن، فرو رفتن، دور ریختن، بر هم ریختن، اتو زدن، اردو زدن، اسپری زدن، امضا زدن، انگشت زدن، آهار زدن، بالا زدن، بخیه زدن، بر زدن، برش زدن، بساط زدن، بست زدن، بند زدن، بیرون زدن، پرسه زدن، پس زدن، پک زدن، پیمانانه زدن، تا زدن، تاریخ زدن، تفأل زدن، جارو زدن، چادر زدن، چاک زدن، خیمه زدن، دستبرد زدن، دندان زدن، رکاب زدن، شانه زدن، شخم زدن، شیرجه زدن، صابون زدن، صیقل زدن، ضرب زدن، علامت زدن، غلت زدن، قاپ زدن، قالب زدن، کلید زدن، کوک زدن، گاز زدن، گشت زدن، لاک زدن، لیف زدن، ناخنک زدن، نقب زدن، نقش زدن، نم زدن، هاشور زدن، واپس زدن، واکس زدن، ورق زدن، به جیب زدن، بر زدن، باز ستاندن، باز شماردن، پس فرستادن، باز فرستادن، اتراق کردن، اتصالی کردن، اتلاف کردن، اتو کردن، اجاره کردن، اجتماع کردن، احتکار کردن، احداث کردن، اختراع کردن، ارتزاق کردن، ارسال کردن، ازدحام کردن، اسپری کردن، استحصال کردن، استخراج کردن، استشمام کردن، استعمال کردن، استنشاق کردن، اسقاط کردن، اسکان کردن، اسکن کردن، اسکی کردن، اسیدشور کردن، اطراق کردن، اطفا کردن، اعلان کردن، افتتاح کردن، افزاز کردن، اقامت کردن، اکتشاف کردن، اکران کردن، الک کردن، الکترولیز کردن، الگوسازی کردن، امضا کردن، اندازه کردن، اندازه‌گیری کردن، اندوخته کردن، انعام کردن، انعکاس کردن، ایمن‌سازی کردن، ایمیل کردن، آب کردن، آب و جارو کردن، آب‌پاشی کردن، آب‌زدایی کردن، آب‌کشی کردن، آب‌گیری کردن، آپلود کردن، آذین کردن، آستر کردن، آسیاب کردن، آشکارسازی کردن، آشیان کردن، آشیانه کردن، آگهی کردن، آمد و شد کردن، آندوسکوپي کردن، آوانگاری کردن، آوانویسی کردن، آینه‌کاری کردن، باد کردن، بادکش کردن، بار کردن، بارگذاری کردن، بارگیری کردن، بازتاب کردن، بازدید کردن، بازگشایی کردن، بازنویسی کردن، بازی کردن، بازیافت کردن، بخیه کردن، برات کردن، برداشت کردن، برف‌روبی کردن، برق‌رسانی کردن، برکت کردن، برنامه‌نویسی کردن، برهمکنش کردن، بسته‌بندی کردن، بمب‌گذاری کردن، بنا کردن، بنیاد کردن، بنیان کردن، بهسازی کردن، بهینه‌سازی کردن، بیتوته کردن، پارتیشن‌بندی کردن، پارو کردن، پاس کردن، پاس‌کاری کردن، پاکدوزی کردن، پاک‌سازی کردن، پالایش کردن، پانسمان کردن، پخت کردن، پخش کردن، پرده‌برداری کردن، پرس کردن، پس‌انداز کردن، پس‌دوز کردن، پس‌دوزی کردن، پلاک کردن، پمپ کردن، پمپاژ کردن، پنچرگیری کردن، پهلوگیری کردن، پوست کردن، پیرایش کردن، پیش‌خرید کردن، پیش‌فروش کردن، پیکربندی کردن، پیمانانه کردن، پیمایش کردن، تا کردن، تاراج کردن، تایپ کردن، تألیف کردن، تأمین کردن،

تبخیر کردن، تجزیه کردن، تجمع کردن، تجهیز کردن، تحدید کردن، تحریر کردن، تحصن کردن، تحصیل کردن، تحفه کردن، تخته کردن، تخریب کردن، تخلیه کردن، تخمین کردن، تذهیب کردن، ترانزیت کردن، تراوش کردن، ترجمه کردن، ترخیص کردن، تردد کردن، تردد کردن، ترسیم کردن، ترشح کردن، ترک کردن، ترمیم کردن، تزئین کردن، تست کردن، تشرف کردن، تصحیف کردن، تصرف کردن، تصفیه کردن، تعمیر کردن، تعویض کردن، تفاوت کردن، تفرج کردن، تقاضا کردن، تقبل کردن، تقریر کردن، تقطیر کردن، تلاوت کردن، تلطیف کردن، تلگراف کردن، تلمبه کردن، تملک کردن، تن کردن، تناول کردن، تندنویسی کردن، تهیه کردن، تورق کردن، توزیع کردن، توفیر کردن، تیغه کردن، جارو کردن، جدولبندی کردن، جست و جو کردن، جعل کردن، جلد کردن، جلوس کردن، چاپ کردن، چپاول کردن، چربی‌زدایی کردن، چرخ کردن، چرخ کاری کردن، چمن کاری کردن، چوب کاری کردن، حاشیه‌دوزی کردن، حراج کردن، حرف‌نویسی کردن، حروف‌چینی کردن، حسابرسی کردن، حفاری کردن، حفر کردن، حلقه کردن، حمایل کردن، خالکوبی کردن، خانه کردن، ختم کردن، خرج کردن، خرید کردن، خشونت‌زدایی کردن، خضاب کردن، خط کشی کردن، خطاطی کردن، خلاصه‌نویسی کردن، خون‌رسانی کردن، داغ کردن، دانه کردن، دباغی کردن، درزبندی کردن، دریافت کردن، دست به دست کردن، دست‌درازی کردن، دست کاری کردن، دسته‌بندی کردن، دفع کردن، دفع کردن، دکلمه کردن، دم کردن، دوباره‌سازی کردن، دوباره‌نویسی کردن، دوبله کردن، دوران کردن، دیدار کردن، دیدن کردن، دیده‌بانی کردن، دین‌زدایی کردن، ذخیره سازی کردن، رایت کردن، رجعت کردن، رخنه کردن، رد و بدل کردن، رزرو کردن، رسته‌بندی کردن، رسوب کردن، رسوب‌گذاری کردن، رفت و آمد کردن، رفو کردن، رمزخوانی کردن، رمزشکنی کردن، رمزگذاری کردن، رنده کردن، رنگ کردن، رنگ‌آمیزی کردن، روخوانی کردن، روغن کاری کردن، رونویسی کردن، زراعت کردن، زرد کردن، زندگی کردن، زه‌کشی کردن، زیست کردن، سانسور کردن، سبزی کاری کردن، سپرده‌گذاری کردن، ستون کردن، سرایت کردن، سرایت کردن، سرخ کردن، سردبیری کردن، سرمایه‌گذاری کردن، سرو کردن، سشوار کردن، سفر کردن، سکونت کردن، سمپاشی کردن، سنتز کردن، سهمیه‌بندی کردن، سوهان کردن، سیاحت کردن، سیر کردن، سیمان کردن، سیم‌کشی کردن، شانه کردن، شبکه کردن، شماره کردن، شماره‌گذاری کردن، شنا کردن، شن‌ریزی کردن، شوت کردن، شیو کردن، صاف کاری کردن، صحافی کردن، صداگذاری کردن، صدقه کردن، صعود کردن، صفحه‌آرایی کردن، صیادی کردن، صیقل کردن، ضبط کردن، ضدعفونی کردن، طراحی کردن، طرح‌ریزی کردن، طواف کردن، طی کردن، ظاهر کردن، عایق کاری کردن، عبور کردن، عزیمت کردن، عصب‌کشی کردن، عقب‌نشینی کردن، علامت‌گذاری کردن، عمل‌آوری کردن، عودت کردن، غبارروبی کردن، غبارزدایی کردن، غربال کردن، غلط‌گیری کردن، غنی‌سازی کردن، فاکتور کردن، فاکس کردن، فایل کردن، فرآوری کردن، فرش کردن، فرمت کردن، فعالیت کردن، فلش کردن، فهرست کردن، فهرست‌برداری کردن، فهرست‌بندی کردن، فهرست‌نویسی کردن، فیش‌برداری کردن، فیلترگذاری کردن، قاب کردن، قاب‌بندی کردن، قاچ کردن، قالب‌بندی کردن، قالب‌گیری کردن، قبض کردن، قرائت کردن، قرقره کردن، قسمت کردن، قشون‌کشی کردن، قصد کردن، قطعه کردن، قفل کردن، قول‌نامه کردن، قیچی کردن، قیمت کردن، کابل‌کشی کردن، کادربندی کردن، کارشناسی کردن، کارگردانی کردن، کاوش کردن، کباب کردن، کپی کردن، کتیبه‌کاری کردن، کف‌سازی کردن، کلیک کردن،

کمپرس کردن، کنده کاری کردن، کودپاشی کردن، گازرسانی کردن، گذر کردن، گردش کردن، گزین کردن، گشت و گذار کردن، گشت و گذار کردن، گل دوزی کردن، گل ریزان کردن، گلوله باران کردن، گیر کردن، لانه کردن، لانه گذاری کردن، لحیم کردن، لشکرکشی کردن، لکه کردن، لکه زدایی کردن، لوله کردن، لوله کشی کردن، مجاورت کردن، مراجعت کردن، مراجعه کردن، مرمت کردن، مزه مزه کردن، مزه مزه کردن، مسافرت کردن، مصادره کردن، مصرف کردن، مطالعه کردن، مقاوم سازی کردن، منتشر کردن، منزل کردن، منفجر کردن، منگنه کردن، مهاجرت کردن، مهر و موم کردن، مهندسی کردن، مونتاژ کردن، میخ کردن، میکس کردن، میل کردن، مین گذاری کردن، نخ کردن، نرخ گذاری کردن، نسخه کردن، نسخه برداری کردن، نسبه کردن، نشانه گذاری کردن، نصب کردن، نظافت کردن، نمایه کردن، نمره کردن، نورپردازی کردن، نوسازی کردن، نوش کردن، نوش جان کردن، های لایت کردن، هجرت کردن، هدف گذاری کردن، هواگیری کردن، هوس کردن، واریسی کردن، وصله کردن، ویراستاری کردن، ویرایش کردن، یادداشت برداری کردن، یکپارچه سازی کردن، بر تن کردن، به تن کردن، به سر کردن، از بر کردن، اتصال پیدا کردن، ادغام پیدا کردن، اسکان پیدا کردن، اقامت پیدا کردن، الحاق پیدا کردن، انتقال پیدا کردن، پناه پیدا کردن، تبدیل پیدا کردن، تشریف پیدا کردن، صعود پیدا کردن، مأوا پیدا کردن، جا خوش کردن، اتو کشیدن، آب کشیدن، پر کشیدن، تی کشیدن، سر کشیدن، گرو کشیدن، لشکر کشیدن، فرو کشیدن، در هم کوبیدن، فرو کوبیدن، در هم کوفتن، فرو کوفتن، امانت گذاردن، باقی گذاردن، پی گذاردن، قدم گذاردن، به جا گذاردن، باز گذاردن، امانت گذاشتن، بار گذاشتن، باقی گذاشتن، پی گذاشتن، قدم گذاشتن، گرو گذاشتن، باز گذاشتن، استقرار گرفتن، اسکان گرفتن، آب گرفتن، پناه گرفتن، پهلوی گرفتن، پوست گرفتن، جا گرفتن، درز گرفتن، سنگر گرفتن، قرار گرفتن، کپی گرفتن، کمین گرفتن، گچ گرفتن، مأوا گرفتن، منشأ گرفتن، نشان گرفتن، به باد گرفتن، باز گرفتن، باز گشودن، بر گشودن، بست نشستن، بر نشستن، پی نهادن، تعبیه نهادن، جا نهادن، ذخیره نهادن، قدم نهادن، گرو نهادن، فرو نهادن، اتصال یافتن، استقرار یافتن، اسکان یافتن، اشتقاق یافتن، اقامت یافتن، الحاق یافتن، پرورش یافتن، تبدیل یافتن، ترکیب یافتن، تشریف یافتن، تشکیل یافتن، حضور یافتن، صعود یافتن، گذر یافتن، لذت یافتن، مأوا یافتن

تعداد : ۲

مؤلفه [جاندار - عینی +]

گرد آمدن، سازماندهی کردن

تعداد : ۱۶۹

مؤلفه [جاندار - عینی +/-]

گیر افتادن، بر افراختن، بر افروختن، پی افکندن، بر افکندن، جا انداختن، چنگ انداختن، از کار انداختن، گرفتار آمدن، پدید آوردن، به کار بردن، باز جستن، ارائه دادن، انتشار دادن، بسط دادن، بهبود دادن، پالایش دادن، پایان دادن، ترقی دادن، توسعه دادن، خاتمه دادن، سامان دادن، سر و سامان دادن، سر و سامان دادن، شیوع دادن، فزونی دادن، کاهش دادن، گسترش دادن، نظام دادن، هدر دادن، وسعت دادن، بر باد دادن، به باد دادن، استناد داشتن، بستگی داشتن، تقدیم داشتن، معمول داشتن، به پا داشتن، در بر داشتن، یادداشت بر داشتن، به هم

ریختن، خط زدن، منتشر ساختن، بر پا ساختن، به پا ساختن، ابداع کردن، اثر کردن، احصا کردن، اخذ کردن، اداره کردن، استناد کردن، اسم‌نویسی کردن، اشغال کردن، اشتقاق کردن، اصلاح کردن، اقتباس کردن، الگوبرداری کردن، بازخوانی کردن، بازسازی کردن، بازنگری کردن، بازنمایی کردن، بخش کردن، بررسی کردن، بنیان‌گذاری کردن، بومی‌سازی کردن، پایه‌ریزی کردن، پایه‌گذاری کردن، پدیدار کردن، پرستش کردن، پرهیز کردن، پی‌ریزی کردن، تأسیس کردن، تباه کردن، تتبع کردن، تثبیت کردن، تحریف کردن، تصحیح کردن، تفسیر کردن، تفصیل کردن، تقدیم کردن، تلاقی کردن، تلخیص کردن، تمام کردن، تنظیم کردن، جلوگیری کردن، چک کردن، حاصل کردن، حذف کردن، خنثی کردن، دخالت کردن، درست کردن، دلالت کردن، دیکود کردن، راه‌اندازی کردن، رتبه بندی کردن، رفع کردن، رمزگشایی کردن، رو کردن، رونمایی کردن، ساختاربندی کردن، سامان‌دهی کردن، سرهم بندی کردن، صیانت کردن، عبادت کردن، عرضه کردن، علم کردن، عنایت کردن، عنوان‌بندی کردن، فتح کردن، فصل‌بندی کردن، قناعت کردن، کپی‌برداری کردن، کسب کردن، کنکاش کردن، کوچک‌نمایی کردن، گرت‌برداری کردن، گردآوری کردن، گزارش کردن، مداخله کردن، مرور کردن، مطابقت کردن، مطابقه کردن، معنا کردن، معنی کردن، ملاحظه کردن، موضوع‌بندی کردن، نام‌نویسی کردن، نفوذ کردن، نقد کردن، نگارش کردن، همپوشانی کردن، همسطح‌سازی کردن، بر پا کردن، به پا کردن، اشتقاق پیدا کردن، انطباق پیدا کردن، پرورش پیدا کردن، تداخل پیدا کردن، تطبیق پیدا کردن، تلاقی پیدا کردن، راه پیدا کردن، رجحان پیدا کردن، رهایی پیدا کردن، بر کشیدن، ارزش‌گذاردن، بنا‌گذاردن، بنیاد‌گذاردن، بنیان‌گذاردن، بنا‌گذاشتن، بنیاد‌گذاشتن، بنیان‌گذاشتن، فرو گذاشتن، باز‌گردیدن، ریشه‌گرفتن، مایه‌گرفتن، فرو‌نشانیدن، بنا‌نهادن، بنیاد‌نهادن، بنیان‌نهادن، تأسیس‌نهادن، در‌نوردیدن، اجتناب‌ورزیدن، ادغام‌یافتن، تداخل‌یافتن، تلاقی‌یافتن، راه‌یافتن، رهایی‌یافتن، نفوذ‌یافتن، باز‌یافتن

تعداد : ۱۴۴

مؤلفه [جانور+]

جدا افتادن، پنجه افکندن، پنجه انداختن، رحم آوردن، به دنیا آوردن، از پا در آوردن، به زانو در آوردن، در آویختن، شک بردن، فرا خواندن، فریب خوردن، گول خوردن، آزار دادن، آموزش دادن، پناه دادن، تعلیم دادن، تمرین دادن، رنج دادن، رهایی دادن، زجر دادن، شفا دادن، شکنجه دادن، شیر دادن، عذاب دادن، غلغلک دادن، فراری دادن، فریب دادن، قلقلک دادن، کوچ دادن، گوش‌مالی دادن، مأوا دادن، نهیب دادن، نوازش دادن، یاد دادن، در امان داشتن، چشم‌غره رفتن، آمپول زدن، تازیانه زدن، دار زدن، سیخ زدن، شلاق زدن، کتک زدن، گردن زدن، نیش زدن، نیشتر زدن، اجحاف کردن، اخم کردن، ادب کردن، اذیت کردن، اطعام کردن، اعانت کردن، اکسیژن‌رسانی کردن، امداد کردن، انتقام‌جویی کردن، آزار و اذیت کردن، آمیزش کردن، آندوسکوپی کردن، بازی کردن، بدرفتاری کردن، پرستاری کردن، پیاده کردن، تار و مار کردن، تحرک کردن، تربیت کردن، ترحم کردن، ترغیب کردن، تشویق کردن، تطمیع کردن، تقلید کردن، تلقیح کردن، تله‌گذاری کردن، تنبیه کردن، تهاجم کردن، تیمار کردن، جفت‌گیری کردن، جماع کردن، جنگ کردن، حمایت کردن، خشونت کردن، خوبی کردن، خوش‌اخلاقی کردن، خوش‌رفتاری کردن، داغ کردن، دخول کردن، دعوا کردن، دک کردن، ذبح کردن، رفاقت کردن، روانه کردن،

زجرکش کردن، زنجیر کردن، زورآزمایی کردن، ستیز کردن، ستیزه کردن، سر کردن، سرپرستی کردن، سلاخی کردن، سونوگرافی کردن، سیر کردن، شفقت کردن، شک کردن، شکنجه کردن، صدا کردن، طرد کردن، عادت زدایی کردن، عداوت کردن، عمل کردن، قتل عام کردن، قربان کردن، کالبدشکافی کردن، کمک کردن، کمک رسانی کردن، لطف کردن، لگد کردن، مادری کردن، مثله کردن، محبت کردن، مدارا کردن، مداوا کردن، مرزبندی کردن، معالجه کردن، معاینه کردن، ملاطفت کردن، نزدیکی کردن، نصرت کردن، نکویی کردن، نوازش کردن، نیکویی کردن، نیکی کردن، هلاک کردن، ویزیت کردن، به خط کردن، چنگ کشیدن، مسابقه گذاشتن، پیشی گرفتن، خشم گرفتن، زیر گرفتن، سواری گرفتن، سی‌تی‌اسکن گرفتن، کشتی گرفتن، وداع گرفتن، اتحاد یافتن، اختصاص یافتن، تخصیص یافتن

تعداد : ۱

مؤلفه [جانور+ جاندار+ عینی+/-]

یاری دادن

تعداد : ۵۵

مؤلفه [جانور+ جاندار+/-]

فرود آوردن، سبقت جستن، شکست خوردن، پرواز دادن، راه دادن، زینت دادن، غوطه دادن، فاصله دادن، مسابقه دادن، مشقت و مال دادن، نگاه داشتن، نگه داشتن، همراه داشتن، به همراه داشتن، چاقو زدن، روانه ساختن، امدادرسانی کردن، آبرسانی کردن، بی‌مهری کردن، پشتیبانی کردن، تصادف کردن، تصادم کردن، تعقیب کردن، تقابل کردن، دزدی کردن، دنبال کردن، دوا کردن، رحم کردن، ردگیری کردن، ردیابی کردن، رقابت کردن، رهگیری کردن، رویارویی کردن، سازگاری کردن، قایم کردن، قلقلک کردن، کنترل کردن، گم کردن، گوش کردن، مراقبت کردن، مهار کردن، مهربانی کردن، نامهربانی کردن، هم‌آوایی کردن، هم‌نوایی کردن، هوا کردن، هوادهی کردن، وزن کردن، یورش کردن، به در کردن، پس کشیدن، جا گذاردن، باز گردانیدن، جا ماندن، مهر ورزیدن

تعداد : ۲

مؤلفه [جانور+ جاندار+/- عینی+]

تجاوز کردن، سرقت کردن

تعداد : ۱۶

[جانور+ جاندار+/- عینی+/-]

رجحان دادن، فرمان دادن، گوش دادن، باز شناختن، تحمل کردن، نبرد کردن، دست پیدا کردن، بالا کشیدن، پیش کشیدن، به جا گذاشتن، برتری گرفتن، باز ماندن، استقامت ورزیدن، مقاومت ورزیدن، شکست یافتن، غلبه یافتن

تعداد : ۱

مؤلفه [جانور+ جاندار-]

جراحی کردن

مؤلفه [جانور+ عینی+]
جا گذاشتن

تعداد : ۱

مؤلفه [جانور+ عینی+/-]

تعداد : ۲۳

در افتادن، نسخه پیچیدن، دستور دادن، دشنام دادن، شکست دادن، نجات دادن، اطمینان کردن، جدال کردن، درمان کردن، علاج کردن، غفلت کردن، غلبه کردن، مبارزه کردن، همنشینی کردن، وداع کردن، وفا کردن، یاری کردن، غلبه پیدا کردن، باز گرداندن، بر گرداندن، محبت ورزیدن، تقابل یافتن، گزند یافتن

مؤلفه [جانور+/-]
تکثیر کردن

تعداد : ۱

مؤلفه [جانور+/- جاندار+ عینی+/-]
پرورش دادن

تعداد : ۱

مؤلفه [جانور+/- جاندار+/- عینی+/-]
درخواست کردن

تعداد : ۱

مؤلفه [جانور-]

تعداد : ۱۳

بار آوردن، کشت دادن، قلمه زدن، درو کردن، دست چین کردن، زراعت کردن، عصاره گیری کردن، کشت کردن، هرس کردن، وجین کردن، بر کندن، بر نشاندن، بر نشانییدن

مؤلفه [جانور- جاندار+/-]

تعداد : ۵

پیوند خوردن، رنگ زدن، آبیاری کردن، قطع کردن، نواربندی کردن

مؤلفه [جانور- جاندار+/- عینی+]
استتار کردن

تعداد : ۱

مؤلفه [جانور- جاندار+/- عینی+/-]
بهره پیدا کردن

تعداد : ۱

مؤلفه [جانور- عینی+/-]

تعداد : ۲

تقطیع کردن، مقاومت کردن

عکس انداختن، باز آفریدن، حمله آوردن، فشار آوردن، گرد آوردن، گیر آوردن، هجوم آوردن، یورش آوردن، در شمار آوردن، در نظر آوردن، باز آوردن، در آوردن، یورش بردن، از میان بردن، تکان دادن، تکیه دادن، حرکت دادن، دود دادن، شستشو دادن، قورت دادن، لقب دادن، هل دادن، اختصاص داشتن، جا داشتن، قرار داشتن، مراقبت داشتن، نظاره داشتن، در دست داشتن، بر داشتن، نشانه رفتن، ور رفتن، آتش زدن، باد زدن، برچسب زدن، بغل زدن، بوسه زدن، پنجه زدن، تکیه زدن، چشم زدن، چنگ زدن، حلقه زدن، دست زدن، زل زدن، گند زدن، لگد زدن، مشت زدن، دل سوزاندن، بر شماردن، احاطه کردن، اخفا کردن، ارزش‌گذاری کردن، اصابت کردن، آفرینش کردن، آمارگیری کردن، بازشماری کردن، بازگردانی کردن، بدی کردن، برانداز کردن، برخورد کردن، بزرگ‌نمایی کردن، بغل کردن، بلند کردن، بهره‌کشی کردن، بهره‌گیری کردن، بو کردن، بوس کردن، بوسه کردن، پرت کردن، پرتاب کردن، پسند کردن، تصور کردن، تصویربرداری کردن، تقسیم کردن، تقسیم‌بندی کردن، تقویت کردن، تکه کردن، تکیه کردن، تماشا کردن، تیراندازی کردن، جابجا کردن، جداسازی کردن، جمع کردن، جمع آوری کردن، چشم کردن، حفاظت کردن، حفظ کردن، حمل کردن، خاک کردن، درد دل کردن، دلسوزی کردن، دوره کردن، ردیف کردن، رؤیت کردن، زینت کردن، زیور کردن، سرشماری کردن، سنگ‌باران کردن، سودرسانی کردن، شست و شو کردن، شلیک کردن، شمارش کردن، عکس‌برداری کردن، فوت کردن، فیلم‌برداری کردن، لمس کردن، مشابه‌سازی کردن، مشاهده کردن، نام‌گذاری کردن، نشان کردن، نشانه کردن، نشانه‌گیری کردن، نظاره کردن، نگاه کردن، نگهبانی کردن، نگهداری کردن، نمونه‌سازی کردن، نمونه‌گیری کردن، نیمه کردن، هدف‌گیری کردن، همانندسازی کردن، ورنانداز کردن، یافت کردن، آتش کشیدن، علامت گذاشتن، نشانه گذاشتن، آمار گرفتن، بغل گرفتن، تحویل گرفتن، سراغ گرفتن، عکس گرفتن، گاز گرفتن، گرو گرفتن، گل گرفتن، باز نگریستن

چاره اندیشیدن، به جان آمدن، پناه آوردن، جمع آوردن، رو آوردن، مثال آوردن، نمونه آوردن، یاد آوردن، به خاطر آوردن، به دست آوردن، به وجود آوردن، به یاد آوردن، سر در آوردن، اسم بردن، پناه بردن، حسد بردن، حظ بردن، حمله بردن، سجده بردن، نام بردن، هجوم بردن، از بین بردن، دل بریدن، طمع بریدن، امید بستن، دل بستن، استناد بستن، دوری بستن، سوگند خوردن، قسم خوردن، افزایش دادن، تشخیص دادن، تغییر دادن، دل دادن، فحش دادن، گیر دادن، نشان دادن، نمایش دادن، از دست دادن، اشاره داشتن، چشم داشتن، دوست داشتن، سر و کار داشتن، سراغ داشتن، لازم داشتن، یاد داشتن، به خاطر داشتن، به یاد داشتن، گزند دیدن، سخن راندن، حرف زدن، دور زدن، زانو زدن، کنار زدن، لک زدن، مثال زدن، مثل زدن، دل سپردن، باز شمردن، باز شمردن، بر شمردن، اتکا کردن، اجتناب کردن، احتراز کردن، احیا کردن، استفاده کردن، اشارت کردن، اشاره کردن، اطلاق کردن، امتحان کردن، انتخاب کردن، ایستادگی کردن، آزمایش کردن، بازشناسی کردن، بد کردن، برابری کردن، بهره‌برداری کردن، بهره‌جویی کردن، بی‌توجهی کردن، پاسداری کردن، پشت کردن، پیدا کردن، تأثیر کردن، تأثیرگذاری کردن، تبلیغ کردن، تجسم کردن، تحقیق کردن، تداعی کردن، تدبیر کردن، تطهیر کردن، تعجب کردن،

تعرض کردن، تعریض کردن، تعظیم کردن، تقدس کردن، تقدس‌زدایی کردن، تقدیس کردن، تمرکز کردن، توجه کردن، توصیف کردن، تولید کردن، جذب کردن، حال کردن، حراست کردن، حس کردن، حمله کردن، حیرت کردن، خلق کردن، خلقت کردن، درجه‌بندی کردن، دسته‌بندی کردن، دشمنی کردن، دفاع کردن، دقت کردن، دگرگون کردن، دورخیز کردن، دوری کردن، رده‌بندی کردن، ستم کردن، سلام کردن، طبقه‌بندی کردن، ظلم کردن، عادت کردن، عوض کردن، فراموش کردن، فرق کردن، گروه‌بندی کردن، لگدمال کردن، لیست کردن، محافظت کردن، محسوب کردن، مدل‌برداری کردن، مدل‌سازی کردن، معرفی کردن، نازل کردن، نظارت کردن، هجمه کردن، هجوم کردن، هدیه کردن، واهمه کردن، وحشت کردن، وصف کردن، وقت کردن، یاد کردن، اطلاع پیدا کردن، آشنایی پیدا کردن، پیوند پیدا کردن، تعمیم پیدا کردن، تمایز پیدا کردن، دل خوش کردن، دست کشیدن، به تصویر کشیدن، دل‌کندن، اثر گذاردن، اهمیت گذاردن، تأثیر گذاردن، یادگار گذاردن، بر جا گذاردن، اثر گذاشتن، اهمیت گذاشتن، تأثیر گذاشتن، نام گذاشتن، وقت گذاشتن، یادگار گذاشتن، بر جا گذاشتن، اثر گرفتن، اشتباه گرفتن، الگو گرفتن، انس گرفتن، بهره گرفتن، پس گرفتن، خو گرفتن، دوری گرفتن، فاصله گرفتن، نادیده گرفتن، نشانه گرفتن، هدف گرفتن، در بر گرفتن، در نظر گرفتن، بر گزیدن، ترک گفتن، در امان ماندن، تأثیر نهادن، علاقه ورزیدن، غفلت ورزیدن، اطلاع یافتن، انطباق یافتن، برتری یافتن، بهره یافتن، تطبیق یافتن، تعمیم یافتن، تمایز یافتن، دست یافتن، مطابقت یافتن

تعداد : ۵۰۳

مؤلفه [عینی-]

یاد افتادن، تأخیر انداختن، تعویق انداختن، راه انداختن، بر انداختن، در انداختن، بر انگیختن، باز ایستادن، بر آشفتن، وارد آمدن، به حساب آمدن، به شمار آمدن، در صدد بر آمدن، باز آموختن، اقرار آوردن، ایمان آوردن، پیش آوردن، وارد آوردن، بر جا آوردن، به جا آوردن، به دنبال آوردن، به عمل آوردن، به نظر آوردن، بر آوردن، جان باختن، بهبود بخشیدن، تحقق بخشیدن، بو بردن، پی بردن، از پیش بردن، به در بردن، در بردن، چشم بستن، کمر بستن، به کار بستن، قائل بودن، باز پرسیدن، چشم پوشیدن، بر تابیدن، توسل جستن، شرکت جستن، بر جان خریدن، به جان خریدن، به دل خریدن، فرو خوردن، ادامه دادن، استعفا دادن، اشاعه دادن، اعلام دادن، انجام دادن، انصراف دادن، انعکاس دادن، بروز دادن، پوشش دادن، تحقق دادن، تحول دادن، تداوم دادن، ترتیب دادن، ترویج دادن، تسکین دادن، تشدید دادن، تشریح دادن، تفصیل دادن، تن دادن، تنزل دادن، رضایت دادن، رواج دادن، رونق دادن، سازمان دادن، شرح دادن، شهادت دادن، صورت دادن، طول دادن، فیصله دادن، قطعیت دادن، گزارش دادن، معنا دادن، معنی دادن، نتیجه دادن، از کف دادن، به خرج دادن، تن در دادن، ابراز داشتن، ابلاغ داشتن، اتخاذ داشتن، اجتناب داشتن، احیا داشتن، اذعان داشتن، ارائه داشتن، استفاده داشتن، اشارت داشتن، اصرار داشتن، اصرار داشتن، اظهار داشتن، اعلام داشتن، اعلان داشتن، اعمال داشتن، اقامه داشتن، اقرار داشتن، امتناع داشتن، امساک داشتن، انتظار داشتن، بیان داشتن، پاس داشتن، پافشاری داشتن، پرهیز داشتن، تأکید داشتن، تخلص داشتن، تصریح داشتن، تلاش داشتن، حاصل داشتن، حکایت داشتن، خاطر نشان داشتن، خوش داشتن، دست داشتن، دلالت داشتن، سن داشتن، شرکت داشتن، عنوان داشتن، عهده داشتن، قبول داشتن،

کوشش داشتن، لحاظ داشتن، مرقوم داشتن، معروض داشتن، مقرر داشتن، ملحوظ داشتن، منظور داشتن، نام داشتن، بر عهده داشتن، به دنبال داشتن، به عهده داشتن، در پی داشتن، در نظر داشتن، صلاح دیدن، مصلحت دیدن، طفره رفتن، به شمار رفتن، پشت پا زدن، تخمین زدن، حدس زدن، دامن زدن، رقم زدن، گریز زدن، بر هم زدن، به هم زدن، سر باز زدن، تبیین ساختن، خاطرنشان ساختن، وارد ساختن، باز شناساندن، ابراز کردن، ابرام کردن، ابطال کردن، ابلاغ کردن، اتخاذ کردن، اثبات کردن، اجابت کردن، اجرا کردن، احتساب کردن، احتیاط کردن، احراز کردن، احساس کردن، احقاق کردن، اخلال کردن، ادا کردن، ادراک کردن، ادعا کردن، اذعان کردن، اراده کردن، استجابت کردن، استشهاد کردن، استعانت کردن، استعفا کردن، استغاثه کردن، استغفار کردن، استقامت کردن، استماع کردن، استنباط کردن، استنتاج کردن، استنکاف کردن، استیفا کردن، اشاعه کردن، اصرار کردن، اظهار کردن، اظهار نظر کردن، اعتراف کردن، اعلام کردن، اعمال کردن، اغراق کردن، اغماض کردن، افراط کردن، افشا کردن، اقامه کردن، اقبال کردن، اقرار کردن، اکتفا کردن، التفات کردن، الغا کردن، امتناع کردن، امساک کردن، اندیشه کردن، انعقاد کردن، انکار کردن، اهتمام کردن، اهمال کردن، ایجاد کردن، ایراد کردن، ایفا کردن، آرزو کردن، آشنایی‌زادایی کردن، آغاز کردن، آنالیز کردن، بازاندیشی کردن، بازآفرینی کردن، بازبینی کردن، بازپرداخت کردن، بازتعریف کردن، بازگو کردن، بازیابی کردن، باور کردن، بدعت‌گذاری کردن، برآورد کردن، برطرف کردن، برقرار کردن، برگزار کردن، برنامه‌ریزی کردن، بزرگ‌نمایی کردن، بسترسازی کردن، بلغور کردن، بهانه کردن، بودجه‌بندی کردن، بیان کردن، پادرمیانی کردن، پافشاری کردن، پایداری کردن، پایمال کردن، پردازش کردن، پرده‌برداری کردن، پروا کردن، پیاده کردن، پیش‌بینی کردن، پیشتازی کردن، پیشرفت کردن، پیشگویی کردن، پیشگیری کردن، پیشه کردن، پیگیری کردن، تأکید کردن، تأمل کردن، تأویل کردن، تجدید کردن، تجدید نظر کردن، تجربه کردن، تجسس کردن، تحلیل کردن، تخطی کردن، تداخل کردن، تدبیر کردن، تدریس کردن، تدوین کردن، تردید کردن، ترویج کردن، تسیح کردن، تسریع کردن، تسهیل کردن، تسویه کردن، تشدید کردن، تشریح کردن، تشکیک کردن، تصدیق کردن، تصریح کردن، تصمیم‌گیری کردن، تصنیف کردن، تصویب کردن، تضييع کردن، تظاهر کردن، تعبیر کردن، تعجیل کردن، تعدیل کردن، تعریف کردن، تعقل کردن، تعلیق کردن، تعمق کردن، تفحص کردن، تفریط کردن، تفکر کردن، تفویض کردن، تقبیح کردن، تقسیط کردن، تقلب کردن، تقویم کردن، تکذیب کردن، تکرار کردن، تلاش کردن، تلافی کردن، تلفظ کردن، تمدید کردن، تمسک کردن، تمشیت کردن، تمنا کردن، تمهید کردن، تنزیه کردن، تنفیذ کردن، توسل کردن، توکل کردن، ثابت کردن، ثانیه‌شماری کردن، ثبت کردن، جانبازی کردن، جان‌فشانی کردن، جبران کردن، جدیت کردن، جست و جو کردن، جستجو کردن، جلب کردن، چاره کردن، چشم‌پوشی کردن، چماق کردن، حاشا کردن، حدیث کردن، حساب کردن، حکایت کردن، حکم کردن، حل کردن، حل و فصل کردن، حمد کردن، خاطرنشان کردن، ختم کردن، خروج کردن، خطور کردن، خلاقیت کردن، خودداری کردن، دانلود کردن، داوری کردن، درایت کردن، درک کردن، دعوی کردن، ذکر کردن، راز و نیاز کردن، رسیدگی کردن، رعایت کردن، رغبت کردن، رفتار کردن، روایت کردن، ریشه‌یابی کردن، زمان‌بندی کردن، زمزمه کردن، زمینه‌چینی کردن، زمینه‌سازی کردن، زیاده‌روی کردن، سپری کردن، سرپیچی کردن، سرسختی کردن، سستی کردن، سطحی‌نگری کردن، سلب کردن، سمبل

کردن، سنجش کردن، سوء برداشت کردن، سوء تعبیر کردن، سیاست‌گذاری کردن، شایعه کردن، شبهه کردن، شرکت کردن، شروع کردن، شکر کردن، شکوه کردن، صادر کردن، صبر کردن، صرف نظر کردن، صرفه‌جویی کردن، صورت‌بندی کردن، ضبط کردن، طرح کردن، عدول کردن، عمر کردن، عمل کردن، عنوان کردن، غیبت کردن، فروگذار کردن، فعالیت کردن، فهم کردن، فیلم کردن، قصور کردن، قضا کردن، قلم‌فرسایی کردن، قید کردن، کدگذاری کردن، کدگشایی کردن، کناره‌گیری کردن، کندی کردن، کوتاهی کردن، کوشش کردن، گذشت کردن، گره‌گشایی کردن، گشایش کردن، گواهی کردن، لاپوشانی کردن، لحاظ کردن، لحظه‌شماری کردن، لغزش کردن، مبادرت کردن، مبالغه کردن، مباحثات کردن، مجاهدت کردن، مجاهده کردن، محاسبه کردن، مخابره کردن، مداومت کردن، مدیریت کردن، مراعات کردن، مرثیه‌سرایی کردن، مرقوم کردن، معاونت کردن، ممارست کردن، ممانعت کردن، مناجات کردن، مهریه کردن، موافقت کردن، نتیجه‌گیری کردن، نفی کردن، نقش کردن، نقض کردن، نقل کردن، نوبت‌بندی کردن، نیایش کردن، نیت کردن، همزمانی کردن، هم‌سوئی کردن، واریز کردن، وانمود کردن، وصول کردن، وضع کردن، وعده کردن، یادداشت کردن، یقین کردن، یکسان‌سازی کردن، تخلص پیدا کردن، رسوخ پیدا کردن، شرکت پیدا کردن، به رخ کشیدن، بدعت گذاردن، سرپوش گذاردن، صحنه گذاردن، در میان گذاردن، فرو گذاردن، بدعت گذاشتن، سرپوش گذاشتن، صحنه گذاشتن، گردن گذاشتن، به اجرا گذاشتن، در گذشتن، اندازه گرفتن، پند گرفتن، پی گرفتن، پیش گرفتن، سر گرفتن، گردن گرفتن، لقب گرفتن، مد نظر گرفتن، نام گرفتن، نتیجه گرفتن، نشأت گرفتن، یاد گرفتن، از سر گرفتن، به دل گرفتن، در پیش گرفتن، فرا گرفتن، باز گفتن، همت گماشتن، در ماندن، فرو ماندن، وا ماندن، باز نشستن، باز نمایاندن، آغاز نهادن، تأکید نهادن، رو نهادن، گردن نهادن، گوش نهادن، وقع نهادن، استنکاف ورزیدن، اصرار ورزیدن، اقدام ورزیدن، التزام ورزیدن، امتناع ورزیدن، اهتمام ورزیدن، تأکید ورزیدن، تخطی ورزیدن، تخلف ورزیدن، تردید ورزیدن، تسامح ورزیدن، تساهل ورزیدن، سستی ورزیدن، قصور ورزیدن، مبادرت ورزیدن، مسامحه ورزیدن، ممانعت ورزیدن، تخلص یافتن، رجحان یافتن، شرکت یافتن، نام یافتن

تعداد : ۱

مؤلفه [عینی - مذکر + / -]

ارائه کردن

۳-۳-۴ بررسی مؤلفه‌های معنایی موضوعات افعال سه موضوعی

الف) بررسی موضوع اول

تعداد : ۱۷۹

مؤلفه [انسان +]

در افکندن، یقین آوردن، به حساب آوردن، به شمار آوردن، باز خوراندن، اتصال دادن، اختصاص دادن، ارتباط دادن، ارجاع دادن، اسکان دادن، اعاده دادن، الفت دادن، انطباق دادن، آشتی دادن، برتری دادن، پاس دادن، پرهیز دادن، پس دادن، پیوند دادن، تحویل دادن، تخصیص دادن، تسری دادن، تطابق دادن، تعمیم دادن، تفکیک دادن،

تلفیق دادن، تمیز دادن، توضیح دادن، جلوه دادن، جوش دادن، حواله دادن، دخالت دادن، سکنی دادن، سکونت دادن، سوق دادن، شرکت دادن، صلح دادن، عاریت دادن، عمومیت دادن، کرایه دادن، گذر دادن، مشارکت دادن، مطابقت دادن، نسبت دادن، ارزانی داشتن، ارسال داشتن، اعزام داشتن، الحاق داشتن، انتظار داشتن، پیشکش داشتن، تحمیل داشتن، تخصیص داشتن، دریغ داشتن، روا داشتن، مبادله داشتن، مبذول داشتن، محسوب داشتن، مسترد داشتن، مضایقه داشتن، نثار داشتن، وا داشتن، تدارک دیدن، تهیه دیدن، فراهم دیدن، به هم رساندن، باز رساندن، پیوند زدن، تاخت زدن، جا زدن، جمع زدن، جوش زدن، گره زدن، وصله زدن، ابقا کردن، اجاره کردن، احاله کردن، ادغام کردن، استفهام کردن، استنباط کردن، استنتاج کردن، اعطا کردن، الحاق کردن، القا کردن، انتصاب کردن، اهدا کردن، بدل کردن، پارک کردن، پرداخت کردن، پیشنهاد کردن، تبرئه کردن، تبعید کردن، تبعید کردن، تبیین کردن، تجمیع کردن، تجویز کردن، تحمیل کردن، ترکیب کردن، تزریق کردن، تشبیه کردن، تصویر کردن، تعارف کردن، تعبیه کردن، تعریف کردن، تعلیق کردن، تعویض کردن، تعیین کردن، تفریق کردن، تفکیک کردن، تفهیم کردن، تقسیم کردن، تکلیف کردن، تلفیق کردن، تلقی کردن، تهییج کردن، توافق کردن، توصیه کردن، جاسازی کردن، جاگذاری کردن، جایگزین کردن، جفت کردن، حبس کردن، حکاکی کردن، حکمیت کردن، حل کردن، حواله کردن، خطاب کردن، درج کردن، دریغ کردن، دیکته کردن، سفارش کردن، سوار کردن، سوییچ کردن، شراکت کردن، شرط کردن، شریک کردن، صادر کردن، صرف کردن، صرف کردن، ضمیمه کردن، طلب کردن، عاریه کردن، قالب کردن، قرض کردن، قلمداد کردن، قیاس کردن، کسر کردن، گسیل کردن، گوشزد کردن، مبادله کردن، مسألت کردن، مشارکت کردن، مضایقه کردن، معاوضه کردن، مقایسه کردن، مقیاس کردن، منصرف کردن، منظور کردن، موکول کردن، میانجی‌گری کردن، نایل کردن، نثار کردن، نهی کردن، هزینه کردن، وارد کردن، واگذار کردن، یادآوری کردن، نام گذاردن، تمایز گذاشتن، کار گذاشتن، در میان گذاشتن، پیشی گرفتن، عاریه گرفتن، غنیمت گرفتن، بر گماشتن، لقب نهادن، نام نهادن، بر نهادن، در میان نهادن

تعداد : ۹

مؤلفه [انسان + جاندار + /-]

در آمیختن، اعلام کردن، تبدیل کردن، حک کردن، سنجاق کردن، علاوه کردن، مبدل کردن، میکس کردن، همسان‌سازی کردن

تعداد : ۱

مؤلفه [انسان + جاندار + /- عینی + /-]

رهنمون کردن

تعداد : ۳

مؤلفه [انسان + عینی + /-]

باز داشتن، ارزانی کردن، منع کردن

تعداد : ۲۵

مؤلفه [جانور +]

به ارث بردن، فرو بردن، انتقال دادن، ترجیح دادن، جا دادن، سرایت دادن، عادت دادن، عبور دادن، غلت دادن، قرار دادن، وفق دادن، اضافه کردن، انبار کردن، جا کردن، دزدی کردن، ذخیره کردن، منتقل کردن، در کردن، فرو کردن، تفاوت گذاردن، تمایز گذاردن، فرق گذاردن، تفاوت گذاشتن، فرق گذاشتن، نتیجه گرفتن

مؤلفه [جانور+ عینی+/-] تعداد : ۱
غلبه دادن

مؤلفه [عینی+] تعداد : ۱
تبدیل ساختن

مؤلفه [عینی+/-] تعداد : ۱
یاد انداختن

مؤلفه [عینی-] تعداد : ۱
وحی کردن

ب) بررسی موضوع دوم

مؤلفه [انسان+] تعداد : ۳۷

در افکندن، یاد انداختن، الفت دادن، آشتی دادن، پرهیز دادن، صلح دادن، مشارکت دادن، اعزام داشتن، انتظار داشتن، باز داشتن، ابقا کردن، انتصاب کردن، تبرئه کردن، تبعید کردن، تبعید کردن، تعارف کردن، تعریف کردن، تعلیق کردن، تعیین کردن، توافق کردن، توصیه کردن، حکمیت کردن، خطاب کردن، رهنمون کردن، سفارش کردن، شرط کردن، شریک کردن، قرض کردن، گسیل کردن، مشارکت کردن، منصرف کردن، میانجی‌گری کردن، نایل کردن، نهی کردن، وحی کردن، بر گماشتن، لقب نهادن

مؤلفه [انسان+ جاندار+/-] تعداد : ۲
غلت دادن، مبادله داشتن

مؤلفه [انسان+ عینی+/-] تعداد : ۳
دخالت دادن، تحمیل داشتن، تحمیل کردن

مؤلفه [انسان-] تعداد : ۱
جفت کردن

مؤلفه [انسان- جاندار+/-]
تحويل دادن، کرایه دادن

تعداد : ۲

مؤلفه [جاندار-]

تعداد : ۵۷

در آمیختن، باز خوراندن، اتصال دادن، اختصاص دادن، اعاده دادن، پاس دادن، پس دادن، پیوند دادن، جوش دادن، حواله دادن، عاریت دادن، ارزانی داشتن، ارسال داشتن، پیشکش داشتن، تخصیص داشتن، مسترد داشتن، تدارک دیدن، تهیه دیدن، باز رساندن، تاخت زدن، جوش زدن، گره زدن، وصله زدن، اجاره کردن، الحاق کردن، انبار کردن، بدل کردن، پارک کردن، تجمیع کردن، تجویز کردن، ترکیب کردن، تزریق کردن، تعبیه کردن، تعویض کردن، جاسازی کردن، جاگذاری کردن، جفت کردن، حک کردن، حکاکی کردن، حل کردن، حواله کردن، ذخیره کردن، سنجاق کردن، ضمیمه کردن، عاریه کردن، قالب کردن، مبدل کردن، مقیاس کردن، میکس کردن، نثار کردن، هزینه کردن، واگذار کردن، فرو کردن، کار گذاشتن، عاریه گرفتن، غنیمت گرفتن، بر نهادن

مؤلفه [جاندار- عینی+]

تعداد : ۱

پیوند زدن

مؤلفه [جاندار- عینی+/-]

تعداد : ۱۸

ارجاع دادن، تمیز دادن، الحاق داشتن، دریغ داشتن، مضایقه داشتن، نثار داشتن، فراهم دیدن، ادغام کردن، اعطا کردن، پرداخت کردن، دریغ کردن، سویچ کردن، صرف کردن، صرف کردن، طلب کردن، قلمداد کردن، منظور کردن، همسان سازی کردن

مؤلفه [جانور+]

تعداد : ۱۱

اسکان دادن، سکنی دادن، سکونت دادن، عادت دادن، وفق دادن، وا داشتن، تهییج کردن، حبس کردن، سوار کردن، منع کردن، در کردن

مؤلفه [جانور+ جاندار+/-]

تعداد : ۴

شرکت دادن، عبور دادن، گذر دادن، دزدی کردن

مؤلفه [جانور+ جاندار+/- عینی+/-]

تعداد : ۱

سوق دادن

مؤلفه [جانور+ عینی+/-]

تعداد : ۱

غلبه دادن

مؤلفه [جانور+/- جاندار+/-]

تعداد : ۱

صادر کردن

مؤلفه [عینی+]

تعداد : ۱۲

فرو بردن، جا دادن، قرار دادن، به هم رساندن، جا زدن، جمع زدن، تبدیل ساختن، تبدیل کردن، جا کردن، مبادله کردن، معاوضه کردن، منتقل کردن

مؤلفه [عینی+/-]

تعداد : ۲۹

به حساب آوردن، به شمار آوردن، به ارث بردن، انتقال دادن، انطباق دادن، برتری دادن، ترجیح دادن، تطابق دادن، جلوه دادن، مطابقت دادن، محسوب داشتن، ارزانی کردن، اضافه کردن، اهدا کردن، پیشنهاد کردن، تشبیه کردن، تصویر کردن، تفکیک کردن، جایگزین کردن، قیاس کردن، مقایسه کردن، تفاوت گذاردن، تمایز گذاردن، فرق گذاردن، نام گذاردن، تفاوت گذاشتن، تمایز گذاشتن، فرق گذاشتن، نام نهادن

مؤلفه [عینی-]

تعداد : ۴۱

ارتباط دادن، تخصیص دادن، تسری دادن، تعمیم دادن، تفکیک دادن، تلفیق دادن، توضیح دادن، سرایت دادن، عمومیت دادن، نسبت دادن، روا داشتن، مبذول داشتن، احاله کردن، استفهام کردن، استنباط کردن، استنتاج کردن، اعلام کردن، القا کردن، تبیین کردن، تفریق کردن، تفهیم کردن، تقسیم کردن، تکلیف کردن، تلفیق کردن، تلقی کردن، درج کردن، دیکته کردن، شراکت کردن، علاوه کردن، کسر کردن، گوشزد کردن، مسألت کردن، مضایقه کردن، موکول کردن، وارد کردن، یادآوری کردن، در میان گذاشتن، پیشی گرفتن، نتیجه گرفتن، در میان نهادن، یقین آوردن

ج) بررسی موضوع سوم

مؤلفه [انسان+]

تعداد : ۴۲

ارجاع دادن، اعاده دادن، پاس دادن، توضیح دادن، حواله دادن، عاریت دادن، نسبت دادن، ارزانی داشتن، ارسال داشتن، پیشکش داشتن، تحمیل داشتن، نثار داشتن، باز رساندن، تاخت زدن، اجاره کردن، احاله کردن، ارزانی کردن، استفهام کردن، اعطا کردن، القا کردن، اهدا کردن، پیشنهاد کردن، تبیین کردن، تحمیل کردن، تفهیم کردن، تکلیف کردن، حکمیت کردن، دیکته کردن، شراکت کردن، طلب کردن، عاریه کردن، قالب کردن، گوشزد کردن، مبادله کردن، میانجی‌گری کردن، واگذار کردن، یادآوری کردن، در میان گذاشتن، پیشی گرفتن، عاریه گرفتن، غنیمت گرفتن، در میان نهادن

مؤلفه [انسان+ جاندار+/-]

تعداد : ۷

پس دادن، کرایه دادن، تخصیص داشتن، مسترد داشتن، اعلام کردن، پرداخت کردن، دزدی کردن

مؤلفه [انسان+ جاندار+/- عینی+/-] تعداد : ۴

تخصیص دادن، صلح دادن، مبذول داشتن، نثار کردن

مؤلفه [انسان+ جاندار-] تعداد : ۲

آشتی دادن، حواله کردن

مؤلفه [انسان+/-] تعداد : ۱

تجویز کردن

مؤلفه [انسان-] تعداد : ۱

جفت کردن

مؤلفه [انسان- جاندار+/-] تعداد : ۱

مبادله داشتن

مؤلفه [جاندار-] تعداد : ۵۳

در آمیختن، فرو بردن، اتصال دادن، اسکان دادن، انتقال دادن، پیوند دادن، جا دادن، جوش دادن، سکنی دادن، سکونت دادن، سوق دادن، عبور دادن، غلت دادن، گذر دادن، اعزام داشتن، جوش زدن، گره زدن، وصله زدن، الحاق کردن، انبار کردن، بدل کردن، پارک کردن، تبعید کردن، تبعید کردن، تجمیع کردن، ترکیب کردن، تعارف کردن، تعبیه کردن، تعویض کردن، جا کردن، جاسازی کردن، جاگذاری کردن، جفت کردن، حبس کردن، حک کردن، حکاکی کردن، حل کردن، درج کردن، ذخیره کردن، سنجاق کردن، سوار کردن، صادر کردن، ضمیمه کردن، قرض کردن، گسیل کردن، مبدل کردن، مقیاس کردن، منتقل کردن، میکس کردن، در کردن، فرو کردن، کار گذاشتن، بر نهادن

مؤلفه [جاندار- عینی+] تعداد : ۱

پیوند زدن

مؤلفه [جاندار- عینی+/-] تعداد : ۷

اختصاص دادن، تمیز دادن، الحاق داشتن، ادغام کردن، سویچ کردن، منظور کردن، همسان سازی کردن

مؤلفه [جانور+] تعداد : ۱۰

به ارث بردن، باز خوراندن، سرایت دادن، دریغ داشتن، روا داشتن، مضایقه داشتن، تزریق کردن، دریغ کردن، صرف کردن، مضایقه کردن

مؤلفه [جانور+ جاندار+/-]

تعداد : ۱

تحویل دادن

مؤلفه [جانور+ عینی+/-]

تعداد : ۲

غلبه دادن، تهیه دیدن

مؤلفه [عینی+]

تعداد : ۹

قرار دادن، فراهم دیدن، به هم رساندن، جا زدن، جمع زدن، تبدیل ساختن، تبدیل کردن، معاوضه کردن، وارد کردن

مؤلفه [عینی+/-]

تعداد : ۲۷

یاد انداختن، الفت دادن، انطباق دادن، برتری دادن، ترجیح دادن، تسری دادن، تطابق دادن، تعمیم دادن، دخالت دادن، عمومیت دادن، مطابقت دادن، اضافه کردن، تشبیه کردن، تفکیک کردن، توافق کردن، توصیه کردن، جایگزین کردن، خطاب کردن، قیاس کردن، مقایسه کردن، هزینه کردن، تفاوت گذاردن، تمایز گذاردن، فرق گذاردن، تفاوت گذاشتن، تمایز گذاشتن، فرق گذاشتن

مؤلفه [عینی-]

تعداد : ۵۳

در افکندن، یقین آوردن، به حساب آوردن، به شمار آوردن، ارتباط دادن، پرهیز دادن، تفکیک دادن، تلفیق دادن، جلوه دادن، شرکت دادن، عادت دادن، مشارکت دادن، وفق دادن، انتظار داشتن، محسوب داشتن، باز داشتن، وا داشتن، تدارک دیدن، ابقا کردن، استنباط کردن، استنتاج کردن، انتصاب کردن، تهرئه کردن، تصویر کردن، تعریف کردن، تعلیق کردن، تعیین کردن، تفریق کردن، تقسیم کردن، تلفیق کردن، تلقی کردن، تهییج کردن، رهنمون کردن، سفارش کردن، شرط کردن، شریک کردن، صرف کردن، علاوه کردن، قلمداد کردن، کسر کردن، مسألت کردن، مشارکت کردن، منصرف کردن، منع کردن، موکول کردن، نایل کردن، نهی کردن، وحی کردن، نام گذاردن، نتیجه گرفتن، بر گماشتن، لقب نهادن، نام نهادن

فصل پنجم:

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

فصل پنجم شامل مروری بر روند انجام پژوهش، بحث و نتیجه‌گیری، محدودیت‌های پژوهش و پیشنهادهایی برای پژوهش‌های بعدی است.

۲-۵ مروری بر روند انجام پژوهش

پژوهش حاضر با هدف تعیین مؤلفه‌های معنایی موضوعات افعال و محدودیت‌های گزینشی افعال پیشوندی و مرکب زبان فارسی و طبقه‌بندی آن‌ها صورت گرفت. بدین منظور نخست کلیه افعال پیشوندی و مرکب توسط پژوهشگر از سامانه‌ی ظرفیت نحوی افعال فارسی استخراج شد. چهار گویشور فارسی زبان با پرداخت هزینه به کار گرفته شد تا به طور همزمان به ارزیابی چهار مثال درست برای هر فعل اقدام کنند (این مثال‌ها می‌توانست از پیکره‌های در دسترس مانند پیکره‌ی همشهری یا پیکره‌ی پرسیکا استخراج شود و یا مثال‌ها تولید گویشور باشد) و ظرفیت افعال (تعداد متمم‌ها) را با توجه به شم زبانی خود و مثال‌های موجود، تعیین کردند و در یافتن محدودیت‌های معنایی و رسیدن به اجماع بر روی این محدودیت‌ها با مجری طرح همکاری نمودند. در این مرحله افعال به سه دسته‌ی تک ظرفیتی با یک متمم، دو ظرفیتی با دو متمم و سه ظرفیتی با سه متمم تقسیم شدند. زمانی که بر روی تعداد متمم‌های اجباری یک فعل یا مؤلفه‌های معنایی آن اتفاق نظر وجود نداشت، نظر اکثریت، ملاک عمل قرار گرفت. در نهایت مؤلفه‌های معنایی موضوع‌های کلیه افعال استخراج گردید و بر این پایه طبقه‌بندی شدند.

۳-۵ بحث و نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر کلیه افعال پیشوندی و مرکب زبان فارسی که در سامانه‌ی ظرفیت نحوی افعال فارسی فهرست شده‌اند، از نظر مؤلفه‌های معنایی موضوع‌ها و محدودیت‌های گزینشی افعال، مورد بررسی قرار گرفتند. از مجموع ۶۰۶۷ فعل فهرست شده در این سامانه، با حذف افعال ساده و تکراری، در مجموع ۴۲۸۵ فعل پیشوندی و مرکب متداول استخراج شد. در بررسی تعداد موضوعات افعال مشخص شد که ۱۴۶۴ فعل، یک ظرفیتی (یک موضوع)، ۲۶۰۰ فعل، دو ظرفیتی (دو موضوع) و ۲۲۱ فعل سه ظرفیتی (سه موضوع) هستند. با تعیین مؤلفه‌های معنایی موضوعات افعال نیز این نتایج به دست آمد: در میان افعال یک موضوعی، مؤلفه‌های معنایی [انسان+]، [جاندار-] و [جانور+] با فراوانی ۸۱۰، ۱۵۳ و ۱۴۸ برای همان یک موضوع بیشترین بسامد را دارند. در بررسی موضوع اول افعال دو موضوعی مشخص شد که مؤلفه‌های [انسان+]، [جانور+] و [انسان+ جاندار-] به ترتیب با فراوانی ۱۹۰۰، ۲۹۰ و ۱۰۱ بیشترین بسامد را برای موضوع اول داشته‌اند. بررسی موضوع دوم افعال دو موضوعی نشان داد که مؤلفه‌های [جاندار-]، [عینی-] و [انسان+] به ترتیب با فراوانی ۶۵۳، ۵۰۳ و ۴۴۳ بیشترین بسامد را برای موضوع دوم داشته‌اند. در بررسی موضوع اول افعال سه موضوعی مشخص شد که مؤلفه‌های [انسان+]، [جانور+] و [انسان+ جاندار-] به ترتیب با فراوانی ۱۷۹، ۲۵ و ۹ بیشترین بسامد را برای موضوع اول داشته‌اند. بررسی موضوع دوم افعال سه موضوعی نیز نشان داد که مؤلفه‌های [جاندار-]، [عینی-] و [انسان+] به ترتیب با فراوانی ۵۷، ۴۱ و ۳۷

بیشترین بسامد را برای موضوع دوم داشته‌اند. در بررسی موضوع سوم افعال سه موضوعی مشخص شد که مؤلفه‌های [جاندار-]، [انسان+] و [عینی+/-] به ترتیب با فراوانی ۵۳، ۴۲ و ۲۷ بیشترین بسامد را برای موضوع سوم داشته‌اند.

۴-۵ محدودیت‌های پژوهش

این پژوهش نیز مانند پژوهش‌های دیگر با محدودیت‌های نظری روبه‌رو بود. مهم‌ترین محدودیت این پژوهش دشواری تعیین مؤلفه‌های معنایی موضوع‌ها و محدودیت‌های گزینشی افعال بود. قاعدتا در مباحث معنایی بر خلاف مباحث نحوی نمی‌توان صرفاً به شم زبانی یک سخنگو اکتفا کرد و به همین دلیل در این پژوهش از چهار سخنگوی بومی نیز کمک گرفته شد تا مؤلفه‌های معنایی و محدودیت‌های گزینشی افعالی که درباره‌ی مؤلفه‌های معنایی آنها تردید وجود داشت، به صورت مشورتی و اجماعی تعیین شوند. بدیهی است به دلیل همین محدودیت، برخی نتایج و طبقه‌بندی‌های این پژوهش می‌تواند از سوی پژوهشگران مورد بحث و تشکیک قرار گیرد و محل مناقشه باشد. محدودیت دیگر این پژوهش تعیین میزان متداول بودن افعال بود زیرا معیار مشخصی برای این مساله وجود ندارد و صرفاً افعالی که در متداول بودن آنها تردید وجود داشت، در موتور جست‌وجوی گوگل به صورت بسامدی جست‌وجو شدند. محدودیت دیگر این تحقیق تعیین محدودیت‌های گزینشی افعال با توجه به کاربرد رسمی، غیر رسمی و ادیبانه‌ی آنها بود. با توجه به این که در این پژوهش صرفاً کاربرد رسمی و نه غیررسمی و یا ادیبانه افعال مد نظر بود، یافتن مؤلفه‌های معنایی موضوع‌ها گاهی با دشواری‌هایی روبه‌رو می‌شد زیرا گاهی تعیین مرز شفاف بین این سه نوع کاربرد آسان نیست.

۵-۵ پیشنهادها

با توجه به گستردگی مباحث مربوط به افعال در زبان فارسی پیشنهاد می‌شود مؤلفه‌های معنایی موضوع‌ها و محدودیت‌های گزینشی افعال پیشوندی و مرکب در کاربردهای غیررسمی و ادبی نیز بررسی شود. همچنین می‌توان پیکره‌ای از جملات فارسی تهیه نمود که به صورت هوشمند بتوان درستی یا نادرستی جملات را بر اساس یک سامانه طراحی شده بر مبنای مولفه‌های معنایی، به دست آورد.

فهرست منابع

منابع فارسی

- احمدی گیوی، ح. و انوری، ح. (۱۳۷۱). دستور زبان فارسی. جلد ۱. تهران: انتشارات فاطمی.
- اکبری شلدراهی، ف. (۱۳۸۰). با فعل مرکب چه کنیم؟ مجله‌ی آموزش زبان و ادب فارسی. ۵۸، ۶۵-۶۲.
- پهلوان‌نژاد، م. ر. (۱۳۸۵). رویکرد نحوی معنایی به واژه‌های مرکب در زبان فارسی. مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی مشهد. ۱۵۴، ۷۷-۹۳.
- خزایی فر، ع. (۱۳۸۴). نگاهی به فعل مرکب از دیدگاه فرهنگ نویسی. نامه‌ی فرهنگستان، ۷(۲)، ۱۸-۲۵.
- دبیر مقدم، م. (۱۳۷۴). فعل مرکب در زبان فارسی. مجله‌ی زبان شناسی. ۱۲(۱ و ۲)، ۲-۴۶.
- راسخ مهند، م. (۱۳۹۱). گزاره‌های غیرفعلی در زبان فارسی. نشریه‌ی پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی. ۱(۱)، ۲۵-۴۴.
- رحمانی خیای، ص. (۱۳۸۰). فعل مرکب در زبان فارسی. مجله‌ی آموزش زبان و ادب فارسی. ۵۸، ۶۶-۶۸.
- رضایتی کیشه خاله، م. (۱۳۸۳). فعل‌های مرکب ضمیری در زبان فارسی. مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی مشهد. ۱۴۴، ۱۹۱-۲۰۵.
- رفیعی، ع. (۱۳۸۶). نگاهی به عملکرد معنایی پسوندهای اشتقاقی زبان فارسی. رساله‌ی دکتری در رشته‌ی زبان شناسی همگانی. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- سمایی، س. م. (۱۳۷۹). پردازش فعل مرکب. مجله‌ی زبان شناسی. ۱۵(۲)، ۱۱۲-۱۲۷.
- شفایی، ا. (۱۳۶۳). مبانی علمی دستور زبان فارسی. تهران: موسسه انتشارات نوین.
- شقاقی، و. (۱۳۸۶). انضمام در زبان فارسی. مجله‌ی دستور (ضمیمه نامه فرهنگستان). ۳، ۳۹-۳.
- صادقی، ع. ا. (۱۳۷۲). درباره‌ی فعل‌های جعلی در زبان فارسی. مجموعه مقالات سمینار زبان فارسی و زبان علم. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- صفوی، ک. (۱۳۷۹). درآمدی بر معنی شناسی. تهران: انتشارات سوره‌ی مهر.
- طباطبایی، ع. (۱۳۸۱). فعل بسیط و مرکب در زبان فارسی. مجله‌ی نشر دانش. ۱۰۴، ۲۴-۲۰.
- طیب زاده، ا. (۱۳۸۵). ظرفیت فعل و ساخت‌های بنیادین جمله در فارسی امروز، پژوهشی بر اساس نظریه‌ی دستور وابستگی. تهران: نشر مرکز.
- فرشید ورد، خ. (۱۳۴۸). دستور امروز. تهران: بنگاه مطبوعاتی صفی علی شاه.
- کرمی، ع. (۱۳۷۹). ساختمان فعل مرکب و معیارهای شناخت آن. مجله‌ی آموزش زبان و ادب فارسی. ۵۵، ۴۷-۶۵.
- کریمی دوستان، غلامحسین (۱۳۷۹). برخی ترکیبات و اشتقاقیات فارسی و نظریه‌ی ساخت موضوعی. مجله‌ی علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز. ۱۵(۲)، ۷۳-۸۹.
- گندم‌کار، ر. (۱۳۹۰). بررسی معنایی افعال مرکب اندام بنیاد در زبان فارسی. مجله‌ی زبان و زبان شناسی. ۷(۲)،

- محمد ابراهیمی، ز. و فرقانی فرد، م. (۱۳۸۹). آموزش فعل مرکب به غیر فارسی زبانان. *فصل نامه‌ی پژوهش زبان و ادب فارسی*. ۱۶، ۱۳۵-۱۵۴.
- مرادی، ا. و کریمی دوستان، غ. ح. (۱۳۹۲). بررسی معنایی فعل مرکب در زبان فارسی. *نشریه‌ی زبان و ادب*. ۱۶ (۳۳)، ۱۴۳-۱۲۳.
- مشکوه الدینی، م. (۱۳۷۹). *دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری*. ویرایش دوم. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- منصوری، م. (۱۳۸۹). فعل های مرکب گروه حرف اضافه ای و شیوه درج آنها در فرهنگ های فارسی. *مجله فرهنگ نویسی (ضمیمه نامه فرهنگستان)*.
- منصوری زاده، م. و نصیری، م. (۱۳۹۱). روابط ساختاری در وردنت فاوا (فن آوری اطلاعات و ارتباطات). *گزارش طرح پژوهشی در پژوهشکده‌ی فن آوری اطلاعات*. بازیابی شده در تاریخ ۱۷ بهمن ۱۳۹۷ از www.vlib.itrc.ac.ir
- مولودی، ا. س.، کوهستانی، م. و رسولی، م. ص. (۱۳۹۰). فرهنگ ظرفیتی فعل: تلاشی در جهت آموزش زبان فارسی به غیر فارسی زبانان. *مجموعه مقالات نخستین همایش بین المللی چشم انداز، راهکارها و موانع گسترش زبان و ادب فارسی*. تهران.
- میرزایی، آ. و مولودی، ا. س. (۱۳۹۳). نخستین پیکره‌ی نقش‌های معنایی زبان فارسی. *علم زبان*. ۲ (۳)، ۲۷-۴۵.
- میرعمادی، س. ع. و واعظی، ه. (۱۳۸۶). نحوه‌ی ترکیب افعال مرکب فارسی با دو پایه‌ی واژگانی بر مبنای دیدگاه کمینه‌گرا. *مجله‌ی زبان و زبان شناسی*. ۳ (۵)، ۱۲۵-۱۴۷.
- ناتل خانلری، پ. (۱۳۶۶). *تاریخ زبان فارسی*. جلد دوم. تهران: انتشارات نو.
- (۱۳۷۰). *دستور زبان فارسی*. چاپ دوازدهم. تهران: انتشارات توس.
- نوبهار، م. (۱۳۷۲). *دستور کاربردی زبان فارسی*. تهران: انتشارات رهنما.
- وحیدیان کامیار، ت. (۱۳۵۶). *در زبان فارسی فعل مرکب نیست*. *مجموعه سخنرانی‌های دومین کنگره تحقیقات ایرانی*. مشهد: چاپخانه‌ی دانشگاه مشهد. ۲۶۴-۲۶۸.

منابع انگلیسی

- Bi JenKhan, M., Sheykhzadegan, J., Bahrani, M., & Ghayoomi, M. (2011). Lessons from building a Persian written corpus: Peykare. *Language Resources and Evaluation*. 45(2), 143-164.
- Family, N. (2006). *Explorations of semantic space: The case of light verb construction in Persian*. Ph.D. Dissertation. Eesle des Hautes etudes en sciences sociales. Paris.
- Haegeman, L. (1994). *Introduction to government and binding theory* (2nd edition).

England: Blackwell.

- Karimi, S. (1997). Persian complex verbs: Idiomatic or compositional. *Lexicology*, 2, 273-318.
- Kroeger, P. R. (2005). *Analysing grammar: An introduction*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Rafiei, A. & Azhari, S. (2013). Selectional restriction on the derivational Persian suffix / -ane/. *International Journal of Linguistics*, 15(3), 27-45.
- Rasooli, M. H., Moloodi, A. S., Kouhestani, M. & Minaei Bidgoli, B. (2011). A syntactic valency lexicon for Persian verbs: The first step towards Persian dependency tree bank. In *Fifth Language and Technology Conference (LTC): Human by Technologies as a Challenge for Computer Science and Linguistics*. (pp. 227-231).
- Schwartz, H. A. & Gomez, F. & Millward, C. (2008). A semantic feature for verbal predicate and semantic role labeling using SVMs. *Association for Advancement of Artificial Intelligence*. Retrieved on Jan. 12, 2018 from [www. Aaai.org](http://www.Aaai.org).

پیوست:

شماره	مصدر	نمونه	موضوع اول	موضوع دوم	موضوع سوم
1	اتفاق افتادن	الف	عینی-		
2	آب افتادن	الف	جاندار-		
3	پس افتادن	الف	انسان+		
4	تأخیر افتادن	الف	عینی-		
5	تعویق افتادن	الف	عینی-		
6	جا افتادن	الف	جاندار-		
6	جا افتادن	ب	عینی-	انسان+	
9	جدا افتادن	الف	جانور+	جانور+	
10	راه افتادن	الف	جانور+ جاندار+/-		
11	گل افتادن	الف	جاندار-		
12	گود افتادن	الف	جاندار-		
13	گیر افتادن	الف	جانور+	جاندار- عینی+/-	
15	مؤثر افتادن	الف	عینی-		
16	یاد افتادن	الف	انسان+		
16	یاد افتادن	ب	انسان+	عینی-	
17	از پا افتادن	الف	جانور+		
19	از چشم افتادن	الف	انسان+		
20	از قلم افتادن	الف	عینی+/-		
21	از کار افتادن	الف	جاندار-		
22	بر افتادن	الف	عینی-		
23	در افتادن	الف	انسان+ عینی+/-	جانور+ عینی+/-	
26	به زانو در افتادن	الف	انسان+		
27	فرو افتادن	الف	جانور+ جاندار+/- عینی+		
28	ور افتادن	الف	عینی-		
29	بر افراختن	الف	انسان+	جاندار- عینی+/-	
30	بر افراشتن	الف	انسان+	جاندار-	
32	بر افروختن	الف	انسان+ عینی+/-	جاندار- عینی+/-	
32	بر افروختن	ب	جانور-		
33	بر افشاندن	الف	انسان+	جاندار-	
35	پنجه افکندن	الف	جانور+	جانور+	
36	پی افکندن	الف	انسان+	جاندار- عینی+/-	
38	بر افکندن	الف	انسان+	جاندار- عینی+/-	
39	در افکندن	الف	انسان+	انسان+	عینی-
40	فرو افکندن	الف	انسان+	جاندار-	
41	بند انداختن	الف	انسان+	جاندار-	
42	پس انداختن	الف	انسان+	انسان+	
43	پنجه انداختن	الف	جانور+	جانور+	
44	پیوست انداختن	الف	انسان-		
45	تأخیر انداختن	الف	انسان+	عینی-	
46	تعویق انداختن	الف	انسان+	عینی-	
47	جا انداختن	الف	انسان+	جاندار- عینی+/-	
50	چنگ انداختن	الف	جانور+	جاندار-	
50	چنگ انداختن	ب	جاندار-	جاندار- عینی+/-	
51	دست انداختن	الف	انسان+	انسان+	
52	راه انداختن	الف	انسان+	عینی-	

241	جان باختن	الف	جأور+	عینی-
242	دل باختن	الف	انسان+	
243	رنگ باختن	الف	جاندار-	
244	بهبود بخشیدن	الف	انسان+	عینی-
245	تحقق بخشیدن	الف	انسان+	عینی-
246	نجات بخشیدن	الف	جأور+	جاندار+
247	اسم بردن	الف	انسان+	عینی+/-
250	بو بردن	الف	انسان+	عینی-
252	پناه بردن	الف	جأور+	عینی+/-
253	پی بردن	الف	انسان+	عینی-
255	تاخت بردن	الف	جأور+	
256	تشریف بردن	الف	انسان+	
258	حسد بردن	الف	انسان+	عینی+/-
259	حظ بردن	الف	انسان+	عینی+/-
260	حمله بردن	الف	جأور+ جاندار+/- عینی+	عینی+/-
261	دست بردن	الف	انسان+	جاندار-
262	دل بردن	الف	انسان+	انسان+
263	راه بردن	الف	انسان+	انسان+
265	رشک بردن	الف	انسان+	انسان+
266	زمان بردن	الف	عینی-	
268	سجده بردن	الف	انسان+	عینی+/-
269	سوءظن بردن	الف	انسان+	انسان+
271	شک بردن	الف	انسان+	جأور+
273	طمع بردن	الف	انسان+	انسان+
274	ظن بردن	الف	انسان+	انسان+
276	عذاب بردن	الف	انسان+	انسان+ عینی+/-
277	فرمان بردن	الف	جأور+	انسان+ عینی+/-
278	گرو بردن	الف	انسان+	جاندار-
280	گروگان بردن	الف	انسان+	انسان+
281	گمان بردن	الف	انسان+	
283	نام بردن	الف	انسان+	عینی+/-
287	هجوم بردن	الف	جأور+	عینی+/-
288	یورش بردن	الف	جأور+	عینی+
289	از بین بردن	الف	جأور+ جاندار+/-	عینی+/-
290	از پیش بردن	الف	انسان+	عینی-
291	از میان بردن	الف	جأور+	عینی+
292	به ارث بردن	الف	جأور+	عینی+/-
293	به پایان بردن	الف	جأور+	جاندار-
294	به در بردن	الف	انسان+	عینی-
295	به سر بردن	الف	جأور+	جاندار-
297	به غنیمت بردن	الف	انسان+	جاندار-
298	به کار بردن	الف	انسان+	جاندار- عینی+/-
299	در بردن	الف	انسان+	عینی-
300	فرو بردن	الف	جأور+	عینی+
302	دم فرو بردن	الف	انسان+	
303	دل بریدن	الف	انسان+	عینی+/-
304	طمع بریدن	الف	انسان+	عینی+/-

176	رحم آوردن	الف	انسان+	جئور+
177	رو آوردن	الف	انسان+	عینی+/-
179	زیاد آوردن	الف	جئور+	جئدار-
180	شانس آوردن	الف	انسان+	
182	شاهد آوردن	الف	انسان+	
184	طاقت آوردن	الف	عینی+	
185	عذر آوردن	الف	انسان+	
187	عمل آوردن	الف	انسان+	جئدار-
188	فراهم آوردن	الف	جئور+	
189	فرو آوردن	الف	انسان+	جئور+ جئدار+/-
190	فشار آوردن	الف	جئور+ عینی+/-	عینی+
191	کم آوردن	الف	جئور+	
192	گرد آوردن	الف	انسان+/-	عینی+
193	گوشت آوردن	الف	جئدار-	
194	گیر آوردن	الف	جئور+	عینی+
196	لک آوردن	الف	جئدار-	
197	مثال آوردن	الف	انسان+	عینی+/-
198	ناز آوردن	الف	انسان+	
199	نمره آوردن	الف	انسان+	
200	نمونه آوردن	الف	انسان+	عینی+/-
201	هجوم آوردن	الف	جئور+	عینی+
202	وارد آوردن	الف	جئور+ جئدار+/-	عینی-
203	یاد آوردن	الف	جئور+	عینی+/-
205	یقین آوردن	الف	انسان+	عینی-
206	یورش آوردن	الف	جئور+	عینی+
207	بر جا آوردن	الف	انسان+	عینی-
209	به جا آوردن	الف	انسان+	عینی-
211	به حساب آوردن	الف	انسان+	عینی+/-
213	به خاطر آوردن	الف	جئور+	عینی+/-
215	به دست آوردن	الف	جئور+	عینی+/-
216	به دنبال آوردن	الف	عینی-	عینی-
217	به دنیا آوردن	الف	جئور+	جئور+
218	به شمار آوردن	الف	انسان+	عینی+/-
219	به عمل آوردن	الف	انسان+	عینی-
220	به نظر آوردن	الف	انسان+	عینی-
222	به وجود آوردن	الف	عینی+/-	عینی+/-
223	به یاد آوردن	الف	جئور+	عینی+/-
225	در شمار آوردن	الف	انسان+	عینی+
226	در نظر آوردن	الف	انسان+	عینی+
227	باز آوردن	الف	جئور+ جئدار+/-	عینی+
229	بر آوردن	الف	انسان+	عینی-
232	در آوردن	الف	جئور+	عینی+
234	سر در آوردن	الف	انسان+	عینی+/-
235	از پا در آوردن	الف	جئور+	جئور+
237	به زانو در آوردن	الف	انسان+	جئور+
238	فرو آوردن	الف	جئور+	جئدار-
240	در آویختن	الف	جئور+	جئور+

		انسان+	الف	به خود آمدن	112
		جاندار - عینی+/-	الف	به دست آمدن	113
		جاتور+	الف	به دنبال آمدن	114
		جاتور+	الف	به دنیا آمدن	115
		عینی-	الف	به سر آمدن	117
	عینی-	جاندار - عینی+/-	الف	به شمار آمدن	118
		عینی-	الف	به عمل آمدن	119
		عینی+/-	الف	به کار آمدن	120
		عینی-	الف	به میان آمدن	121
		عینی+/-	الف	به نظر آمدن	122
		عینی+/-	الف	به وجود آمدن	125
		عینی+/-	الف	به یاد آمدن	126
		جاتور+	الف	باز آمدن	128
		جاندار-	الف	بر آمدن	130
	عینی-	انسان+	الف	در صدد بر آمدن	132
		عینی+	الف	در آمدن	134
		جاتور+ جاندار+/-	الف	از آب در آمدن	137
		جاتور+	الف	از پا در آمدن	138
		جاتور+	الف	به زانو در آمدن	140
		جاتور+ جاندار+/-	الف	فرو آمدن	141
		جاندار-	الف	ور آمدن	143
	عینی-	انسان+	الف	باز آموختن	144
جاندار-	جاندار-	انسان+ جاندار+/-	الف	در آموختن	146
		انسان+	الف	اسلام آوردن	147
	عینی-	انسان+	الف	اقرار آوردن	148
	عینی-	انسان+	الف	ایمان آوردن	150
		انسان+	ب	ایمان آوردن	150
		جاندار-	الف	آب آوردن	152
	جاتور-	انسان+	الف	بار آوردن	153
	جاندار-	جاتور+	الف	بالا آوردن	154
		جاتور+	الف	بد آوردن	156
	جاندار-	عینی+	الف	بند آوردن	157
		انسان+	الف	بهباه آوردن	158
	جاندار - عینی+/-	جاندار + عینی+/-	الف	پدید آوردن	161
	جاندار-	انسان+	الف	پس آوردن	162
	عینی+/-	جاتور+	الف	پناه آوردن	163
	عینی-	انسان+	الف	پیش آوردن	164
		جاندار-	الف	پیه آوردن	165
		جاندار+	الف	تاب آوردن	166
		انسان-	الف	تاخت آوردن	167
		انسان+	الف	تشریف آوردن	168
	عینی+/-	جاتور+	الف	جمع آوردن	170
	جاندار-	انسان+ جاندار+/-	الف	جوش آوردن	172
		انسان+	ب	جوش آوردن	172
	جاندار-	انسان+	الف	حاصل آوردن	173
	عینی+	جاتور+	الف	حمله آوردن	174
		عینی+	الف	دوام آوردن	175

53	رو انداختن	الف	انسان+	انسان+
54	عکس انداختن	الف	انسان+ جاندار+/-	عینی+
55	غیب انداختن	الف	انسان+	جاندار-
56	گریه انداختن	الف	عینی+/-	انسان+
57	گل انداختن	الف	جاندار-	
58	یاد انداختن	الف	عینی+/-	انسان+
60	از کار انداختن	الف	عینی+/-	جاندار- عینی+/-
61	بر انداختن	الف	انسان+	عینی-
62	در انداختن	الف	انسان+	عینی-
63	از پا در انداختن	الف	انسان+	انسان+/-
65	چاره اندیشیدن	الف	انسان+	عینی+/-
68	بر انگیزتن	الف	عینی+/-	عینی-
69	فالگوش ایستادن	الف	انسان+	
70	باز ایستادن	الف	انسان+	عینی-
71	بر آشفتن	الف	انسان+	عینی-
71	بر آشفتن	ب	انسان+	
73	باز آفریدن	الف	انسان+ عینی+/-	عینی+
74	بار آمدن	الف	انسان+	
75	بد آمدن	الف	عینی-	
76	بند آمدن	الف	جاندار-	
77	پدید آمدن	الف	عینی-	
78	پسند آمدن	الف	عینی+/-	
80	پیش آمدن	الف	جاندار- عینی+/-	
82	جمع آمدن	الف	عینی+/-	
85	جوش آمدن	الف	جاندار-	
86	حاصل آمدن	الف	عینی-	
87	خوب آمدن	الف	عینی-	
88	خوش آمدن	الف	عینی-	
89	رو آمدن	الف	جانور+ جاندار+/-	
90	زیاد آمدن	الف	جاندار-	
91	سر آمدن	الف	عینی-	
92	فرود آمدن	الف	جاندار-	
93	قوام آمدن	الف	جاندار-	
94	کش آمدن	الف	جاندار- عینی+/-	
95	کم آمدن	الف	جاندار-	
96	کنار آمدن	الف	انسان+	انسان+ عینی+/-
97	کوتاه آمدن	الف	انسان+	
98	گران آمدن	الف	عینی-	انسان+
99	گرد آمدن	الف	جانور+	جاندار- عینی+
101	گرفتار آمدن	الف	جانور+	جاندار- عینی+/-
103	گیر آمدن	الف	جاندار-	
105	وارد آمدن	الف	عینی+	عینی-
106	به جان آمدن	الف	انسان+	عینی+/-
107	به چشم آمدن	الف	عینی+/-	
108	به حساب آمدن	الف	عینی+/-	عینی-
108	به حساب آمدن	ب	عینی+/-	
110	به خاطر آمدن	الف	عینی+/-	